
۱۴
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶۳ت۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد چهاردهم (جزء ۳۰ قرآن) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۴) ۱ – ۱۶۲ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۳۹[– ۳۴۹

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد چهاردهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۱ – ۱۶۲ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهاردهم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

ص:۷

فهرست

سوره مُطفّفین

سوره اِنشقاق

سوره بُروج

سوره طارق

بَلَد: آیه ۴ - ۱...۱۳۰

بَلَد: آیه ۱۰ - ۵...۱۳۲

بَلَد: آیه ۱۶ - ۱۱...۱۳۴

ص:۴

سوره تکاثُر

سوره عَصر

سوره هُمَزه

سوره فیل

سوره قُریش

سوره ماعون

سوره کوثر

سوره کافرون

سوره نَصر

سوره مَسَد

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

جزء آخر قرآن

اشاره

ص:۹

۱ – وقتی به این جزء مراجعه می کنیم می بینیم که ۳۷ سوره ذکر شده است.

۲ – بیشتر سوره های این جزء در مکّه نازل شده است، فقط دو سوره «بیّنه» و «نصر» در مدینه نازل شده اند.

۳ – در این سوره ها بیشتر به موضوع یکتاپرستی، نفی بُت پرستی و روز قیامت پرداخته شده است.

ص:۱۰

سوره نَبأ

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۸ قرآن می باشد.

«نبأ» به معنای «خبر» می باشـد. در آیه اول این سوره از «خبر بزرگ» سـخن به میان آمـده است که همان قیامت است، به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

نَبأ آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ (۲) الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) کَلَّا سَیَعْلَمُونَ (۴)

این مردم درباره چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟

سؤال درباره آن خبرِ بزرگ است.

خبری که بسیاری از مردم، در آن اختلاف دارند، آنچه کافران درباره آن می گویند، درست نیست، به زودی آنان می فهمند که اشتباه کرده اند، البتّه آنان به زودی بر خطای خود آگاه می شوند.

* * *

در ابتدای این سوره از خبری بزرگ، سخن گفته ای، من دوست دارم بدانم

ص:۱۱

این خبر چیست که مردم درباره آن اختلاف دارند؟

باید بررسی و تحقیق کنم.

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) این چند آیه را خواند. او دوست داشت بداند که تفسیر این آیات چه می شود، روزی، نزد آن حضرت رفت و از او درباره «خبر بزرگ» که در اینجا ذکر شده است، سؤال کرد.

امام صادق(علیه السلام) به او رو کرد و فرمود: «خبر بزرگ، ولایت است».(۱)

* * *

مردم در ولایت علی(علیه السلام)اختلاف دارند، گروه زیادی از آنان حاضر نیستند ولایت علی(علیه السلام)را بپذیرند.

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) خواسته بودی تا سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کند، پس از آن، از او خواستی تا خویشاوندان خود را به اسلام فرا خواند، سپس آیه ۲۱۴ سوره شعرا را بر او نازل کردی: ««ای محمّد ! خاندان خویش را از عذاب من بترسان».

محمّد(صلی الله علیه وآله) همه خویشان خود را که بیشتر آنان از بزرگان مکّه بودند، به خانه خود دعوت کرد و با غذایی از آنان پذیرایی نمود و سپس فرمود: «ای خویشان من ! من پیامبر خدا هستم و برای سعادت شما و همه مردم برانگیخته شده ام. پس دست از بُت پرستی بردارید».

سکوت همه جا را فرا گرفت. همه به هم نگاه می کردند، محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن خود را چنین ادامه داد: «آیا در میان شما کسی هست که مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را بکند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

هیچ کس جواب نداد، علی(علیه السلام)از جا بلند شد و گفت: «ای پیامبر ! من شما را یاری می کنم».

پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و فقط علی(علیه السلام) بود که هر سه بار جواب داد. اکنون پیامبر رو به همه می کند و می گوید: «بدانید که این جوان، برادر و وصیّ و جانشین من است. از او اطاعت کنید».(۲)

بیشتر کسانی که در این مهمانی بودند سخن پیامبر را نپذیرفتند، ابوطالب، پدر علی(علیه السلام)هم در آنجا حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کردند و در حالی که لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشتند به ابوطالب گفتند: «ای ابوطالب ! محمّد از تو خواست تا از پسرت، علی اطاعت کنی و گوش به فرمان او باشی !».

آن روز آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را مسخره کردند، او را تنها گذاشتند و یاریش نکردند، امّا در آن شرایط، این علی(علیه السلام) بود که دعوت محمّد(صلی الله علیه وآله)را پذیرفت و در سختی ها و تنهایی ها، یار او بود.

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) از همان آغاز کار، برنامه ای دراز مدّت داشت، او حتّی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخّص نمود، امامت، ادامه راه نبوّت است.

ولایت، همان خبر بزرگ است !

همان خبری که مردم درباره آن اختلاف دارند، امّا وقتی روز قیامت فرا رسد، همه چیز بر آنان آشکار می شود.

* * *

راه امامت و ولایت دوازده امام، همان ادامه راه قرآن است، تو پس از پیامبر، علی(علیه السلام)و یازده امام پس از او را برای هدایت مردم برگزیدی، تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی

ص:۱۳

کنند.

امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه شایسته توست.

من شنیده ام اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حجّ هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت(علیهم السلام)را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی کند و او را وارد بهشت نمی کند.(۳)

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت(علیهم السلام)را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم، راه ولایت، امتداد راه قرآن است.

* * *

نَبأ: آیه ۱۶ – ۵

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (۱۳) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۱۴) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶)

راه راست، همان راه توحید، نبوّت و امامت است، هر کس این راه را در پیش گیرد به رستگاری می رسد، تو می دانی که گروهی از انسان ها از این راه، منحرف می شوند و از سعادت دور می شوند.

اکنون می خواهی از قدرت خویش سخن بگویی، تو خدایی هستی که این جهان را آفریده ای و نعمت خویش را بر انسان تمام کرده ای، نعمت امامت هم، بهترین نعمت توست، بشر اگر خواهان رستگاری باشد، باید این راه را بپیماید.

نعمت های بیشمار تو کدام هستند؟

تو زمین را محلّ زندگی و آسایش انسان قرار دادی، کوه ها را همانند میخ های محکمی ایجاد کردی تا زمین را از لرزش حفظ کنند، انسان ها را به دو صورت مرد و زن آفریدی تا مایه آرامش یکدیگر باشند و نسل انسان ها ادامه یابد. خواب را مایه استراحت انسان قرار دادی، تاریکی شب را همچون پوششی قرار دادی که همه جا را تاریک می کند تا انسان به استراحت بپردازد. تو روز را زمان کار و تلاش انسان قرار دادی تا به دنبال روزی برود.

تو بالای سر انسان، هفت آسمان استوار، بنا کردی، خورشید را همچون چراغی فروزان در آسمان قرار دادی، تو از ابرهای باران زا، باران فراوان فرو فرستادی و به وسیله باران، دانه ها و گیاهان فراوان و باغ های پر درخت رویاندی. این ها گوشه هایی از نعمت هایی است که تو به انسان داده ای.

* * *

نبأ: آیه ۳۰ – ۱۷

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مَآبًا (۲۲) لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (۲۵) جَزَاءً وِفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ

ص:۱۵

كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰)

از امامت سخن گفتی، امامت، ادامه راه توحید و نبوّت است. تو انسان را آفریدی و به او نعمت های فراوان دادی و در این دنیا، راه رستگاری را به او نشان دادی و به او اختیار دادی تا راهش را خودش انتخاب کند، اکنون می خواهی از عدل و قیامت سخن بگویی. (اگر من خوب دقّت کنم می بینم تو از اصول دین در این سوره سخن گفته ای: توحید، عدل، نبوّت، امامت و معاد روز قیامت).

تو در روز قیامت همه انسان ها را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. این وعده توست.

قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، آنان چه زمانی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود.

چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

آری، روز قیامت، وعده گاه انسان ها می باشد، در آن روز، خوبان از بدان جدا می شوند، خوبان به بهشت می روند و بدان به عذاب جهنّم گرفتار می شوند.

* * *

تو بر هر کـاری توانا هستی، کافی است اراده کنی تا کاری انجام گیرد. روز قیامت که فرا رسـد، تو به اسـرافیل فرمان می دهی تا در صور خود بدمـد و آنگاه تو فقط اراده می کنی و می گویی: «ای انسان ها ! زنـده شویـد»، در یک چشم به هم زدن همه زنده می شوند و سر از خاک برمی دارند.

در آن روز مردم، دسـته دسـته برای حسابرسـی به پیشـگاه تو می آینـد و درهای آسـمان گشوده می شود و فرشـتگان فرود می آینـد. روز قیـامت، پرده ها از جلوی چشـمان انسان ها برداشـته می شود، آنان می تواننـد فرشـتگان را ببیننـد، روز قیامت، روز «شهود» است. روزِ دیدن !

روزی که انسان، غیب را می بیند و حقایق برای او آشـکار می گردد. کوه ها از هم متلاشی می شوند و به صورت گَرد و غبار درمی آیند و سپس همچون سرابی از دور نمایان می شوند.

در آن روز، جهنّم در کمین کافران است، همان کافرانی که به خود و دیگران سـتم کردند و سرکشـی نمودند. آنان روزگاری بس دراز در جهنّم می مانند.(۴)

آنان در جهنّم نوشـیدنی خنک و گوارا نمی نوشـند، تنها چیزی که می نوشـند آبی است که هم داغ است و هم متعفّن و سـیاه رنگ !

وقتی آنان در جهنّم می سوزند، جگر آنان از تشـنگی می سوزد، آبی که از آن می جوشد هم داغ است و هم متعفّن و آلوده ! آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد.

این مجازاتی است که مناسب با اعمالی است که در دنیا، انجام داده انـد. این عـذاب برای این است که آنان روز حساب و جزا را باور نداشتند و قرآن تو را دروغ می پنداشتند، آنان غافل بودند که تو حساب همه چیز را ثبت کرده ای، تو فرمان داده ای تا فرشتگان، اعمال آنان را بنویسند.

* * *

آری، فرشتگان غُل و زنجیر به دست و پای آنان بسته اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای داده اند، اینجاست که صدای آه و ناله آنان بلند می شود.(۵)

فرشتگان به آنان می گویند: «ای اهل جهنّم ! عذاب و کیفر خود را بچشید، بدانید کار ما، امروز افزودن بر عذاب شماست».

آری، هر چه آنان فریاد بزنند، کسی به فریاد آنان نمی رسد و از عذاب آنان کم نمی شود. آنان در جهنّم همواره زنده خواهند بود، در آنجا از مرگ خبری نیست و عذاب آنان هم کاسته نمی شود. تو این گونه کسانی که نعمت های تو را ناسپاسی کردند، کیفر می دهی.

* * *

نَبأ: آیه ۳۷ – ۳۱

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّکَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷)

از سرنوشت کافران سخن گفتی، اکنون می خواهی از سرنوشت مؤمنان پرهیزکار سخن بگویی، در روز قیامت مؤمنان به رستگاری بزرگی می رسند و از عذاب رهایی می یابند، آنان به باغ های بهشتی می روند، باغ هایی که انواع درختان انگور دارد.

در بهشت، مردان مؤمن با زنانِ بهشتی ازدواج می کنند، آن زنانِ بهشتی، همگی جوان و زیبا هستند.

ص:۱۸

مؤمنان در سایه درختان بر تخت ها تکیه می دهند و خدمتگزاران جام های لبریز از نوشیدنی های پاک برای آنان می آورند.

مؤمنان در بهشت نه سخن بیهوده ای می شنوند و نه دروغی !

آری، آنجا هیچ اثری از دروغ، بیهوده گویی، تهمت، حسد و کینه نیست، همه با هم دوست هستند و میان آنان صفا و صمیمیّت موج می زند.

همه این نعمت ها، پاداشی از طرف توست که بخشش تو، فراوان است.(۶)

تو خدای آسمان ها و زمین می باشی، تو خدای هر چه بین آسمان ها و زمین است می باشی. تو خدای مهربان هستی و به بندگانت مهربانی می کنی.

در روز قیامت که همه برای حسابرسی به پیشگاه تو جمع می شوند، هیچ کس نمی تواند بدون اجازه تو سخن بگوید.

* * *

نبَأ: آیه ۳۸

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸)

در آن روز، «روح» و «فرشتگان» به صف می ایستند و سخنی نمی گویند، فقط کسانی سخن می گویند که تو به آنان اجازه سخن گفتن بدهی، آن وقت است که آنان سخن پسندیده می گویند.

* * *

لازم است در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

در این آیه از «روح» سخن به میان آمده است. این روح چیست؟

ص:۱۹

یکی از نام های جبرئیل، «روح القُدُس» است، آیا منظور از روح، همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدّتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق(علیه السلام)را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است».(۷)

پس معلوم می شود که منظور از روح در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

* نکته دوم

در این آیه از کسانی سخن به میان آمده است که در روز قیامت، خدا به آنان اجازه سخن گفتن می دهد و آنان سخنی شایسته می گویند.

به راستی آنان چه کسانی هستند؟

من باید تحقیق و بررسی کنم تا به جواب این سؤال برسم.

جواب سؤال من در ماجرای ابنوَهب است.

ابنوَهب یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) بود، روزی او به آن حضرت رو کرد و گفت:

ـــ آقای من ! آیه ۳۸ سوره «نبأ» را خوانده ام و سؤالی برایم پیش آمده است.

ـــ چه سؤالی؟

ـــ می خواهم بدانم آن کسانی که در روز قیامت، خدا به آنان اجازه می دهد و آنان سخن شایسته می گویند، چه کسانی هستند؟

ـــ ای ابنوَهب ! آن کسانی که خدا به آنان اجازه سخن گفتن می دهد، ما

اهل بیت هستیم، ما در آن روز، سخن شایسته می گوییم.

ـــــ آقای من ! آن سخن شما چیست؟

ـــــ ما خـدا را حمـد و سـتایش می کنیم و بر پیامبر، صـلوات می فرستیم و از خدا می خواهیم به ما اجازه دهد شـیعیان خود را شفاعت کنیم، خدا هم سخن ما را می پذیرد و به ما اجازه شفاعت می دهد.(۸)

اکنون که این مطلب را دانسـتم از خـدا می خواهم که مرا هم در زمره کسـانی قرار دهـد که شـفاعت اهل بیت(علیهم السـلام) نصیب آنان می شود.

* * *

نَبأ: آیه ۴۰ – ۳۹

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

از روز قیامت سخن گفتی، آن روز، حقّ است و قطعاً فرا می رسد، پس هر کس که می خواهد نزد تو مقام و منزلتی پیدا کند، باید در راه دین و ایمان بکوشد و در این دنیا، راه راست را بپیماید.

تو همه انسان ها را از عذابی که در پیش است بیم می دهی، عذاب روز قیامت ! عذاب روزی که نزدیک است.

اگر مـدّت زمـان عمر دنیا را با مـدّت زمان جهان آخرت مقایسه کنیم، می بینیم عمر دنیا، لحظه ای بیش نیست. جهان آخرت، همیشـگی است و هرگز پایـانی نـدارد. ممکن است دنیـا، هزاران هزار سال دیگر باشـد، امّا وقتی این مـدّت را با جهان آخرت مقایسه کنیم، این زمانی بسیار کوتاه است.

ص:۲۱

در روز قیامت، انسانی که راه کفر را پیموده است، نتیجه اعمالی را که در دنیا انجام داده است، می بیند، وقتی او آتش جهنّم را می بیند که شعله می کشد، با افسوس می گوید: «ای کاش خاک بودم و زنده نمی شدم که در این عذاب گرفتار شوم».

آری، او آرزو می کند که ای کاش خاک بود و پس از مردن هرگز زنده نمی شد، امّا زنده شدن انسان ها وعده توست، تو او را زنده کردی تا به سزای کارهایش برسد.

سوره نازعات

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۹ قرآن می باشد.

«نازعات» به معنای فرشتگانی است که وقتی مرگ انسان ها فرا می رسد، جانِ انسان ها را می گیرند. در آیه اول، به این فرشتگان سوگند یاد شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

نازعات: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵)

تو می خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حقّ است، سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، امّا می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و انکار را می پیمایند و به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نمی آورند و او را دروغگو می خوانند.

وقتی مرگ انسان ها فرا می رسد، تو عزرائیل را با گروهی از فرشتگان

ص:۲۳

می فرستی تـا جـان انسـان هـا را بگیرنـد. اکنون به آن فرشـتگان سوگنـد یـاد می کنی، همان فرشـتگانی که روح کافران را به سختی می گیرند و روح مؤمنان را با مدارا و به آرامی می گیرند.

به فرشتگانی سوگند یاد می کنی که برای انجام فرمان تو، همچون تندباد پرواز می کنند و بر یکدیگر سبقت می گیرند و امور جهان را تدبیر می کنند. آری، فرشتگان، جهان هستی را با دقّت اداره می کنند و هرگز نافرمانی تو را نمی کنند.

تو به این فرشـتگان سوگنـد یاد می کنی که قیامت حقّ است و همه انسان ها زنده خواهند شد و برای حسابرسـی به پیشـگاه تو خواهند آمد.

* * *

نازعات: آیه ۹ – ۶

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)

روز قیامت چه روزی است؟

آن روز، روزی است که پس از اوّلین صور اسـرافیل، زمین به شـدّت به لرزه در می آیـد و بـانگی دیگر از پی آن می آیـد که همه مردگان زنده می شوند و سـر از قبر برمی دارند. در آن روز، دل ها سـخت مضطرب است و ترس و وحشت وجود بعضی انسان ها را فرا می گیرد، چشمان آنان از ترس و شرمساری فرو می افتد.

* * *

«صور» به معنـای «شـیپور» است. در روزگار قـدیم، وقتی لشـکری می خواست فرمان حرکت دهـد، در شـیپور می دمیـد و همه سربازان آماده حرکت می شدند.

ص:۲۴

صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند.

اسرافیل یکی از فرشتگان است. او دو بار در صور خود می دمد، در صور اوّل، که نزدیک برپایی قیامت است همه می میرند و جهان نابود می شود، کوه ها متلاشی می شوند، خورشید خاموش می شود و... خود اسرافیل هم می میرد، هیچ موجود زنده ای باقی نمی ماند.

مدّتی می گذرد، وقتی که خدا بخواهد قیامت را برپا کند، اسرافیل را زنده می کند و او در صور خود می دمد. این صور دوم است.

اینجاست که قیامت برپا می شود، همه زنده می شوند و انسان ها از قبرهای خود خارج می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

* * *

نازعات: آیه ۱۲ – ۱۰

يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای بُت پرستان مکّه قرآن می خواند و به آنان خبر می داد که پس از مرگ، بار دیگر زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد، آنان وقتی این سخنان را می شنیدند می گفتند: «آیا ما پس از مرگ، دوباره زنده خواهیم شد و به زندگی مجدّد باز خواهیم گشت؟ آیا پس از آن که استخوان های ما پوسید و به خاک تبدیل شدیم، بار دیگر زنده خواهیم شد؟».

آنان در این دنیا، ثروت زیادی داشتند و خیال می کردند که ثروت نشانه محبّت و دوستی توست.

محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان گفت که اگر دست از کفر برندارند در قیامت در جهنّم خواهند سوخت.

ص:۲۵

آنان در جواب می گفتند: «ای محمّد ! اگر سخن تو راست باشد، در روز قیامت بسی زیانکار خواهیم بود، امّا سخن تو دروغ است، زیرا خدا هرگز نمی پسندد ما زیانکار شویم. خدا در این دنیا ما را دوست داشته است و به ما ثروت داده است. این ثروت ما، نشانه دوستی خداست. پس در روز قیامت هم ما در آسایش خواهیم بود. تو ما را از جهنّم می ترسانی، امّا ما هرگز به جهنّم نمی رویم، تو به دروغ این سخنان را می گویی».

این چه سخن باطلی بود که آنان می گفتند !

چرا آنان فکر می کردند محمّد(صلی الله علیه وآله) دروغ می گوید؟ چرا فکر می کردند که در روز قیامت، در آسایش خواهند بود؟

هرگز ثروت، نشانه محبّت تو نیست، تو اراده کرده ای تا انسان ها را امتحان کنی و برای همین انسان ها را فقیر یا ثروتمند می کنی، در روز قیامت هرگز به ثروت انسان ها نگاه نمی کنی، آنچه در آنجا ملاک است، ایمان و تقوا می باشد، آن بُت پرستانی که به یگانگی تو ایمان نیاورند، در آتش جهنّم خواهند سوخت و آن وقت خواهند فهمید که سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)دروغ نبود، روز قیامت روزی است که آنان بسیار زیانکار خواهند شد.

* * *

نازعات: آیه ۱۴ – ۱۳

فَإِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَهِ (۱۴)

اکنون می خواهی با کافرانی که زنده شدن مردگان را عجیب می دانستند، سخن بگویی.

برپایی قیامت برای تو هیچ کاری ندارد، تو همه انسان ها را با یک ندا زنده

می کنی.

یک صیحه آسمانی !

تو اسرافیل را زنده می کنی و او برای بار دوم، در صور خود می دمد، ناگهان همه زنده می شوند و سر از قبرها برمی دارند و در صحرای قیامت، حاضر می شوند.

* * *

نازعات: آیه ۱۹ – ۱۵

هَلْ أتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی (۱۶) اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلَی أَنْ تَزَکَّی (۱۸) وَأَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ فَتَخْشَی (۱۹)

با کافرانی که روز قیامت و بهشت و جهنّم را انکار می کردند سخن گفتی، تو می دانی که ریشه همه این انکارها، سرکشی و طغیان انسان است، اکنون می خواهی سرگذشت فرعون را بیان کنی، همان فرعونی که بزرگ ترین طغیانگر تاریخ بود، تو ماجرای او را ذکر می کنی شاید کافران درس بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

تو موسی(علیه السلام) را به پیامبری برگزیدی و از او خواستی برای هدایت فرعون به سوی او برود، به داستان آن شبی که موسی(علیه السلام) را به پیامبری انتخاب کردی، اشاره می کنی:

موسی(علیه السلام) در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سنّ جوانی رسید، برای او حادثه ای پیش آمد که ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد و با شعیب(علیه السلام)که پیامبری از پیامبران تو بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد.

موسی(علیه السلام) ده سال در مدین ماند و بعد از ده سال تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او راهی طولانی تا مصر در پیش داشت. او شبی، در سرما و طوفان گرفتار شد و در آن تاریکی راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید. او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طُوی» بود. (درّه طوی، سمت راستِ کوه طور بود).

موسی(علیه السلام) نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او از خانواده خود خواست تا در آنجا منتظر بمانند تا به سوی آتش برود و کمکی بیاورد.

موسی(علیه السلام) به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعلهور است. اینجا بود که تو با او سخن گفتی و او را به پیامبری مبعوث کردی.

یکی از سخنان تو با موسی(علیه السلام)این بود: «ای موسی ! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. به فرعون بگو آیا می خواهی که از کفر پاک شوی؟ ای موسی ! به فرعون بگو که من تو را به سوی خدایت هدایت می کنم تا از او بترسی و دست از طغیان برداری».

این گونه بود که تو معجزات متعدّدی به موسی(علیه السلام) عطا کردی و او آماده شد تا این مأموریّت تو را انجام دهد.

* * *

نازعات: آیه ۲۶ – ۲۰

فَأَرَاهُ الْآیَةَ الْکُبْرَی (۲۰) فَکَذَّبَ وَعَصَی (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعَی (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَی (۲۳) فَقَالَ أَنَا

رَبُّکَمُ الاْعْلَی (۲۴) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الاْخِرَهِ وَالاْولَی (۲۵) إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَهً لِمَنْ یَخْشَی (۲۶)

موسی(علیه السلام) نزد فرعون رفت و به او گفت:

ـــــ ای فرعون ! من فرستاده خدای تو هستم.

ـــــ ای موسی ! بگو بدانم خدای شما کیست؟ مگر غیر از من خدایِ دیگری وجود دارد؟ اگر راست می گویی، معجزه خود را نشان بده !

در این هنگام، موسی(علیه السلام) عصای خود را بر زمین انداخت،

به قـدرت تو، آن عصـا تبـدیل به اژدهـایی وحشـتاک شـد، اژدهـایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را ببلعـد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی این اژدها را بگیر». موسی(علیه السلام)دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

آری، موسـی(علیه السـلام) این معجزه بزرگ را نشان او داد، امّا فرعون این معجزه را جادو خواند و عصـیان کرد و از پذیرفتن سخن موسی(علیه السلام) روی گرداند و برای نابودی آیین موسی(علیه السلام)تلاش نمود.

او به موسـی(علیه السـلام) رو کرد و گفت: «تو به اینجا آمـده ای تا با سـحر و جادوی خود ما را از وطنمان بیرون کنی، من نیز جادویی برای تو می آورم».

فرعون دسـتور داد تا جادوگران از سرتاسر کشور مصر جمع شوند و در روز مشخّصی با موسی(علیه السلام) مبارزه کنند. او به پیروان خود گفت: «من پروردگارِ بزرگ شما هستم».

جـادوگران به شـهر مصـر آمدنـد، همه مردم جمع شدنـد، جادوگران، بساط جادوگری خود را به زمین انداختنـد. موسـی(علیه السـلام) عصایش را به زمین انـداخت، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبـدیل شـد و با سـرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید. جادوگران که در جادوگری اسـتاد بودند، فهمیدند که عصای موسی(علیه السلام)، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به موسی(علیه السلام)ایمان آوردند.

فرعون بسیار عصبانی شد و آنان را تهدید کرد، آنان دست از ایمان خود برنداشتند و همگی مظلومانه شهید شدند.

سال های سال گذشت، تو به فرعون مهلت دادی و او در این مدّت به ظلم و سـتم خویش ادامه داد، سـرانجام تو به موسی(علیه السـلام) فرمان دادی تا شب هنگام به سوی فلسـطین حرکت کند، موسـی(علیه السـلام) دستور حرکت داد، او با بنی اسرائیل به رود نیـل رسـیدند، از موسـی(علیه السـلام)خواستی عصای خود را به آب بزنـد، رود نیل شـکافته شـد و موسـی(علیه السـلام)و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، نگاه کرد ودید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سـپاه او وارد آب شد، به دسـتور تو، رود نیل به حالت اوّلش بازگشت و همه آن ها در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند.

این گونه بود که تو فرعون را به عـذاب آخرت و دنیـا گرفتـار سـاختی، او در رود نیل غرق شـد و بعـد از مرگ نیز روح او در آتشی سوزان گرفتار شد و روز قیامت هم او را به جهنّم گرفتار می سازی.

این سرگذشت فرعون بود، این سرگذشت، مایه عبرت برای کسی است که از عذاب تو می ترسد.

* * *

ص:۳۰

کشور مصر، کشوری آباد بود و آبادانی آن به خاطر رود نیل بود، فرعون خود را صاحبِ رود نیل می دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می دانست.

در آیه ۱۴ این سوره چنین می خوانم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۱۲۷ سوره اعراف آمده است که پیروان فرعون به فرعون گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای تا در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

در آیه ۳۸ سوره قصص آمده است که فرعون به موسی(علیه السلام)گفت: «من خدایی غیر از خود نمی شناسم».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم:

۱ - مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدایِ زمین و صاحب رود نیل می دانستند.

۲ - مردم مصر و حتّی خود فرعون، خدایان آسمان را می پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان ها می دانست.

۳ - خدای آسمان ها در نظر آنان در بُت ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت ها سجده می کردند و بر این باور بودند که روحِ خدایان آسمان در این بت ها جلوه کرده است.

۴ - مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بُت های مختلف را می پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدایِ زمین سجده می کردند.

* * *

نازعات: آیه ۳۳- ۲۷

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرستادی، امّا انسان های مغرور، سخن او را نپذیرفتند،(صلی الله علیه وآله)محمّد برای آنان از روز قیامت سخن گفت، امّا آنان قیامت را دروغ پنداشتند و گفتند: «خدا چگونه می تواند ما را زنده کند؟».

تو اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا از آنان این سؤال را بپرسد: «آیا زنده کردن شما در روز قیامت سخت تر از جهانی است که خدا آفریده است؟».

* * *

زمین در مقابل خورشید ذرّه ای بیش نیست. می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد، امّا تو ستاره ای آفریده ای که می تواند هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد. نام این ستاره «وی. یو» می باشد، در زمان قدیم به آن «کَلْب اَکبر» می گفتند. این ستاره، ده میلیون میلیارد برابر زمین است. تعداد ستارگان کشف شده این است: «ده هزار میلیارد میلیارد».

این گوشه ای از عظمت جهانی است که تو آن را آفریده ای، امّا این انسان چرا دچار غرور می شود؟

* * *

ص:۳۲

اکنون گوشه ای از نعمت هایی که برای انسان آفریدی ذکر می کنی، شاید اواز خواب غفلت بیدار شود:

تو سقف آسمان را برافراشتی و به آن نظم بخشیدی، شب را تاریک و روز را روشن ساختی. تو زمین را گستراندی، از زمین چشمه سارها و چاه ها بیرون آوردی و بر روی زمین، چراگاه قرار دادی. تو کوه ها را روی زمین ثابت و استوار قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشند.

تو نعمت های فراوان برای انسان قرار دادی، غذای چهارپایان را در طبیعت رویاندی تا آن ها از آن بخورند و انسان از شیر و گوشت و پشم آنان بهره ببرد.

* * *

نازعات: آیه ۴۱ – ۳۴

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)

بار دیگر از حادثه قیامت سخن می گویی:

هنگامی که آن حادثه بزرگ، روی دهد، هر انسانی به سزایِ اعمال خود می رسد.

در روز قیامت، همه از خواب غفلت بیدار می شوند و انسان هایی که راه کفر را پیموده اند به یاد اعمال خود می افتند، امّا این تذکّر و یادآوری، سودی برای آنان ندارد، آنان هیچ کاری از دستشان برنمی آید، توبه در آن روز فایده ای

ندارد، دیگر کار از کار گذشته است، پشیمانی سودی ندارد.

آن روز، پرده ها و حجاب ها کنار می رود، جهنّم در پیش چشم همه آشکار می شود و انسان ها دو گروه می شوند:

گروهی که عصیانگری کرده اند و فقط به فکر زندگی دنیا بوده اند و برای قیامت توشه ای برنگرفته اند. جایگاه چنین افرادی، آتش جهنّم است.

گروهی هم به روز قیامت ایمان داشتند و از عذاب تو هراس داشتند و از گناه دوری کردند، آنان از هوای نفس، دوری نمودند، جایگاه آنان در بهشت خواهد بود.

* * *

نازعات: آیه ۴۵ – ۴۲

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای کافران مکّه از روز قیامت سخن می گفت، آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند: «این قیامتی که تو از آن سخن می گویی چه زمانی واقع می شود»؟

علم به زمان برپایی قیامت، فقط مخصوص توست، هیچ کس به غیر از تو نمی داند قیامت چه زمانی برپا می شود، پس تو با محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! آنان از تو درباره زمان قیامت می پرسند، تو چه اطّلاعی از زمان قیامت داری که بخواهی به آنان جواب دهی ! علم زمان قیامت نزد من است و هیچ کس از آن آگاه نیست.

ای محمّد ! تو فقط وظیفه داری کسانی را که به قیامت عقیده دارند، از عذاب

من بترسانی. تو وظیفه نـداری کاری کنی که انسان ها به اجبار، ایمان بیاورنـد. تو پیام مرا به آنان برسان و راه هـدایت را برای آنان آشکار کن، مهم این است که حقّ برای آنان روشن شود، وظیفه تو این است، کسانی که به قیامت باور دارند سخن تو را می پذیرنـد و کسانی هم که به قیامت باور ندارند، حجّت بر آنان تمام می شود و روز قیامت نمی توانند اعتراض کنند که چرا پیامبری برای آنان فرستاده نشد.

* * *

به راستی چرا زمان قیامت نامعلوم است؟ چرا کسی جز تو از آن خبر ندارد؟

این عـدم آگـاهی بشـر از زمـان رسـتاخیز و ناگهـانی بودن آن، سـبب می شود تا مردم، روز قیامت را دور نداننـد و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای نجات از سختی های آن روز آماده کنند و از گناهان دوری نمایند.

همه بایـد خود را برای روز قیامت آماده کننـد، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشـته ای تا هیـچ کس خود را در امان نبینـد و قیـامت را دور نبینـد، انسانی که همواره شـیفته دنیا می شود، بهتر است ندانـد قیامت چه زمانی است، این برای سـعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

* * *

نازعات: آیه ۴۶

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

روز قیـامت برپـا می شود و کـافران آن روز را بـا چشم خود می بیننـد، آن روز آن قـدر برای آنـان سـخت به نظر می آیـد که احساس می کنند گویا در دنیا فقط

یک شامگاه یا صبح بوده اند.

آری، روز قیامت، روز حسرت کافران است، آنان زنـدگی آخرت را با زنـدگی دنیا مقایسه می کنند، همه لذّت ها و خوشـی های دنیا کوتاه بود و چقدر زود گذشت، آری، زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت چقدر کوتاه است !

خوشا به حال کسی که سختی این یک روزه را به جان خرید و سعادت همیشگی آخرت را به دست آورد !

وای به حال کسی که خوشی یک روزه دنیا را به دست آورد و خوشی همیشگی آخرت را از دست داد !

ص:۳۶

سوره عَبَس

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۰ قرآن می باشد.

«عَبَس» به این معناست: «اخم کرد و چهره در هم کشید»، در آیه اول این سوره این واژه آمده است، به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

عَبَس: آیه ۱۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ عَبَسَ وَتَوَلَّی (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَی (۲) وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی (۳) أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرَی (۴) أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَی (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی (۶) وَمَا عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَکَ یَسْعَی (۸) وَهُوَ یَخْشَی (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی (۱۰) کَلَّا إِنَّهَا تَذْکِرَهٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهُ (۱۲) فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَه (۱۳) مَرْفُوعَه مُطَهَّرَه (۱۴) بِأَیْدِی سَفَرَه (۱۵) کِرَامٍ بَرَرَه (۱۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه است و به تازگی حرکت خود را آغاز کرده است، او می خواهد ارزش های جامعه جاهلی را تغییر دهد، ارزش های خرافی را کنار بزند و ارزش های آسمانی را جایگزین آن کند. جامعه ای که سال های سال به

دور از دین و مکتبی آسمانی بوده به ثروت و مال دنیا، ارزش داده است، مردم آن جامعه تصوّر می کردند هر کس ثروت بیشتری دارد، نزد تو مقام بالاتری دارد. آنان ثروت را نشانه دوستی تو می دانستند و فقر را نشانه خشم تو !

پیامبر در آن فضا، مردم را به اسلام دعوت کرد، گروهی به او ایمان آوردند، و همراه پیامبر نماز می خواندند، امّا هنوز زمان زیادی لازم بود تا آنان به طور کامل از فرهنگ جاهلیّت فاصله بگیرند.

یکی از آن مسلمانان، «عثمان» بود، او با بزرگان مکّه فامیل بود، بزرگان مکّه ثروت بسیار زیادی داشتند. مدّتی بود که عثمان به این فکر بود تا درباره اسلام با بزرگان مکّه سخن بگوید.

آری، عثمان به دنبال فرصت مناسبی برای این کار بود، روزی او با بزرگان مکّه سخن گفت و از آنان خواست تا همراه او نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)بروند و سخن او را بشنوند. بزرگان مکّه سخن عثمان را پذیرفتند، البتّه آنان قصد نداشتند ایمان بیاورند، فقط به خاطر این که دل عثمان نشکند، این پیشنهاد را قبول کردند و گفتند: «نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) می رویم و سخن او را می شنویم، امّا به او ایمان نمی آوریم». آنان اسیر لجاجت شده بودند، حقّ را می شناختند ولی تصمیم گرفته بودند آن را انکار کنند.

قرار شد که این جلسه در کنار کعبه برگزار شود. جلسه آغاز شد و محمّد(صلی الله علیه وآله)شروع به سخن نمود و برای آنان قرآن خواند، عثمان خیلی خوشحال بود و امیدوار بود که تلاش او نتیجه دهد و مسلمان شدن بزرگان مکّه به نام او تمام شود.

در این هنگام، فقیری نابینا با عجله به سوی آنان آمد تا مطالبی درباره اسلام بپرسد، گویا آن نابینا خارج از مکّه زندگی می کرد و چیزهایی درباره اسلام

شنیده بود، حالا به مکّه آمده است، از مردم سؤال کرده است که محمّد(صلی الله علیه وآله)کجاست.

مردم محمّد(صلی الله علیه وآله) را نشان او داده بودند و او با عجله آمد و صدا زد: «ای محمّد ! من آمده ام تا تو برایم از اسلام بگویی».

محمّد(صلی الله علیه وآله) از جا بلند شد و دست نابینا را گرفت، سپس از عثمان که در کنار او بود، خواست بلند شود تا آن مرد نابینا بنشیند.

عثمان وقتی این صحنه را دید، اخم کرد و از مرد نابینا، رو برگرداند، عثمان با خود گفت: «چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن خود را قطع کرد؟ چرا جلسه را به هم زد؟ کاش این نابینا الآن نمی آمد ! کاش پیامبر به سخن خود با بزرگان مکّه ادامه می داد، این بزرگان مکّه، ثروت زیادی دارند و افراد مهمّی هستند و سخن گفتن با آنان لازم تر است».

عثمان ناراحت شد که چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) این قدر به این فقیر نابینا، احترام گذاشت، چرا محمّد او را که لباسی پاره و فقیرانه به تن داشت بر عثمان برتری داد، مگر فقر نشانه خشم خدا نیست ! هنوز فرهنگ جاهلیّت در ذهن عثمان بود، او فکر می کرد که آن نابینای فقیر، پیش خدا ارزشی ندارد، اگر خدا او را دوست می داشت او را به فقر و کوری مبتلا نمی کرد !

این فکر خطرناکی بود که در ذهن خیلی ها بود !

وقت آن بود که این باور اصلاح شود، قرآن باید به همه هشدار بدهد که هرگز فقر و بلا، نشانه خشم تو نیست ! ثروت و پول، نشانه شخصیّت و ارزش انسان ها نیست، چه بسا ممکن است خدا به کافری ثروت زیادی دهد و مؤمنی را در فقر نگاه دارد، خدا بر اساس حکمت عمل می کند.

جبرئیل نازل شد و این سوره را برای پیامبر خواند، همه مسلمانان از این

ماجرا باخبر شدند و آنان فهمیدند نه ثروت، نشانه دوستی خداست و نه فقر نشانه خشم خدا !

همه نزد خدا یکسان هستند، ارزش انسان ها فقط به ایمان و پرهیزکاری آنان است.

اکنون آیات ۱ تا ۱۶ این سوره را می خوانم:

* * *

یکی از مسلمانان، اخم کرد و چهره در هم کشید و روی برگرداند، (وقتی نابینایی نزدش آمد).

ای مسلمانی که چنین رفتار کردی ! تو چه می دانی شاید آن مرد نابینا که نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)آمد، می خواست از گناه شرک و بُت پرستی، توبه کند و پاک و پاکیزه شود. شاید او آمده بود تا سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را بشنود و پند گیرد و آن پند، به حال او، مفید واقع شود، امّا تو به ثروتمندی که خود را بی نیاز از پند و موعظه می داند توجّه می کنی در حالی که اگر آن ثروتمند ایمان نیاورد، تو مسئولیّتی نداری زیرا او اسیر لجاجت شده است، حقّ را می شناسد و آن را انکار می کند.

ای مسلمانی که چنین رفتار کردی ! نابینایی که برای ایمان آوردن به سوی تو می آید و مردی خداترس و پرهیزکار است، از او غافل می شوی ! تو می خواستی بزرگان مکّه را مسلمان کنی، امّا آنان خود را از ایمان بی نیاز می بینند و قرآن را جادو می دانند.

هرگز چنین نیست، قرآن پند و موعظه برای همه است، هر کس که بخواهد از آن پند می گیرد. قرآن در لوح های باارزشی نوشته شده است، این لوح ها بسیار بلندمرتبه و پاکیزه می باشند و در دست فرشتگان وحی است، همان فرشتگانی که گرامی و نیکوکار هستند.

* * *

لازم می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

افرادی مانند عثمان، گاهی برای اسلام تبلیغ می کردند، امّا آنان بیشتر دوست داشتند که ثروتمندان مسلمان شوند و بیشتر وقت خود را صرف جذب ثروتمندان می نمودند، ولی اگر شخص فقیری نزد آنان می آمد و از اسلام از آنان سؤال می کرد به آن فقیر توجّهی نمی کردند.

این کار آنان، ریشه در فرهنگ غلط جاهلی داشت که ثروت را ارزش بزرگی می دانستند. یکی از مهم ترین آموزه های قرآن این است که ثروت، نشانه شخصیّت و ارزش انسان ها نیست.

* نکته دوم

با توجّه به مطالبی که بیان شد، روشن شد که عثمان که بعداً خلیفه سوم مسلمانان شد به آن نابینا اخم کرد و از او روی برگرداند، امّا عدّه ای از مفسّران در کتاب های خود نوشته اند: «پیامبر به آن نابینا اخم کرد و از او روبرگرداند».

اصل این مطلب از کتاب های اهل سنّت است. آنان داستان عجیبی را هم نقل کرده اند.

من در ابتدا خلاصه این داستان را نقل می کنم: مفسّران اهل سنّت می گویند: «پیامبر با عدّه ای از بزرگان مکّه که یکی از آنان ابوجهل بود سخن می گفت و آنان را به اسلام دعوت می کرد، در این هنگام نابینایی به نام ابن مکتوم نزد پیامبر آمد و از پیامبر سؤالی نمود، پیامبر اخم کرد و از او رو برگرداند».

آیا این داستان حقیقت دارد؟

در این داستان نام دو نفر را می بینیم:

ابوجهل: یکی از بزرگان مکّه.

ابن مکتوم: نابینایی که قصد داشت مسلمان شود.

اکنون تاریخ را بررسی می کنم:

این ماجرا در کجا روی داده است؟

این سؤال من دو جواب دارد:

جواب اوّل: این ماجرا در مدینه روی داده است. اکنون من می گویم: ابوجهل که در جنگ بدر در سال دوم هجری کشته شد و هرگز پایش به مدینه نرسید. پس از آن که پیامبر به مدینه هجرت کرد، هرگز پای ابوجهل به مدینه نرسیده بود !

جواب دوم: این ماجرا در مکّه روی داده است، اکنون من می گویم: ابن مکتوم اهل مدینه است. او بعد از هجرت پیامبر به مدینه، مسلمان شد. ابن مکتوم تا قبل از سال دوم هجری، هرگز به مکّه نیامده بود. ابوجهل در سال دوم کشته شد، پس این حادثه باید قبل از سال دوم، روی داده باشد، هرگز ابن مکتوم قبل از آن تاریخ به مکّه سفر نکرده است !

چه کسی به این دو سؤال من جواب می دهد؟

آنان که این داستان را ساختند، فکر نکردند که داستان خود را به گونه ای بسازند که با واقعیّت های تاریخی، سازگار باشد !

آری، اگر آنان نام ابوجهل و نام ابن مکتوم را ذکر نمی کردند، دروغ آنان آشکار نمی شد.

امّا خدا همواره دین خود را حفظ می کند، از آبروی پیامبر خود دفاع می کند، درست است که عدّه ای خواسته اند با این کار به شخصیّت پیامبر خدشه وارد کنند، امّا خدا حقیقت را آشکار می کند.

من احتمال قوی می دهم که وقتی عثمان به عنوان خلیفه سوم، انتخاب شـد، طرفداران او این داسـتان را ساختند. این عثمان بود که حکومت شام (سوریه) را به معاویه داد و پس از آن، حکومت از آنِ معاویه و یزید شد. آنان شنیده بودند این آیات درباره عثمان نازل شـده است، برای این که آن ماجرا از یادها برود، چنین داسـتانی را ساختند و به پیامبر اسـلام این نسـبت را دادند و گفتند که پیامبر به آن نابینا، اخم کرد و از او روبرگرداند، امّا حقیقت هیچ گاه مخفی نمی ماند، این وعده خداست.

* نکته سوم

عثمان به آن نابینا اخم کرد و این آیه نازل شد، امّا قرآن برای همه زمان ها و مکان ها می باشد، در هر زمانی هر مسـلمانی که بخواهـد دین اسـلام را تبلیغ کنـد، بایـد پیام این آیات را به یاد داشـته باشد، کسـی که از دین خدا دم می زند، باید رفتارش با ثروتمند و فقیر، یکسان باشد. این هشدار بزرگی است.

اگر روزی در جامعه دیدم کسانی که دین را تبلیغ می کنند، به ثروتمندان بیشتر احترام می گذارند، باید بدانم که آنان به خطا رفته اند و راهی را پیموده اند که عثمان پیمود !

* * *

عَبَس: آیه ۲۳ – ۱۷

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْء خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَه خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ص:۴۳

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، امّا بزرگان مکّه آن را دروغ پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، سخن خویش را چنین ادامه می دهی:

مرگ بر کافر و ناسپاسی که حقّ و حقیقت را شناخت و آن را انکار کرد ! به راستی که او چقدر ناسپاس است !

او گرفتار غرور و تکبّر شده است ! چرا او فکر نمی کند که از چه آفریده شده است؟

از نطفه ای بدبو !

تو او را از نطفه ای ناچیز آفریدی و سپس به او تکامل جسم و روح بخشیدی و او را به این صورت درآوردی و راه هدایت را به او نشان دادی، به او مهلت می دهی تا در این دنیا زندگی کند، سپس مرگ او را می رسانی و جانش را می گیری و او را در قبر جای می دهی و هر وقت که بخواهی، قیامت را برپا می کنی و او را زنده می کنی تا به حسابش رسیدگی کنی.

تو این همه نعمت به انسان دادی، زندگی و مرگ او در دست توست، امّا آیا او تو را می پرستد و شکر تو را به جا می آورد؟

هرگز. او راه کفر را برمی گزیند و از فرمان تو اطاعت نمی کند، او گردنکشی می کند و حقّ را انکار می کند و از سعادت و رستگاری محروم می شود.

* * *

عَبَس: آیه ۳۲ – ۲۴

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

ص:۴۴

اکنون تو از انسان می خواهی تا در غذایی که می خورد اندیشه کند، غذایی که او می خورد، چگونه تهیّه شده است.

تو از آسمان، باران فرو فرستادی و سپس زمین را شکافتی و از آن، دانه های فراوانی رویاندی.

همچنین تو انگور و سبزی هـا و زیتون و خرمـا و باغ هایی پر از درختان را آفریـدی، انواع میوه پدیـدار ساختی و چراگاه برای چهارپایان آفریدی تا انسان ها چهارپایان خود را در چراگاه بچرانند و از گوشت، شیر و پشم آن هااستفاده کنند، تو انواع رزق و روزی ها را برای انسان ها و چهارپایان آنان قرار دادی. به راستی آیا انسان شکر این نعمت های تو را به جا خواهد آورد؟

* * *

نـام او زیـد بود و در بـازار کوفه روغن می فروخت. او یـک بـار به مـدینه آمـد و به خـانه امام باقر(علیه السـلام) رفت و از آن حضرت درباره آیه ۲۴ این سوره سؤال کرد. او رو به آن حضرت کرد و گفت:

ــــ آقای من ! خدا از انسان می خواهد تا به غذاِی خود نگاه کند، به نظر شما منظور از این سخن چیست؟

ــــ ای زید ! خدا از انسان می خواهد تا دقّت کند که علم و دانش خود را از کجا می گیرد.

آن روز زیـد به فکر فرو رفت، او فهمیـد همان طور که بایـد به غـذاِی جسم خود دقّت کنـد، باید به غذای روح خود هم توجّه کنـد، او بایـد بدانـد که سرچشـمه دانشـی که فرا می گیرد، کجاست. خیلی ها برای سـعادت انسان، برنامه هایی دارند، امّا این برنامه ها از کجا سرچشمه گرفته است؟

اگر من به این سخن امام باقر(علیه السلام)دقّت کنم، هرگز جذب عرفان های نو ظهور

نمی شوم و فریب کسانی که دزد راه هستند، نمی خورم.

روح انسان نیاز به غـذایی پاک و پاکیزه دارد، علمی که از قرآن و اهل بیت(علیهم السـلام)سرچشـمه گرفته است، علمی اسـت واقعی که سبب رستگاری انسان می گردد. نباید برای فراگیری آموزه های دینی به هر سخنی گوش فرا داد، پیامبر مسلمانان را بـه پیروی از قرآن و اهـل بیـت(علیهم السـلام) سـفارش نمـود، هر کس راه قرآن و اهـل بیت(علیهم السـلام) را بپیمایـد به علم حقیقی دست یافته است.

* * *

در آیه ۳۱ واژه «أبّ» ذکر شده است. این واژه تشدید دارد، واژه «أب» اگر بدون تشدید باشد به معنای «پدر» می باشد، امّا اگر تشدید داشـته باشد، معنای «چراگاه» را می دهد. این مطلب را در همه کتاب های لغت نوشـته اند، هر کس مختصـر اطّلاعی از واژه های زبان عربی داشته باشد، این معنا را می داند.

این واژه ماجرای جالبی دارد که آن را در اینجا ذکر می کنم:

روزی، عُمَر (خلیفه دوم) بالای منبر بود و برای مردم سـخنرانی می کرد، او این سوره را خوانـد و به آیه ۳۱ رسید و واژه «أبّ» را خواند و سـپس رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم ! به خدا قسم ! معنای این آیه سـخت است»، بعد با خود چنین گفت: «ای عمر ! چه اشـکالی دارد که معنای این واژه را ندانی». سپس به مردم گفت: «ای مردم ! از قرآن چیزی را پیروی کنید که معنای آن را می دانید، امّا آنچه را که معنای آن را نمی دانید به خدا واگذار کنید».(۹)

وقتی من این مـاجرا را خوانـدم، تعجّب کردم، به راستی چگونه عُمر، رهبر و خلیفه مسـلمانان شـده بود در حالی که معنای این واژه را نمی دانست؟

این چه اسـلامی است که رهبر آن، معنای واژه های قرآن را نمی دانـد و بر بالای منبر چنین سـخن می گویـد؟ هدف او از این سخن چه بود؟ او

می خواست روحیّه سؤال کردن را در جامعه کم رنگ کند. او مسلمانان را از سؤال کردن درباره آنچه نمی دانند، نهی کرد.

عُمر می دانست که اگر مردم بخواهند به جواب سؤالهای خود برسند، ناچار هستند به در خانه علی(علیه السلام) بروند، علی(علیه السلام)کسی است که شایستگی رهبری جامعه را دارد. عُمر شیوه ای را در جامعه بنا کرد تا ندانستن، عیب نباشد و دیگر کسی به دنبال جوابِ ندانسته ها نباشد، او فریاد برآورد: «آنچه از آیات قرآن را نمی دانید به خدا واگذار کنید و درباره آن سؤال نکنید».

وقتی این ماجرا به گوش علی(علیه السلام) رسید چنین فرمود: «چقدر عجیب است ! آیا عُمر نمی دانست که أبّ به معنای گیاهان خودرو و چراگاه است؟».(۱۰)

* * *

ماجرایی از عُمر نقل کردم که مردم را از سؤال درباره ندانسته ها نهی کرد، اکنون می خواهم ماجرایی از جنگ جَمل را نیز نقل کنم.

دشمنان به شهر بصره حمله کردند و گروهی از مردم بی گناه را به شهادت رساندند، علی(علیه السلام) با لشکریان خود به سوی بصره حرکت کرد. لشکر او به بصره رسید، علی(علیه السلام)مشغول سامان دهی لشکریان خود بود، او می خواست گروهی از سربازان شجاع خود را به میدان بفرستد.

همه آماده نبرد بودند، در این میان صدایی به گوش می رسد، یکی با علی(علیه السلام)چنین سخن گفت: «آیا تو می گویی خدا یکی است؟».

همه نگاه ها به آن سو خیره شد، جوانی در مقابل علی(علیه السلام)ایستاده بود، او به جای شمشیر، چوبی به دست داشت، همان چوبی که با آن شترهایش را می چراند، او چوپانی بود که فرصت را برای سؤال خود مناسب دیده بود !

چند نفر به سوی او رفتند و گفتند: «ای عرب بیابانی ! این چه وقت سؤال

است؟ مگر نمی بینی که علی(علیه السلام) باید لشکریان خود را سامان دهی کند، امروز روز جنگ است، نه روز سؤال !».

مرد عرب سر خود را پایین انداخت، او نمی دانست چه بگوید، مدّت ها بود که این سؤال را در ذهن خود داشت، آن روز، علی(علیه السلام) را پیدا کرده بود و می خواست از او جواب خود را بشنود.

ناگهان صدای مهربان علی(علیه السلام)سکوت را می شکند: «یاران من ! با او کاری نداشته باشید ! این جوان به دنبال فهم دین است. ما هم به خاطر همین به این جنگ آمده ایم. تنها چیزی که ما از کسانی که در این میدان به جنگ ما آمده اند می خواهیم، همین است».

پس از آن علی(علیه السلام) با آن جوان سخن گفت و جواب سؤال او را داد و به او فهماند که منظور از یکی بودن خدا چیست، خدا یکی است یعنی خدا از اجزای مختلفی تشکیل نشده است. انسان از سر و دست و پا تشکیل شده است، امّا خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا یکی است.

این سخن علی(علیه السلام) برای همیشه به یادگار ماند، پیروان علی(علیه السلام)هم باید این گونه باشند.(۱۱)

* * *

کسانی که پیرو مکتب علی(علیه السلام)هستند، هرگز از سؤال نمی هراسند. مکتب شیعه از سؤال هراسی ندارد. سؤال، حرمت دارد و کسی که سؤال می کند، احترام دارد، او در جستجوی دانش است. کسی که سؤال می کند و می خواهد بفهمد، باید به سؤال او پاسخ داد.

کسانی که از مکتب اهل بیت(علیهم السلام)دور افتاده اند، از سؤال وحشت دارند، چون از علم و دانش بهره ای ندارند، از سؤال می هراسند.

ص:۴۸

در اینجا ماجرایی از «مالک بن اَنَس» را نقل می کنم، او یکی از بزرگ ترین علمای اهل سنّت است. او پیرو عُمر خلیفه دوم است و راه و روش او را ادامه داده است !

مسافری به شهر مدینه آمده بود، نزد «مالک بن انس» رفت، او سؤالی داشت و به دنبال فرصتی بود تا سؤال خود را مطرح کند.

او می خواست درباره شناخت خدا سؤال کند، او رو به مالک بن انس کرد و سؤال خود را پرسید.

مالک بن انس در جواب او چنین گفت: «مگر نمی دانی که سؤال درباره خدا حرام و بدعت است؟ من می ترسم که تو شیطان باشی». بعد دستور داد تا آن مسافر را از مسجد بیرون کنند.(۱۲)

لحظه ای فکر می کنم، امام من، علی(علیه السلام) است و امامِ سنّی ها، مالک بن انس !

چقدر تفاوت بین این دو امام است !

امام من در میدان جنگ هم به سؤال احترام می گذارد و برای کسی که درباره «خدا» پرسش دارد، جوابی زیبا می دهد، امّا مالک بن انس، رئیس یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنّت (که مالکی ها، پیرو او هستند)، سؤال درباره خدا را بدعت می داند و سؤال کننده را شیطان !!

* * *

عَبَس: آیه ۳۷ – ۳۳

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)

اکنون از نعمت هایی که به انسان ها دادی، نام بردی. باران، گیاهان، میوه ها، درختان، چراگاه و... آیا انسان شکر نعمت های تو را به جا خواهد آورد؟

کسانی که راه کفر را برمی گزینند و سپاس تو را به جا نمی آورند، باید بدانند که روزی سخت در پیش دارند، روزی که صدای صور اسرافیل به گوش آنان برسد، در آن روز همه زنده خواهند شد.

این صدای صور دوم اسرافیل است، صدایی که در همه جا طنین می اندازد و به فرمان تو، همه سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

قیامت آن قدر برای انسان سخت است که همه چیز جز خود را فراموش می کند و فقط به فکر نجات خود است، پیوندها در آن روز گسسته می شود. در آن روز، هر کس از برادر و مادر و پدر و زن و فرزندان خود فرار می کند. روز قیامت، هر کس آن چنان به بدبختی خودش گرفتار است که همان گرفتاری ها، برایش کافی است و به دیگری فکر نمی کند.

* * *

وقتی این آیات را خواندم به فکر فرو رفتم.

روز قیامت که فرا رسد، هر کسی به فکر خودش خواهد بود، امّا فقط یک گروه هستند که به فکر دوستان خود خواهند بود.

آنان چه کسانی هستند؟

اکنون وقت آن است که حدیثی از امام رضا(علیه السلام) نقل کنم:

امام رضا(علیه السلام) به یکی از شیعیان خود فرمود:

ـــــ هر کس به زیارت من بیاید، من در روز قیامت در سه جا به دیدار او می روم و او را از ترس و اضطراب نجات می دهم.

ـــــ آقای من ! آن سه جا کجاست؟ تو در کجا به یاری آن ها می روی؟

ـــــ روز قیامت فرا می رسد، وقتی نامه اعمال آنان را به دستشان دهند، من به یاری آنان می روم، وقتی که آنان می خواهند از روی پل صـراط عبور کنند، من به یاری آنان می روم، وقتی فرشتگان به حساب آنان رسیدگی می کنند، من به یاری آنان می روم.(۱۳)

وقتی این سـخن امام رضا(علیه السـلام) را خوانـدم، دانسـتم که هر کس با پیامبر و اهل بیت(علیهم السـلام) او دوست شود، در روز قیامت او را تنها نمی گذارند. آری، خدا به اهل بیت(علیهم السـلام) مقامی بس بزرگ داده است و به آنان اجازه شفاعت داده است، آنان شیعیان خود را شفاعت می کنند و در سخت ترین لحظه های روز قیامت به یاری آنان می آیند.

* * *

سخن از زیارت امام رضا(علیه السلام)شد، شنیده ام که زیارت امام رضا(علیه السلام)ثواب یک میلیون حجّ دارد.(۱۴)

چرا یک زیارت، این همه ثواب دارد؟ اصلاً زیارت چیست؟

آیا کسی به این سؤال من پاسخ می دهد؟

زیارت، یعنی این که من در راه راست هستم !

ممکن است کسـی نماز بخواند، امّا منافق باشد، کسانی که در روز عاشورا، امام حسـین(علیه السـلام)را شـهید کردند، نماز می خواندند و حجّ هم به جا آورده بودند، بعضی از آنان، چندین بار حجّ رفته بودند، امّا راه را گم کردند.

مهم این است که انسان راه را گم نکند !

زیارت، نشان می دهد که راه را صحیح انتخاب کرده ام، برای همین است که این قدر ثواب دارد.

ص:۵۱

پـذیرش امـامت، هماننـد ریشه درخت است، ممکن است کسـی همه شـاخه های یک درخت را نابود کنـد، امّا وقتی ریشه آن سالم است، بار دیگر آن درخت رشـد می کنـد و شاخه و برگ می دهد، او در روز قیامت، امام رضا(علیه السـلام) را در کنار خود خواهد دید.

امان از وقتی که ریشه خراب شده باشد !

کسـی که ولایت نـدارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه اش تباه شده است، به زودی نابود می شود و از بین می رود. او در روز قیامت، هیچ یار و یاوری نخواهد داشت.

* * *

عَبَس: آیه ۴۲ – ۳۸

وُجُوهٌ یَوْمَئِذ مُسْفِرَهٌ (۳۸) ضَاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذ عَلَیْهَا غَبَرَهٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَهٌ (۴۱) أُولَئِکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ (۴۲)

مردم در آن روز، دو گروه می شوند: گروه مؤمنان و گروه کافران.

در آن روز، مؤمنان چهره های نورانی دارنـد و خندان و خوشـحال اند زیرا فرشـتگان آنان را به سوی بهشت جاودان راهنمایی می کنند.

ولی در آن روز، کافران چهره هایی تیره و تار دارند، آنان رو سـیاه و افسـرده اند، آنان در دنیا راه کفر را پیمودند و به گناهان رو آوردند. فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می بندند و آنان را به سوی جهنّم می کشانند.

* * *

منـاسب است در اینجـا سـخنی را که پیـامبر به علی(علیه السـلام) فرموده است، بیـان کنم، این سـخن دربـاره شـیعیان علی(علیه السلام) می باشد، همان کسانی که راه راست را

پیمودند، راه راست همان راه توحید، نبوّت و امامت است.

پیامبر به علی(علیه السلام) چنین فرمود: «ای علی ! وقتی روز قیامت فرا رسد، تو و شیعیانت از قبر بیرون می آیید در حالی که چهره های شما مانند ماه شب چهارده می درخشد. غم و غصّه ها از دل های شما دور می شود، مردم همه در ترس و اضطراب هستند امّا شما در امن و امان هستید».(۱۵)

خوشا به حال کسی که شیعه واقعی علی(علیه السلام) است و در راه او گام برمی دارد ! روز قیامت، روز خوشحالی او خواهد بود.

ص:۵۳

سوره تکویر

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۱ قرآن می باشد.

«تکویر» به معنای «تاریک شدن» می باشد، در آیه اول این سوره از تاریک شدن خورشید در آستانه قیامت سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام می نامند.

تکویر: آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶)

اکنون می خواهی از روز قیامت و حوادثی که پیش از برپایی آن روی می دهد سخن بگویی، تو می دانی که هیچ چیز برای سعادت انسان، بهتر از یاد قیامت نیست، کسی که آن روز را به یاد داشته باشد، از گناهان دوری می کند، کسی که به قیامت ایمان داشته باشد، از زشتی ها پرهیز می کند و برای آن روز، توشه برمی گیرد.

ص:۵۴

اکنون نشانه های برپایی قیامت را بازگو می کنی:

آن زمان که خورشید تیره و تار شود;

آن زمان که ستارگان بی نور شوند;

آن زمان که کوه ها متلاشی شوند و مانند گَرد و غبار پراکنده می شوند و به حرکت درآیند.

آن زمان که باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود.

آن زمان که حیوانات وحشی، کنار هم جمع شوند، حیواناتی که از یکدیگر می ترسند و از هم فرار می کنند، امّا وقتی که قیامت برپا شود، ترس و وحشت آنان را هم فرا می گیرد، گوسفند به گرگ پناه می برد و آهو به شیر ! آنان از روی ترس دور هم جمع می شوند و دشمنی ها را فراموش می کنند، آنان دور هم جمع می شوند تا از شدّت ترس خویش کم کنند، وقتی ترس از آن حادثه بزرگ با حیوانات چنین می کند، انسان ها چه خواهند کرد؟

آن زمان که دریاها برافروخته شوند و به جوش آیند.

همه این حوادث نشان از پایان دنیا می دهد، اسرافیل در صور خود می دمد، همه می میرند، پس از آن تو جان اسرافیل را هم می گیری، هیچ موجود زنده ای در دنیا باقی نمی ماند، فقط تو می مانی و بس !

* * *

در اینجا خاطره ای را نقل می کنم: وقتی کودک بودم، یکی از همسایگان ما فوت کرد. وقتی پدرم خبر فوت او را شنید گفت: «این شتری است که درِ خانه همه خوابیده است». من از خانه بیرون آمدم و به در خانه همسایه رفتم تا آن شتر را ببینم !

بعداً فهمیدم که این کنایه است، منظور پدرم این بود که مرگ، برای همه

است.

اکنون به آیه چهار دقّت می کنم، در این آیه از «عِشار» سخن به میان آمده است.

عِشار چیست؟

شتری که وقت زاییدن آن، نزدیک است.

در زمانی که قرآن نازل شد، با ارزش ترین چیز در میان مردم، همین شتر بود. چنین شتری بسیار ارزشمند و قیمتی بود، زیرا به زودی، بچّه ای به دنیا می آورد و می توانستند از آن، شیر فراوان بدوشند.

امروزه نقش شتر در زندگی انسان کم رنگ شده است، مردم امروز چیزهای دیگری را باارزش می دانند. امروز ماشین هایی که از بهترین امکانات برخوردار است، برای مردم جلوه دارد.

در این آیه، شتر به عنوان کنایه ذکر شده است، در ترجمه این آیه باید چنین گفت: «وقتی قیامت برپا می شود باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده می شود»، لازم نیست در هنگام برپایی قیامت، مردم شتر داشته باشند، معنای این آیه این است که انسان ها، ماشین های قیمتی، خانه های باارزش و... را رها می کنند، ترس و وحشت چنان آنان را فرا می گیرد که ثروت های باارزش خود را از یاد می برند، همان ثروت هایی که برای به دست آوردن آن، با یکدیگر رقابت می کردند، در آن روز، خزانه های پر از پول و طلای بانک ها به حال خود رها می شود و کسی سراغ آن ها نمی رود !

* * *

تکویر: آیه ۹ – ۷

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْب قُتِلَتْ (۹)

همه انسان ها و حتّی فرشتگان و جنّ ها نابود شده اند، هیچ کس زنده نیست. مدّتی می گذرد. تو اراده می کنی تا همه را زنده کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او در صور خود برای بار دوم می دمد، همه فرشتگان زنده می شوند، انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. جنّ ها هم زنده می شوند. روز حسابرسی فرا رسیده است.

در آن روز، مؤمنان از کافران جدا می شوند، هر کس با همتای خود همراه می شود، مؤمنان با مؤمنان خواهند بود و کافران با کافران.

در آن روز درباره دخترانی که زنده به گور شده اند، پرسش می شود، فرشتگان از کسانی که دختران خود را زنده به گور کرده اند، سؤال می کنند: «این دختران چه گناهی کرده بودند که آن ها را کشتید؟».

* * *

گروهی از کسانی که در روزگار جاهلیّت زندگی می کردند، دختر داشتن را ننگ می دانستند، وقتی دختری به دنیا می آمد، پدرش او را زنده به گور می کرد. روز قیامت از این پدران بی رحم سؤال خواهد شد.

من دوست دارم بدانم چگونه این رسم غلط در میان آنان رواج پیدا کرد؟

باید تاریخ را بخوانم و تحقیق کنم...

ماجرا از آنجا شروع شد که قبیله «بنی تَمیم» با نُعمان بن مُنذر که در قسمتی از عراق حکومت می کرد درگیر جنگ شدند و در آن جنگ شکست خوردند و دختران آنان به اسارت نعمان در آمدند.

بعد از مدّتی آنان با نعمان صلح کردند، عرب ها از نُعمان خواستند تا

دخترانشـان را به آنان بازگرداننـد. او گفت: «من آنان را مجبور به بازگشت نمی کنم، اختیار با خود آنان است، می تواننـد در اینجا بمانند یا با شما بیایند».

رئیس قبیله رو به دختر خود کرد و گفت:

ـــــ دخترم ! تو آزاد شده ای، با من به وطن بازگرد.

ـــــ پدر ! من می خواهم اینجا بمانم.

رئیس قبیله از این سـخن دخترش عصـبانی شـد و همان جا قسم یاد کرد که هر دختری که خـدا به او بدهد، او را زنده به گور کنـد. وقتی او به وطن بازگشت به این سوگنـد خود عمل کرد، اهل قبیله هم از او پیروی کردنـد و کم کم این یک سـنّت شد. این سنّت غلط در قبیله های بنی تَمیم، هُذیل و قَیس رواج پیدا کرد.(۱۶)

در اینجا از نعمان بن منذر نام بردم، همان کسی که دختران عرب را به اسارت گرفته بود، او در سال ۵۸۲ میلادی از دنیا رفت، از طرف دیگر، وفـات پیـامبر در سال ۶۳۲ میلـادی است. وقتی پیـامبر از دنیا رفت همه قبیله های عرب مسـلمان شـده بودنـد و دست از این سنّت غلط برداشته بودند. شاید بتوان گفت که این سنّت غلط کمتر از صد سال رواج داشته است.

البتّه همه قبیله های عرب دست به چنین کاری نمی زدند، زیرا در این صورت نسل عرب ها از بین رفته بود. این سـنّت در میان چهار قبیله رواج داشت.

* * *

در زبان عربی به دختری که زنـده به گور می شود، «مَوْؤُده» می گوینـد. این واژه در اصل به معنای «سـنگینی» می باشـد. وقتی دختری را زنده در قبر می گذارند و خاک بر روی او می ریزند، او سنگینی خاک را احساس می کند، به

همین خاطر در زبان عربی به دختری که زنده به گور می شد، «مَوْؤُده» می گفتند.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران حضرت صادق(علیه السلام)، آیه ۸ این سوره را خواند و از آن حضرت پرسید:

ـــ آقایِ من ! در روز قیامت از «مَوْؤُده» سؤال می شود که چرا کشته شد. به نظر شما منظور قرآن از این سخن چیست؟

ـــ این آیه درباره امام حسین(علیه السلام)است که مظلومانه شهید شد.(۱۷)

وقتی من این حدیث را شنیدم به فکر فرو رفتم. من می دانستم که «مَوْؤُده» به معنای کسی است که سنگینی چیزی را احساس می کند. می خواستم بدانم چرا به امام حسین(علیه السلام)«مَوْؤُده» گفته می شود؟

* * *

باید تاریخ را با دقّت بخوانم...

امام حسین(علیه السلام) برای حفظ اسلام قیام کرد، امّا مسلمانانی که نماز می خواندند و حجّ به جا می آوردند، او را به شهادت رساندند، عصر روز عاشورا فرا رسید، یکی از سپاهیان کوفه نزد عمرسعد رفت. عمرسعد فرمانده سپاه بود. آن سرباز گفت:

ـــ قربان ! یادتان نرود دستور فرماندار کوفه را اجرا کنی؟

ـــ کدام دستور؟

ـــ مگر یادتان نیست که فرماندار کوفه در نامه خود دستور داده بود تا بعد از کشتن حسین، بدن او را زیر سم اسب ها پایمال کنیم.

ـــ راست می گویی.

ص:۵۹

آری ! عمرسعد برای این که مطمئن شود که به حکومت ری می رسد، برای خوشحالی ابن زیاد تصمیم گرفت این دستور را اجرا کند.

در سپاه کوفه اعلام می کنند: «چه کسی حاضر است تا بدن حسین را با اسب لگد مال نماید و جایزه بزرگی از ابن زیاد بگیرد؟».(۱۸)

وسوسه جایزه در دل همه می نشیند، امّا کسی جرأت این کار را ندارد، عمرسعد جایزه را بیشتر و بیشتر می کند، سرانجام ده نفر برای این کار داوطلب می شوند و بدن امام حسین(علیه السلام)را با اسب های خود پایمال می کنند.(۱۹)

پیکر پاک حسین(علیه السلام) زیر سم اسب ها !

الله اکبر !

شهید زنده است و هرگز نمی میرد. این سخن قرآن است.

حسین(علیه السلام) همان شهیدی است که سنگینیِ اسب ها را وقتی بر پیکر او می تاختند، احساس کرد، حسین(علیه السلام) همان «مَوْؤُده» است که در روز قیامت، خدا از مسلمانان کوفه سؤال می کند: «به کدامین گناه او را کُشتید؟».

* * *

به کدامین گناه؟

ای قلم ! بگذار باز هم از کربلا بنویسم !

آن لحظه ای که حسین(علیه السلام) تنها مانده بود و همه یارانش شهید شده بودند، حسین(علیه السلام) آماده است تا با خون خود، درخت اسلام را آبیاری کند، امّا قبل از آن باید، حجّت را بر این مردم تمام کند، او قرآنی را روی سر می گذارد و رو به سپاه کوفه چنین می گوید: «ای مردم ! قرآن، بین من و شما قضاوت می کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم، چه شده که می خواهید خون مرا

بریزید؟»(۲۰)

هیچ کس جوابی نمی دهد. سکوت است و سکوت !

لشکر کوفه به سوی حسین(علیه السلام)حمله می برد. امام دفاع می کند و سپس چون شیر به قلب سپاه حمله می برد.

حسین(علیه السلام) شمشیر می زند و به پیش می رود. تعداد زیادی از نامردان را به خاک و خون می کشد، او برای لحظه ای می ایستد و رو به سپاه کوفه می کند و می گوید: «برای چه به خون من تشنه اید؟ گناه من چیست؟»

آن مسلمانان چه جوابی به حسین(علیه السلام) دادند؟

عمرسعد فرمان داد تا جواب او را بدهند، ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن گرفت، حسین(علیه السلام)، تک و تنها در میدان ایستاده بود،

آن طرف خیمه ها، اشک ها، سوزها، زنان بی پناه، تشنگی ! این طرف باران سنگ و تیر و نیزه !

سنگی به پیشانی حسین(علیه السلام)اصابت می کند و خون از پیشانی او جاری می شود.(۲۱)

حسین(علیه السلام) لحظه ای صبر می کند، امّا دشمن امان نمی دهد و تیری زهرآلود بر قلب حسین(علیه السلام) می نشیند...(۲۲)

این صدای حسین(علیه السلام) است که در دشت کربلا می پیچد: «خدایا ! من راضی به رضای تو هستم».(۲۳)

لحظه ای می گذرد، حسین(علیه السلام) از روی اسب با صورت به زیر می افتد و دشمنان برای کشتن او، شتاب می کنند...(۲۴)

روز قیامت که فرا رسد، خدا همه کسانی را که در قتل حسین(علیه السلام)دست داشتند را جمع می کند و از آنان سؤال می کند: «به کدام گناه، حسین را کشتید»؟

ص:۶۱

* * *

تکویر: آیه ۱۴ – ۱۰

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۴)

سخن از حوادث روز قیامت بود، روزی که پرونـده اعمال هر انسانی را به دست او می دهند و این پرونده ها گشوده می شوند و آن ها می بینند که همه رفتارها و کردارشان در آن ثبت شده است.

روزی که پرده از آسـمان گشوده می شود و فرشـتگان فرود می آیند. در آن روز، پرده ها از جلوی چشم انسان ها برداشته می شود، آنان می تواننـد فرشتگان را ببینند، آری، آن روز، روز «شـهود» است. روزِ دیدن ! در آن روز، انسان، غیب را می بیند و حقایق برای او آشکار می گردد.

روزی که دوزخ افروخته و شـعلهور گردد تا کافران در آتش آن بسوزند، روزی که بهشت به مؤمنان نزدیک شود و فرشـتگان مؤمنان را به بهشت راهنمایی کنند تا در آنجا آسایش یابند.

وقتی همه این حوادث روی دهـد، هر کس خواهـد دانست که برای آخرت خویش چه چیزی حاضـر کرده است، در آن روز، همه، نتیجه کارهای خود را می بینند.

تو خـدایی هستی که هرگز به بنـدگان خود ظلم نمی کنی و در روز قیامت به مؤمنان پاداش می دهی و نمی گذاری اجر آنان از بین برود، وقتی من کار خوبی انجام می دهم، می دانم تو در روز قیامت پاداش مرا می دهی، انسانی که به تو باور دارد، می داند که سرانجام، تو به خوبی های او، پاداش می دهی،

ص:۶۲

کسانی هم که راه کفر را برگزیدند به نتیجه کفر و گناهان خود می رسند و در جهنّم گرفتار آتش می شوند.

* * *

تکویر: آیه ۲۵ – ۱۵

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُول كَرِيم (۱۹) ذِی قُوَّه عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِين (۲۰) مُطَاع ثَمَّ أَمِين (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُون (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِين (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَان رَجِيم (۲۵)

چند نفر از بزرگان مکّه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با هم چنین گفتگو کردند:

ــــ ایّام حجّ نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمّد است و بزرگ ترین تهدید برای ما ! ما باید فکری بکنیم.

ــــ محمّد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

ــــ راست می گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمّد می رویم و قرآن می شنویم.

ــــ مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما شب ها قرآن گوش می کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی ماند.

ــــ حالا باید چه کنیم؟

ـــــ باید عظمت قرآن را در چشم این مردم بشکنیم

ـــــ یعنی چه؟ قدری توضیح بده !

ـــــ ما باید به مردم بگوییم: شیطان بر محمّد نازل شده است و این سخنان را به او آموخته است. محمّد(صلی الله علیه وآله) خیال می کند که فرشتگان نزد او آمده اند، محمّد(صلی الله علیه وآله)دیوانه است که چنین سخن می گوید.

ـــــ با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن علاقه نشان نمی دهند.

آنان در این جلسه به هدف مشترکی رسیدند و قرار شد که مردم را با این سخنان، از دین اسلام دور کنند.

اکنون می خواهی پاسخ سخن آنان را بدهی، پس این آیات را نازل می کنی و به آنان چنین می گویی:

* * *

ای بُت پرستان ! سوگند به ستارگانی که در روز پنهان می شوند و در آسمان حرکت می کنند و سپس غروب می کنند، سوگند به شب آن هنگام که فرا می رسد، سوگند به صبح آن هنگام که همه جا را روشن می کند، بدانید که این قرآن، سخن فرشته ای بزرگوار است.

ای بُت پرستان ! من جبرئیل را فرستاده ام تا قرآن را بر محمّد نازل کند.

جبرئیل نزد من (که خدای صاحب جهان هستی می باشم)، فرشته ای نیرومند است، او فرمانروای فرشتگان و امین وحی است و هر چه را من به او وحی کرده ام به محمّد می گوید.

ای بُت پرستان ! بدانید که محمّد هرگز دیوانه نیست، او با شما مهربان است و دوست دارد شما هدایت شوید و با شما مهربان است.

محمّد جبرئیل را در دامنه افق دیده است، محمّد هرگز در رساندن کلام وحی، بخل نمیورزد و چیزی را از شما پنهان نمی دارد، او همه آیات قرآن را که به او وحی شده است، برای شما می خواند.

چرا شما این قرآن را سخن شیطان می دانید؟ هرگز چنین نیست، این قرآن سخن شیطانی که من او را از رحمت خود دور کردم، نیست.

* * *

لازم است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اوّل

بُت پرستان می گفتند که این قرآن، سخن شیطان است، چرا آنان فکر نمی کردند؟ شیطان مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خواند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند.

بزرگان مکّه چرا قدری فکر نمی کنند؟ آیا این قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* نکته دوم

منظور از شیطان در اینجا، همان «ابلیس» است. او از جنّ ها بود، وقتی خدا آدم(علیه السلام) را آفرید از همه فرشتگان خواست تا بر آدم(علیه السلام)سجده کنند، در آن زمان، ابلیس در میان فرشتگان بود، چون بسیار خدا را عبادت می کرد و مقام بالایی داشت، فرشتگان همه تسلیم فرمان خدا شدند و در مقابل آدم(علیه السلام) به سجده افتادند، امّا ابلیس بر آدم(علیه السلام)سجده نکرد و در این امتحان بزرگ مردود شد و از درگاه خدا رانده شد.

* نکته سوم

در آیه ۲۰ از «عرش» نام برده شده است، جبرئیل نزد خدای صاحب عرش، مقامی بس بزرگ دارد.

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان» می باشد، خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تختِ پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

* نکته چهارم

در آیه ۲۳ ذکر شده است که محمّد(صلی الله علیه وآله) جبرئیل را بر کرانه افق دید. در اینجا باید این مطلب را ذکر کنم: خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کند، جبرئیل یکی از بزرگ ترین فرشتگان است. خدا به جبرئیل فرمان داد تا بیشتر وقت ها به صورت انسان بر محمّد(صلی الله علیه وآله) جلوه کند و با او سخن بگوید، امّا او چنین صلاح دانست که دو بار جبرئیل به صورت اصلی بر محمّد(صلی الله علیه وآله)جلوه نماید، در اینجا، خدا می خواهد از دو ماجرا سخن بگوید:

ماجرای اوّل: شب معراج

شبی که پیامبر از مکّه به بیت المقدس رفت و سپس تو او را به آسمان ها بردی. در آن شب جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد.

ماجرای دوم: شب مبعث

آن شب، محمّد(صلی الله علیه وآله) در غار «حرا» بود، جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد و خبر داد که او به مقام پیامبری رسیده است. شبی که محمّد(صلی الله علیه وآله)بالای «کوه نور» بود، اتّفاق بزرگی افتاد. نزول قرآن، بزرگ ترین حادثه جهانِ هستی است، چه کسی می تواند عظمت آن را درک کند؟ چه کسی می تواند ماجرای دیدار پیامبر با جبرئیل را شرح دهد؟

فرشتگان از دنیای دیگری هستند، دنیایی که درک آن برای ما ممکن نیست، خدا در آن شب از چشم پیامبر، پرده برداشت و او حقیقتی را درک کرد که در اینجا به آن اشاره ای شده است.

* * *

تکویر: آیه ۲۹ – ۲۶

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

شما به کجا می روید؟ چرا سخن حقّ را قبول نمی کنید؟

این قرآن، سخن حقّ و پند و موعظه ای برای همه انسان ها می باشد، قرآن پند و موعظه است برای کسانی از شما که بخواهند راه راست را در پیش گیرند، البتّه شما هیچ چیز را اراده نمی کنید مگر این که من آن را اراده کرده باشم.

* * *

در این سه آیه به باطل بودن دو عقیده اشاره شده است:

* عقیده جبرگرایی: گروهی این عقیده باطل را قبول کرده اند و باور دارند انسان در کارهای خود مجبور است و از خود هیچ اختیاری ندارد.

در آیات ۲۷ و ۲۸ این عقیده باطل اعلام می شود، قرآن می گوید: «این قرآن پند و موعظه است برای کسی که بخواهد راه راست را انتخاب کند».

آری، خدا به انسان اختیار داد، راه حقّ و باطل را برای او آشکار ساخت، این انسان است که حقّ یا باطل را انتخاب می کند.

* عقیده تفویض

«تفویض» یعنی «واگذاری انسان به خود». عدّه ای از جاهلان به این عقیده، باور دارند.

باور آنان این است: «انسان به صورت کاملاً مستقل، کارهای خود را انجام می دهد و نیاز به اجازه خدا ندارد، اگر انسان تصمیم به انجام کاری گرفت، خدا نمی تواند جلوی انجام کار او را بگیرد».

این عقیده

باطلی است.

خدا هرگز انسان را این گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، امّا هر وقت که خدا بخواهد می تواند مانع کار انسان شود، انسان هرگز از خدا بی نیاز نیست !

* * *

من دانستم که جبرگرایی و تفویض، دو عقیده باطل است.

عقیده صحیح چیست؟

خدا به من اختیار داده است، من خود راه خودم را انتخاب می کنم، هرگز مجبور نیستم، درست است که خدا به من اراده و اختیار داده است، امّا هر وقت بخواهد قدرت دارد مانع انجام کار من شود.

در قرآن از ماجرای نمرود و آتشی که برای سوزاندن ابراهیم(علیه السلام)برافروخت، سخن به میان آمده است.

نمرود آتش بزرگی برافروخت و ابراهیم(علیه السلام) را در میان شعله های آتش افکند، نمرود اراده کرد که ابراهیم(علیه السلام) را بسوزاند، نمرود، این کار را اراده کرد و اقدام به این کار نمود، امّا خدا این قدرت را داشت که مانع سوختن ابراهیم(علیه السلام)شود. نمرود اراده کرد ابراهیم(علیه السلام) را بسوزاند، خدا اراده کرد که ابراهیم(علیه السلام)نسوزد و این گونه بود که آتش بر ابراهیم(علیه السلام)، گلستان شد.

سوره اِنفطار

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۲ قرآن می باشد.

«اِنفطار» به معنای «شکافته شدن» می باشد، در آیه اول این سوره درباره شکافته شدن آسمان در آستانه قیامت، سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

اِنفطار : آیه ۱۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) یَا أَیُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ (۶) الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ (۷) فِی أَیِّ صُورَهٍ مَا شَاءَ رَکَّبَکَ (۸) کَلَّا بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ (۹) وَإِنَّ عَلَیْکُمْ لَحَافِظِینَ (۱۰) کِرَامًا کَاتِبِینَ (۱۱) یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ (۱۳)

باز هم از قیامت سخن می گویی، انسان چقدر زود به خواب غفلت می رود، تو می خواهی با یاد قیامت او را بیدار کنی:

ص:۶۹

زمانی که آسمان شکافته شود، ستارگان پراکنده گردند، آن زمان که دریاها برافروخته گردد و قبرها زیر و رو شود و مردگان سر از قبرها برآورند، آن وقت است که انسان می فهمد که چه اعمالی برای خود فرستاده است.(۲۵)

ای انسان ! چه چیزی تو را در برابر خدای بزرگوار، مغرور ساخته است؟ چه چیزی به تو جرأت داد که گناه کنی؟ چه چیز تو را به هلاکت خود علاقه مند کرده است؟ آیا این خواب غفلت تو به بیداری نمی انجامد؟

ای انسان ! تو که به دیگران رحم می کنی، چرا به خودت رحم نمی کنی؟ تو برای دیگران دلسوزی می کنی، چرا برای خودت دلسوزی نمی کنی؟

به چه می اندیشی؟ چرا نعمت های خدا را از یاد برده ای؟ چرا شکرگزار خدای خود نیستی؟

همان خدایی که تو را آفرید و صورت و اعضای متناسب به تو داد، تو در آغاز نطفه ای ناچیز بودی، این خدا بود که تو را رشد داد و بزرگ کرد و به صورتی که خواست تو را آفرید.

چرا روز قیامت را دروغ می پنداری؟ چرا برای آن روز توشه ای بر نمی گیری؟ مرگ در کمین توست.

بدان که فرشتگان مواظب رفتار تو هستند، فرشتگانی والامقام که همه اعمال تو را می نویسند، آنان می دانند که تو به چه فکر می کنی، چه می گویی و چه انجام می دهی.

* * *

در آیه ۵ به این نکته اشاره شده است، در روز قیامت انسان نتیجه دو نوع از کارهای خود را می بیند:

نوع اوّل: کارهایی را که قبل از مرگ انجام داده است. (خود اعمال)

نوع دوم: کارهایی که بعد از مرگ، آثار آن را به حساب او می نویسند. (آثار اعمال)

آری، گـاهی من کـاری انجام می دهم که هیـچ اثری از آن در این دنیا باقی نمی مانـد، امّا گاهی کاری انجام می دهم که اثر آن حتّی پس از مرگم هم باقی می مانـد، اگر کتابی مـذهبی و مفید بنویسم، بعد از مرگم، هر کس از آن کتاب بهره ببرد، من در ثواب او شریک هستم.

از طرف دیگر اگر کتابی بر ضـدّ اسـلام بنویسم، بعـد از مرگم، عـدّه ای با آن کتاب به گمراهی کشیده می شونـد و گناه من ادامه پیدا می کند. ممکن است پانصد سال از مرگ من بگذرد، امّا کسی با خواندن آن کتاب منحرف شود، اینجا باز من گناه کرده ام !

خدا به فرشتگان فرمان داده است تا به صورت دقیق، هم اعمال مرا بنویسند و هم آثار اعمال مرا.

* * *

اِنفطار: آیه ۱۷ – ۱۳

وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیم (۱۴) یَصْلَوْنَهَا یَوْمَ الدِّینِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِینَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّینِ (۱۷)

اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، آن ها کِی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

این وعده توست، هرگز مؤمنان با کافران یکسان نخواهند بود، مؤمنان در

بهشت برای همیشه غرق نعمت ها خواهند بود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است.

ولی گناهکارانی که راه کفر را برگزیدند، در جهنّم خواهند بود، آنان در روز قیامت، وارد آتش می شوند و در آن می سوزند، حتّی برای یک لحظه هم از عذاب دور نمی شوند، آنان برای همیشه عذاب خواهند دید.

* * *

اِنفطار: آیه ۱۹ – ۱۸

ثُمَّ مَا أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّینِ (۱۸) یَوْمَ لَا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْس شَیْئًا وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذ لِلَّهِ (۱۹)

سخن از روز قیامت است، روزی که همه نتیجه کارهای خود را می بینند، خوبان به پاداش می رسند و کافران به کیفر.

چه کسی می داند روز قیامت چه روزی است؟ هیچ کس نمی داند آن روز چه روزی است !

در آن روز، هیچ کس نمی تواند به کافران سودی برساند، در آن روز امید آنان ناامید می شود و هیچ کس به فریادشان نمی رسد، همه امور در آن روز، از آن توست که تو خدای جهانیان هستی.

بُت پرستان به بُت های خود دل بسته بودند و از آنان امید شفاعت داشتند و فکر می کردند که بُت ها می توانند آنان را در سختی ها یاری کنند، امّا در روز قیامت، بُت ها هیچ کاره اند، بُت ها در این دنیا هم قطعه ای سنگ یا چوب، بیشتر نبودند، این جاهلان از روی نادانی این بُت ها را شریک تو می دانستند، امّا در روز قیامت، حقیقت را می فهمند و از نجات خود ناامید می شوند.

روز قیامت، روز حکومت و فرمانروایی توست.

ص:۷۲

شفاعت پیامبران و امامان و گروهی از مؤمنان، جلوه ای از فرمانروایی توست. در آن روز، بنـدگان خوب تو دست به دعا برمی دارند و از تو می خواهند به آنان اجازه بدهی تا از مؤمنان گناهکار، شفاعت کنند. تو به آنان چنین اجازه ای را می دهی.

شفاعتماننـد آبی است که بر پای نهال ضـعیفی می ریزند تا رشد کند، امّا درختی که از ریشه خشـکیده است، هر چه آب به زیر آن بریزند، فایده ای ندارد !

شفاعت کننـدگان فقط می تواننـد کسـی را شـفاعت کننـد که در راه راست باشد و قسـمتی از راه را آمده باشد ولی در فراز و نشیب های راه، وامانـده باشـد، شـفاعت کننـده به او یاری می کند تا او بتواند ادامه راه را بپیماید، امّا کسـی که راه شـیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره ای نمی برد.

ص:۷۳

سوره مُطفّفین

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۳ قرآن می باشد.

«مُطفّفیـن» بـه معنـای «کم فروشـان» می باشـد، در آیه اول این سـوره چنین می خـوانیم: «وای بر کم فروشـان!»، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

مُطفّفین: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵)

آیـا دین داری فقط در نماز خوانـدن و روزه گرفتن است؟ آیا همین که تو را عبادت کنم و کار خیر انجام دهم و به نیازمنـدان کمک کنم، کافی است؟

هرگز.

دین داری واقعی در این است که من باانصاف باشم. اکنون بر سرم فریاد می زنی: «وای بر کم فروشان ! همان کسانی که وقتی چیزی را خریداری می کنند، آن را با دقّت وزن می کنند و به طور کامل دریافت می کنند، امّا وقتی

چیزی را می فروشند از حقّ مردم (در وزن و پیمانه)، کم می گذارند، مگر آنان به قیامت باور ندارند؟ مگر نمی دانند که در روزی بس بزرگ، زنده خواهند شد».

تو عذاب سختی را برای کم فروشان آماده کرده ای، کم فروشی فقط برای خرید و فروش نیست.

وای بر کم فروشان !

استادی که خوب درس نمی دهد و در حقّ شاگردانش کوتاهی می کند، کارمندی که به موقع سر کار خود حاضر نمی شود و دلسوزی لازم را برای کارش ندارد و... هر کس در کار و وظیفه ای که بر عهده دارد، کوتاهی کند، وای بر او ! آتش در انتظار اوست.

* * *

چرا مردم شهر مدین به عذاب گرفتار شدند؟ گناه آنان چه بود؟

قرآن در سوره «شعرا» سرگذشت آنان را بیان می کند: مردمی بُت پرست که در منطقه حسّاس تجاری زندگی می کردند، شهر آنان بر سر راه کاروان ها قرار داشت.

کاروان ها در وسط راه نیاز پیدا می کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز کم فروشی می کردند.

خدا پیامبری به نام شعیب(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستاد، شعیب(علیه السلام)به آنان گفت: «حقِّ پیمانه را کامل ادا کنید. با کم فروشی به خریداران ضرر نزنید. با ترازوی دقیق، اجناس را وزن کنید و کم فروشی نکنید، در زمین فساد نکنید، از خدایی که شما و گذشتگان را آفریده است، بترسید».

ولی آنان به سخنان شعیب(علیه السلام)اعتنا نکردند و سرانجام عذابی هولناک آنان را

فرا گرفت، صاعقه ای سهمگین از راه رسید و زلزله ای روی داد و همه آنان نابود شدند.(۲۶)

* * *

وای بر کم فروشان !

آتش جهنّم در انتظار آنان است. آنان فکر نکنند که کسی از کار آنان باخبر نمی شود، تو از همه چیز باخبری ! کار آنان را می بینی و روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی !

کم فروشان تصوّر نکنند که با نماز و روزه و کار خیر می توانند این عذاب را از خود دور کنند، کم فروشی ظلم به مردم است، حق النّاس است، باید همه کسانی که در حقّ آنان ظلم کرده اند را راضی کنند.

استادی که سر کلاس، حقّ شاگردان را ضایع کرد، باید همه شاگردانش را پیدا کند و از آنان حلالیّت بطلبد، کارمندی که مردم را بدون دلیل معطّل می کند، باید تک تک آنان را پیدا کند و از آنان حلالیّت بطلبد.

* * *

وقتی این سخن را خواندم فهمیدم چرا کم فروشان در زندگی خیر و برکت نمی بینند ! شاید ثروت زیادی جمع کنند، امّا این ثروت برای آنان خیر و برکت ندارد، آنان آسایش ندارند، پول دارند امّا آرامش ندارند، تو آنان را نفرین کرده ای: «وای بر کم فروشان !». چگونه می شود تو کسی را نفرین کنی و او رویِ خوشی ببیند !

* * *

مُطفّفین: آیه ۹ – ۶

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ

كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّين (٧) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ (٨) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (٩)

روز قیامت روز سختی برای کافران و کم فروشان است، در آن روز، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می ایستند.

کافران تصوّر می کنند که قیامتی در کار نیست و می گویند: وقتی ما مُردیم دیگر زنده نمی شویم و با خاک یکسان می شویم و هیچ حساب و کتابی در کار نیست !

هرگز چنین نیست، قیامت حقّ است و حساب و کتابی در کار است و اعمال بدکاران در کتابی نوشته می شود که نام آن کتاب «سِجّین» است. کسی چه می داند آن کتاب چیست؟

کتابی که اعمال همه گناهکاران در آن ثبت شده است.

* * *

خدا برای انسان، دو فرشته قرار داده است. آن دو همه رفتارها و کردارهای او را می نویسند. این پرونده اعمال هر شخص است که در روز قیامت به او خواهند داد.

مردم در روز قیامت دو دسته می شوند: خوبان و بدکاران. (فعلاً در اینجا از پرونده بدکاران سخن به میان می آید، در آیه ۱۸ این سوره از پرونده خوبان سخن گفته می شود).

فرشتگان پرونده هر کدام از بدکاران را به دست چپ آنان می دهند و آنان را به سوی جهنّم می برند، امّا غیر از این پرونده ای که در دست آنان است، یک پرونده کلّی وجود دارد که اعمال بدکاران در آن نوشته شده است.

این کتـابی است که نـام همه بـدکاران و گزارش اعمـال آنـان در آن ثبت است، نـام این کتاب «سِجّین» است و در جهنّم قرار دارد.

پس کافران دو پرونده اعمال دارند:

اوّل: پرونده شخصی که به دست چپ آنان داده می شود.

دوم: پرونده عمومی که نامش «سجّین» است و در جهنّم قرار دارد.

قرآن می خواهـد به کافران بفهمانـد که همه کردار آنان، ثبت می شود و هیـچ چیز در این جهان بدون حساب و کتاب نیست، همه اعمال آنان با دقّت زیادی در دو کتاب (شخصی، عمومی) نوشته می شود.

* * *

مُطفّفین: آیه ۱۷ – ۱۰

وَيْلٌ يَوْمَئِذ لِلْمُكَذِّبِينَ (١٠) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْم الدِّينِ (١١) وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَد أَثِيم (١٢) إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ (١٣) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (١٤) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذ لَمحْجُوبُونَ (١٥) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ (١٦) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (١٧)

وقتی قیامت برپا شود، کسانی که در دنیا حقّ را تکـذیب کردنـد و قیامت را انکار کردنـد، از رحمت تو دور خواهنـد بود و به لعنت تو گرفتار خواهند شد.

فقـط کسـانی قیـامت را دروغ می شـمارند، سـتمکار و گناهکارنـد و وقتی قرآن برای آنان خوانـده می شود، می گوینـد: «این سخنان، افسانه های گذشتگان است».

هرگز چنین نیست، قرآن افسانه نیست، حقیقتی آشکار است، کسانی که

قرآن را افسانه می پندارنـد، قلبشان سـخت تیره شـده است زیرا گناهان زیادی انجام داده اند، آنان در روز قیامت از رحمت تو محروم خواهنـد بود، تو در این دنیـا به آنان فرصت دادی و راه حقّ را به آنان نشان دادی، شایـد توبه کننـد، امّا آنان سرکشـی کردند و در روز قیامت، آنان را از رحمت خویش بی نصیب می کنی و فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به جهنّم ببرند.

فرشـتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می بندنـد و آنان را به سوی جهنّم می کشاننـد، وقتی آنان آتش جهنّم را می بیننـد، وحشت می کنند، فرشتگان به آنان می گویند: «این همان آتشی است که شما آن را دروغ می پنداشتید».

* * *

مُطفّفین: آیه ۲۱ – ۱۸

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱)

در اینجا می خواهی از پرونده اعمال خوبان و نیکوکاران سخن بگویی:

کـافران فکر می کننـد که حساب و کتابی در کار نیست و همه چیز بعـد از مرگ، تمام می شود، امّا هرگز چنین نیست، قیامت حقّ است و حسـاب و کتـابی در کار است و اعمال خوبان در کتابی نوشـته می شود که نام آن کتاب «عِلّیّین» است. چه کسـی می داند آن کتاب چیست؟

کتـابی که اعمـال همه خوبـان در آن ثبت شـده است و فرشـتگانی که به درگاه تو نزدیک هسـتند و نزد تو مقام دارنـد، بر آن کتاب، گواهی می دهند.

* * *

خدا برای انسان، دو فرشـته قرار داده است و رفتار و کردار او را می نویسـند. در روز قیامت پرونده خوبان به دست راست آنان داده می شود و آنان به سوی

بهشت می روند.

غیر از این پرونده ای که در دست خوبان است، یک پرونده کلّی وجود دارد که اعمال خوبان در آن نوشته شده است.

این کتـابی است که نام همه مؤمنان و گزارش اعمال آنان در آن ثبت شـده است، نام این کتاب «عِلّیّین» است و در بهشت قرار دارد.

پس خوبان دو پرونده اعمال دارند:

اوّل: پرونده شخصی که به دست راست آنان داده می شود.

دوم: پرونده عمومی که نامش «عِلّیّین» است و در بهشت قرار دارد.

قرآن می خواهـد به همه بفهمانـد که اگر کسـی کار خوبی انجام دهـد، پاداش آن را می بینـد و هیـچ چیز در این جهان بدون حساب و کتاب نیست، همه اعمال خوب مؤمنان با دقّت زیادی در دو کتاب (شخصی، عمومی) نوشته می شود.

* * *

مُطفّفین: آیه ۲۸ – ۲۲

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیم (۲۲) عَلَی الْأَرَائِكِ یَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیم (۲۴) یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیق مَخْتُوم (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِی ذَلِكَ فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِیم (۲۷) عَیْنًا یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

سرگذشت نیکوکاران چه خواهد بود؟

آنـان در بهشت غرق نعمت هـای آن خواهنـد بود و بر تخت ها تکیه می زننـد و به زیبایی های بهشت می نگرنـد، هر کس به آنان نگاه کند، آثار شادکامی و خوشحالی را در چهره هاشان می یابد، خدمت گزاران بهشتی برای آنان

جام های نوشیدنی پاک می آورند، شرابی طهور ! شرابی که مانند شراب معمولی نیست، نه عقل را از بین می برد و نه مستی می آورد، شرابی که بی نهایت صاف است.(۲۷)

بعد از آن که آنان از شراب می نوشند، دهانشان بوی مُشک می دهد و خوشبو می شود.(۲۸)

مؤمنان در بهشت، بهترین زندگی را دارند و شایسته است که همه برای رسیدن به این نعمت های بهشتی با رغبت تمام بکوشند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آن نوشیدنی پاک، آمیخته با «تسنیم» است.

«تسنیم» چیست؟

چشمه ای است که در بالاترین جایگاه بهشت قرار دارد و مقرّبان از آن می نوشند.

* * *

از این سخن معلوم می شود که چشمه «تسنیم» بهترین نوشیدنی بهشت است و مقرّبان به آن چشمه دسترسی دارند، آن چشمه در بالاترین جایگاه بهشت می باشد. مؤمنان دیگر که مقام پایین تری دارند، مقدار کمتری از «تسنیم» بهره می برند. به آن مؤمنان یک نوشیدنی پاک داده می شود که با «تسنیم» آمیخته شده است.

آری، مؤمنان آن قدر مقامشان بالا نیست که از «تسنیم خالص» بنوشند، آنان شراب پاکی می نوشند که درصدی از آن، تسنیم است.

فقط کسانی که مقرّبان درگاه خدا هستند از «تسنیم خالص» می نوشند.

* * *

مُطفّفین: آیه ۳۶ – ۲۹

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا می خواند، گروهی به او ایمان آوردند و اوّلین گروه مؤمنان شکل گرفت.

این مؤمنان سختی های زیادی را تحمّل کردند، کافرانی که غرق گناه بودند به آنان می خندیدند. هنگامی که کافران از کنار مؤمنان عبور می کردند با چشم و ابرو به مؤمنان اشاره می کردند و آنان را مسخره می کردند.

کافران پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را به هم نشان می دادند و می گفتند: «این بی سر و پاها که در فقر و بیچارگی اند، خیال می کنند بعد از مرگ زنده می شوند و به بهشت می روند».

کافران بعد از مسخره کردن مؤمنان، نزد اهل و خویشان خود می رفتند و از این رفتار زشت خویش، احساس خوشحالی می کردند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان کنار کعبه به نماز می ایستادند، کافران چنین می گفتند: «اینان گمراه شده اند و از دین پدران خویش دست کشیده اند».

به راستی چرا کافران چنین سخن می گفتند؟ مگر آنان چه کاره بودند؟ مگر اختیار مؤمنان در دست کافران بود؟ به چه حقّی بر مؤمنان خرده می گرفتند؟ برای چه در کار اهل ایمان، دخالت می کردند؟

آری، کـافران روز قیامت را دروغ می پنداشـتند و به مؤمنان می خندیدنـد، وقتی روز قیامت فرا رسـد، تو مؤمنان را در بهشـت جای می دهی. تو پرده میان بهشت و جهنّم را برمی داری، مؤمنان به جهنّم نگاه می کنند و کافران را می بینند. آن وقت نوبت آنان است که بر کافران بخندند.

مؤمنـان با دوسـتان خود می نشـینند و زیر سایه درختان، کنار نهرهای آب روان، بر تخت ها تکیه می زننـد و به جهنّم نگاه می کنند تا ببینند آیا کافران به نتیجه اعمال زشت خود رسیده اند؟

زمانی که مؤمنان در دنیا بودنـد، در قرآن خوانده بودند که تو کافران را در جهنّم به سـختی عذاب خواهی کرد، آنان به جهنّم نگاه می کننـد و آن عذاب ها را می بینند، مؤمنان می بینند که تو به وعده ات وفا کردی و دشـمنان آنان را به عذابی دردناک گرفتار نموده ای.

آری، مؤمنـان به جهنّم نگاه می کننـد و می بیننـد که غُل و زنجیری بر گردن کافران است که زیر چانه آنان آمـده است چنان که سـرهای آنان بالا مانده است و هیچ کجا را دیگر نمی توانند ببینند. ناله کافران بلند است، تشنگی بیداد می کند، فرشتگان، کافران را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای داده اند و شراره های آتش و مس گداخته بر سر کافران می ریزند.(۲۹)

ص:۸۳

سوره اِنشقاق

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۴ قرآن می باشد.

«انشقاق» به معنای «شکافته شدن» می باشد، در آیه اول این سوره از شکافته شدن آسمان در آستانه روز قیامت سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

اِنشقاق: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ (۱) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵)

بار دیگر از قیامت سخن می گویی و انسان را به یاد آن روز می اندازی، وقتی که تو بخواهی قیامت را برپا کنی، آسمان شکافته می شود. به راستی آیا آسمان می تواند از فرمان تو سرپیچی کند؟

هرگز. آسمان تسلیم فرمان توست و سزاوار است که چنین باشد.

در هنگام برپایی قیامت، زمین صاف و گسترده می شود، کوه ها نابود شده اند و دیگر در آن هیچ پستی و بلندی به چشم نمی آید، در آن روز، همه مردگان

سر از خاک برمی دارنـد، زمین آنچه از مردگان درون خود دارد، بیرون می افکنـد، زمین تسـلیم فرمان تو می گردد و شایسـته است که چنین باشد. آن روز، قبرها تهی می گردد و همه انسان ها زنده می گردند.

* * *

انشقاق: آیه ۶

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶)

در اینجـا می خـواهی از واقعیّت بزرگی سـخن بگویی، تو بـا انسـان چنین سـخن می گویی: «ای انسـان ! تو تـا لحظه مرگ در تلاش و سختی و رنج هستی و سرانجام مرگ سراغ تو می آید. تو در روز قیامت زنده می شوی و پاداش و کیفر می بینی».

به این سخن تو فکر می کنم و از خود می پرسم: آیا دنیا محلّ آسایش و راحتی است؟

خیر.

زنـدگی این دنیا با سـختی هایی همراه است، لحظه ای که انسان از مادر متولّـد می شود، گریه می کنـد و وحشت او را فرا می گیرد، گرسنگی، تشنگی، سرما و گرما او را آزار می دهد، بیماری ها در کمین اوست.

وقـتی او بزرگ شـد، انواع فشارهـای جسـمی و روانی به او می رسـد، او بایـد برای کسبِ روزی، زحمت بکشـد و کـار کنـد. زندگی انسان با سختی همراه است.

آیا این رنج ها پایانی دارد؟

در هر سنّ و سالی، مشکل برای او پیش می آید، حرص، طمع و حسد، روح

او را آزار می دهد، انسان هر چقدر مال دنیا جمع کند، باز هم سیر نمی شود، باز به دنبال ثروت بیشتر می رود، این دنیا هرگز انسان را سیر نمی کند.

این قانون دنیاست، هر کس هر چقدر ثروت دارد، دوبرابر آن، حرص دارد، کسی یک سکّه طلا دارد، به دو سکّه حرص دارد، کسی که هزار سکّه دارد، به دو هزار سکّه حرص دارد، هر کس ثروتش بیشتر، حرص او هم بیشتر و آسایش او هم کمتر !

فرقی نمی کند کافر و مؤمن با این رنج ها روبرو هستند، این رنج ها تا لحظه مرگ ادامه دارد، پس خوشا به حال کسی که ایمان را انتخاب کند و در جهان آخرت به آسایش برسد.

تو انسان را برای آخرت آفریدی و آسایش او را در آن جهان قرار دادی، افسوس که انسان ها در این دنیا به دنبال آسایش هستند !

اکنون که زندگی زنجیره ای از رنج و خستگی است، پس چرا عدّه ای به خاطر دنیا، آخرت را می فروشند؟ چرا راه کفر را برمی گزینند؟

* * *

انشقاق: آیه ۹ – ۷

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)

تو همه انسان ها را در روز قیامت زنده می کنی. فرشتگان، پرونده اعمال مؤمنان را به دست راستشان می دهند.

رسیدگی به حساب مؤمن با سرعت و به آسانی انجام می گیرد و او با شادی و خوشحالی به سوی بهشت می رود تا در کنار دیگر مؤمنان جای بگیرد، مؤمنان همه با هم برادر هستند و به یکدیگر محبّت دارند و در بهشت زیر

درختان بر تخت ها تکیه می زنند و با یکدیگر سخن می گویند.

* * *

انشقاق: آیه ۱۵ – ۱۰

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)

در آن روز حال کافر چگونه خواهد بود؟ فرشتگان دو دست او را از پشت سر می بندند و سپس پرونده اعمالش را به دست چپش می دهند، دست چپ او پشت سرش قرار دارد.(۳۰)

در آن هنگام است که او فریاد برمی آورد: «وای بر من که هلاک شدم».

سپس فرشتگان او را به جهنّم می برند و کافر در آتش می سوزد. این آتش سوزان، فقط نتیجه کفر و گناهان اوست، او در دنیا در میان خویشان و دوستان خود، خوش و خرّم بود و به کفر و گناه خود افتخار می کرد، او خیال می کرد که هرگز پس از مرگ زنده نخواهد شد و حساب و کتابی در کار نخواهد بود، امّا تو به اعمال و رفتار او آگاهی داشتی و همه اعمال او را ثبت کردی.

* * *

انشقاق: آیه ۱۹ – ۱۶

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، امّا می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی:

به سرخی آسمان در هنگام غروب خورشید سوگند یاد می کنی;

به شب و هر آنچه که در تاریکی شب فرو می رود، سوگند یاد می کنی;

به ماه آن وقت که کامل می شود و در آسمان به طور کامل دیده می شود، سوگند یاد می کنی که انسان از مرحله ای به مرحله دیگر می رود، مرگ سراغ او می آید و انسان به برزخ می رود و روح او در آنجا زنده است، سپس صور اوّل اسرافیل دمیده می شود و همه نابود می شوند، هیچ موجود زنده ای در جهان باقی نمی ماند، همه ارواحی که در برزخ هستند نابود می شوند. مدّتی می گذرد، تو اسرافیل را زنده می کنی و او برای بار دوم در صور خود می دمد، آن وقت است که همه زنده می شوند و قیامت برپا می شود، پنجاه هزار سال، قیامت طول می کشد، پس از آن، مرحله بهشت و جهنّم است، مؤمنان به بهشت می روند و کافران به جهنّم.

مرگ، برزخ، قیامت، بهشت و جهنّم.

این ها، مرحله هایی است که در انتظار انسان است و همه این مراحل، حقّ است.

* * *

انشقاق: آیه ۲۵ - ۲۰

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

تو این قرآن را فرستادی و در آن از روز قیامت سخن گفتی و از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا قرآن را برای مردم مکّه بخواند، امّا گروه زیادی از آنان قرآن را

تکذیب کردند و دین حقّ را انکار کردند.

به راستی چرا آنان به قیامت ایمان نمی آورند؟ چرا خود را از سعادت محروم می کنند؟

چرا وقتی قرآن برای آنان خوانده می شود، در برابر عظمت تو، سجده نمی کنند؟

آنان حقّ را شناخته اند و اسیر لجاجت خویش شده اند و قرآن را انکار می کنند، تو بر آنچه در دل های خود پنهان می کنند، دانا هستی، اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا آنان را به عذابی دردناک، مژده دهد.

کدام عذاب !

عذاب روز قیامت !

و چه کسی می داند که عذاب آن روز چقدر دردناک است !

کافران در آن روز، برای همیشه در آتش خواهند سوخت، البتّه تو به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداشی تمام نشدنی عطا خواهی کرد، پاداش آنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغ های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است.(۳۱)

سوره بُروج

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۵ قرآن می باشد.

در زبان عربی به ستارگان آسمان، «بروج» می گویند، در آیه اوّل این سوره از ستارگان آسمان، سخن گفته شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

بُروج: آیه ۹ – ۱

بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْیَوْم الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِد وَمَشْهُود (۳) قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَیْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَی مَا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ (۸) الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأرْضِ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْء شَهِیدٌ (۹)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در شهر مکّه بود، گروهی به او ایمان آورده بودند، بُت پرستان روز به روز فشار خود را بر مسلمانان زیاد و زیادتر کردند و آنان را زیر شکنجه های طاقت فرسا قرار دادند، آنان از مسلمانان می خواستند تا از

یکتاپرستی دست بردارند و بُت پرست شوند.

اکنون برای تقویت روحیّه مسلمانان ماجرای «اصحاب اُخدود» را ذکر می کنی، این درسی برای همه مسلمانان در طول تاریخ است تا همواره در برابر مشکلات و سختی ها تحمّل کنند و بر دین خود، استقامت ورزند.

امّا ماجرای «اصحاب اخدود» چیست؟

صاحبانِ خندق های پر از آتش !

سال ها قبل از ظهور اسلام، پادشاهی به نام «ذونُواس» در کشور یمن حکومت می کرد، او به دین یهود گروید و از همه خواست تا یهودی شوند.

به او خبر رسید که گروهی از مردم «نجران» که در شمال یمن بودند، به عیسی(علیه السلام) ایمان آورده اند، در آن زمان، دین حق، دین عیسی(علیه السلام) بود و برای همین مردم یمن مسیحی شده بودند.

او با لشکری به سوی نجران حرکت کرد و از مردم آنجا خواست تا یهودی شوند، آنان سخن او را نپذیرفتند.

اینجا بود که ذونُواس به سربازان خود فرمان داد تا آنان را اسیر کنند، سپس دستور داد تا گودال هایی را آماده کنند و داخل آن هیزم بریزند و آن را آتش بزنند، وقتی آتش از آن گودال ها، شعله کشید، فرمان داد تا اسیران را کنار گودال های آتش بیاورند.

ذونُواس و بزرگان سپاه او کنار گودال ها نشستند، سربازان او، اسیران را یکی یکی می آوردند و از آنان می خواستند تا یهودی شوند، اگر آنان قبول نمی کردند، آنان را زنده زنده در گودال های پر از آتش می انداختند. در آن روز، نزدیک به بیست هزار نفر از آن مردمان باایمان مظلومانه شهید شدند و در آتش سوختند، آنان حاضر نشدند دست از دین و آیین خود بردارند.

ذونُواس خوشحال بود که یمن را به طور کامل تصرّف کرده است، او به حکومت خود می نازید، مدّتی گذشت، دست انتقام تو آشکار شد، مردم حبشه مسیحی بودند، وقتی این ماجرا را شنیدند با لشکر بزرگی از حبشه به یمن آمدند و با ذونُواس و سپاهیانش جنگیدند و آن ها را شکست دادند و گروه زیادی از آنان را کشتند.(۳۲)

اکنون که این ماجرا را دانستم، آیات این سوره را ذکر می کنم:

* * *

سوگند به آسمانی که ستارگان درخشان دارد، سوگند به روز قیامت که روز موعود است، سوگند به شاهد و به مشهود که من از ستمکاران انتقام می گیرم.

اصحاب اُخدود همه نابود شدند، اصحاب گوال های آتش، هلاک شدند، همان کسانی که آتش برافروختند و کنار گودال های آتش، نشستند و سوختن مؤمنان را تماشا کردند.

چرا آن مؤمنان را در آتش سوزاندند؟ مگر گناه آنان چه بود؟

آن مؤمنان هیچ گناهی نداشتند، فقط به تو که خدای توانا و ستوده می باشی، ایمان آورده بودند، تو آن خدایی هستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ توست و بر همه کارهای بندگان خود، گواه هستی.

* * *

ذونواس شیفته قدرت و حکومت خود شد، او گودال های آتش را برافروخت و مؤمنان را در آتش سوزاند، نمی دانست که به زودی تو انتقام مؤمنان را از او می گیری !

این کار تو بود که لشکری از حبشه آمد و ذونُواس در جنگ شکست خورد.

تو در این دنیا، او و پیروانش را نابود کردی و حکومت او را سرنگون

نمودی و در روز قیامت هم او و پیروانش را به عذاب جهنّم گرفتار خواهی کرد، آنان در آتشی گرفتار خواهند شد که پایانی ندارد، برای همیشه در آن آتش خواهند سوخت و مرگی هم برای آنان نخواهد بود.

* * *

در آیه ۳ چنین می خوانم: «سوگند به شاهد و مشهود». دوست دارم بدانم منظور از این سخن چیست؟

حدیثی از امام صادق(علیه السلام)می خوانم که آن حضرت در تفسیر این آیه چنین می فرماید: «شاهد، روز جمعه است و مشهود روز عرفه است».

روز جمعه، روز باعظمتی است و خداوند رحمت خود را بر بندگانش نازل می کند. روز عَرَفه، روز دهم ماه ذی الحجّه که حاجیان به صحرای عرفات می روند. روز عرفه هم روز مهربانی خداوند است و خدا گروه زیادی از بندگانش را از عذاب رهایی می بخشد.(۳۳)

با توجّه به سخن امام صادق(علیه السلام)در این سوره به ستارگان، روز قیامت، روز جمعه و روز عرفه سوگند یاد شده است.

* * *

بُروج: آیه ۱۱ – ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)

کافران مکّه مسلمانان را شکنجه می دادند و پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را گمراه می خواندند و به آنان می گفتند: «چرا به محمّد ایمان آورده اید؟».

کافرانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند و از این کار خود توبه نکردند، کیفر سختی خواهند دید و عذاب سوزان جهنّم در انتظار آنان است.(۳۴)

تو در روز قیامت به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش بزرگی می دهی و آنان را در بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، جای می دهی و این سعادتی بس بزرگ است.

* * *

سخن از شکنجه مسلمانان به میان آمد، مناسب می بینم در اینجا از یاسر و همسرش (سمیّه) یاد کنم: بُت پرستان مکّه به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

ابوجهل فریاد زد: «این سزای کسانی است که پیرو محمّد شده اند». آفتاب سوزان مکّه می تابید، یاسر و سمیّه را در آفتاب خواباندند و سنگ ها را بر روی سینه آن ها قرار دادند. لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود و هیچ کس به آن ها آب نمی داد. ابوجهل فریاد می زد:

___ بگویید که به بُت ها ایمان دارید.

___ لا إله إلّا الله.

___ مگر با شما نیستم؟ دست از عقیده خود بردارید !

___ لا إله إلّا الله.

ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیّه نشانه گرفت. خون فوّاره زد، این خونِ اوّلین شهید زنِ اسلام است که زمین از خونش سرخ شد. بعد از مدّتی، یاسر هم به سوی بهشت پر کشید.(۳۵)

* * *

کافرانی که مؤمنان را شکنجه می کردند، دو گروه بودند:

گروه اوّل: افرادی مثل ابوجهل که تا آخرین لحظه، توبه نکردنـد و دست آنان به خون افرادی مانند یاسـر و سـمیّه آغشـته شده بود، آنان به عذاب جهنّم گرفتار می شوند.

گروه دوم: افرادی که فریب بزرگـان مکّه را خـورده بودنـد و در جهـالت بودنـد، البتّه قلب آنـان آن قـدر سـیاه نبـود که خـون مسـلمانی را بر زمین بریزند، آنان فقط به شـکنجه دادن اکتفا کرده بودند و بعضـی از مسـلمانان را در آفتاب گرم مکّه بر روی سنگ های داغ خوابانـده بودنـد و به آنان تازیانه زده بودند. بعد از مدّتی نور ایمان به قلب آنان تابید و ایمان واقعی آوردند و از گناه خود توبه کردند، خدا گناه آنان را بخشید.

* * *

بُروج: آیه ۲۲ – ۱۲

إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ (۱۳) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمجِیدُ (۱۵) فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ (۱۶) هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکْذِیب (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِیطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ (۲۱) فِی لَوْح مَحْفُوظ (۲۲)

کافران مکّه می دانسـتند که قرآن، حقّ است و معجزه محمّـد(صـلی الله علیه وآله)است، امّا آنان تصـمیم گرفته بودند دست از بُت پرستی برندارنـد، آنان به مردم می گفتند: «محمّد دروغ می گوید، قرآن سـخن خدا نیست، بلکه سـخن شـیطان است، این شیطان است که نزد محمّـد می آید و این سـخنان را برای او می خواند». آنان با این سـخنان، مردم را از حقّ و حقیقت دور می کردند، آنان باید بدانند که کیفر

تو، بسیار سخت است و تو آنان را به سختی عذاب خواهی کرد.

به راستی چرا آنان حاضر نیستند تو را بپرستند؟

تو آن خدایی هستی که به انسان هستی می بخشی و پس از مرگ او را در قیامت زنده می کنی.

تو بسیار بخشنده و مهربان هستی. تو صاحب عرش بزرگ می باشی ! هر کاری را که اراده کنی با قدرت انجام می دهی. تو به کافران مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، امّا این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو لشکریان زیادی را نابود کردی، آیا کسی داستان آن ها را می داند؟ تو لشکریان فرعون و قوم ثمود را هلاک کردی و آنان در اوج قدرت بودند امّا تو به راحتی آنان را از بین بردی. تو به آنان مهلت دادی، شاید توبه کنند و سعادتمند گردند، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، همه را هلاک کردی.

تو به کافران مکّه مهلت می دهی، امّا آنان قرآن را دروغ می شمارند، تو از هر طرف بر آنان، سلطه داری، آنان هرگز نمی توانند از حکومت تو فرار کنند، هر کجا که بروند، تو بر آنان آگاهی و قدرت داری.

کافران، قرآن را جادو می دانند و می گویند که شیطان آن را برای محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواند، امّا هرگز چنین نیست، این قرآن، کتاب آسمانی با عظمتی است که تو آن را برای هدایت بشر نازل کرده ای، قرآن در «لوح محفوظ» جای دارد و هرگز شیطان را راهی به آن نیست.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۱۵ از «عرش» نام برده شده است، منظور از «عرش» در اینجا

«مجموعه جهان» می باشد.

* نکته دوم

بُت پرستان می گفتند که این قرآن، سخن شیطان است، چرا آنان فکر نمی کردند؟ شیطان مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خواند، چگونه ممکن است قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند.

بزرگان مکّه چرا قدری فکر نمی کنند: آیا قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* نکته سوم

در آیه ۲۳ چنین می خوانیم: «قرآن در «لوح محفوظ» جای دارد». منظور از «لوح محفوظ» همان علم غیب خداست که هیچ کس از آن خبر ندارد. قرآن در علم خدا، محفوظ بود، هیچ کس از آن خبر نداشت، خدا قرآن را به جبرئیل آموخت و او را مأمور کرد تا آن را بر قلب محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کند.

سوره طارق

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۶ قرآن می باشد.

در زبان عربی به ستاره ای که شب در آسمان ظاهر می شود، «طارق» می گویند، در آیه اوّل این سوره به آن ستاره سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

طارق: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنْ كُلُّ نَفْس لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)

انسان ها تصوّر می کنند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و بعد از مرگ او را زنده می کنی.

تو نیاز به سوگند نداری، امّا برای بیداری انسان ها از خواب غفلت به آسمان و ستاره ای که شب می آید، سوگند یاد می کنی، کسی چه می داند آن ستاره ای که شب می آید، چیست؟ ستاره ای درخشان که تاریکی ها را می شکافد.(۳۶)

ص:۹۸

تو به آسمان و آن ستاره سوگند یاد می کنی که برای هر انسانی، فرشتگانی قرار داده ای که اعمال او را حفظ کرده و ثبت می کنند، آری، انسان به حال خود رها نشده است، همه چیز در این جهان، حساب و کتاب دارد، تو انسان را بار دیگر زنده می کنی و او نتیجه اعمال خود را در روز قیامت می بیند.

* * *

در اینجا از ستاره ای سخن گفته شده است که تاریکی شب را می شکافد و درخشان است. وقتی در شب به آسمان نگاه می کنم، با چشم عادی می توانم تقریباً پنج هزار ستاره ببینم، اگر درخشان ترین این ستاره ها را بشناسم، می توانم به تفسیر این آیه پی ببرم.

به راستی کدام ستاره از همه درخشان تر است؟

ستاره ای است که در طرف جنوب آسمان واقع است و به آن «شعرای یمانی» می گویند.

اکنون چند ویژگی این ستاره را بیان می کنم:

۱ - این ستاره به نام «پادشاه ستارگان» معروف است و درخشندگی زیادی دارد.

۲ - حرارت درون این ستاره به ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد می رسد، یعنی حرارت آن دو هزار برابر حرارت درون خورشید است.

۳ - حجم این ستاره، بیست برابر خورشید است، یعنی می توان ۲۶ میلیون کره زمین را در آن جای داد !

۴ - این ستاره ۱۰ سال نوری با زمین فاصله دارد، نوری که من امشب از این ستاره در آسمان می بینم، ده سال قبل از آن جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است.

۵ – درخشندگی این ستاره ۲۵ برابر خورشید است، امّا چون فاصله آن از زمین دور است به این صورت به نظر می آید.

این ستاره، نمونه ای از قدرت خدا می باشد، هر کس که اهل فکر و اندیشه باشد با فکر کردن به آن، می تواند درس خداشناسی فرا گیرد.(۳۷)

* * *

طارق: آیه ۸ – ۵

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَاء دَافِق (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای بُت پرستان مکّه از قیامت و زنده شدن انسان ها سخن می گفت، آنان به سخن او می خندیدند و می گفتند: «ای محمّد ! چرا دروغ می گویی؟ چگونه ممکن است وقتی مُردیم و تبدیل به مشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده شویم؟ چنین چیزی ممکن نیست !».

چرا آنان چنین سخنی گفتند؟ آنان به قدرت تو شک داشتند، قدرت تو را نشناخته بودند.

کافی بود آنان به گذشته خود فکر می کردند، به راستی آنان از چه آفریده شده اند؟

از نطفه ای جهنده که از پدر خارج می شود و در رحم مادر ریخته می شود. نطفه ای که از بین استخوان های کمر و دنده های پدر خارج می شود.

در نطفه پدر، بین دو تا پانصد میلیون اسپرم وجود دارد، یکی از این اسپرم ها خود را به تخمک مادر می رساند و با آن ترکیب می شود و رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر می شود و سلول های بدن ساخته می شود.

اصـل همه سـلول هـا از یک سـلول است، امّا گروهی از سـلول ها قلب را تشـکیل می دهنـد، گروهی دیگر ریه را می سازنـد، گروهی استخوان ها را می سازند.

تو که چنین قـدرتی داری، می توانی بار دیگر او را از خاک بیافرینی و او را زنده کنی ! مگر چه تفاوتی بین خاک و آن نطفه ناچیز است !

* * *

در آیه ۷ چنین آمده است: «انسان از نطفه ای خلق شده است که از بین استخوان های کمر و دنده های پدر خارج می شود».

عـدّه ای گفته انـد: «قرآن بر خلاـف علم سـخن گفته است، زیرا نطفه مرد از اسـتخوان کمر و دنـده هـا خـارج نمی شـود»، در جواب آنـان بایـد چنین بگویم: «قرآن در آیه ۷ بـا زبان کنایه سـخن گفته است، کسـی که با زبان عربی آشـناست، معنای این کنایه را می فهمد. اگر من بخواهم این جمله را به زبان فارسی بیان کنم، چنین می گویم: نطفه از میان مرد خارج می شود. در واقع قرآن در اینجا عفّت کلام را مراعات کرده است و با زبان کنایه سخن گفته است.(۳۸)

* * *

طارق: آیه ۱۰ – ۹

یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّه وَلَا نَاصِر (۱۰)

روز قیامت چه روزی است؟ روزی که اسـرار همگان آشـکار می شود و همه نتیجه کارهای خود را می بینند، خوبان به پاداش می رسند و کافران به کیفر.

کسانی که راه کفر را رفته انـد، در آن روز هیـچ یار و یاوری نخواهنـد داشت و تو امیـدشان را ناامیـد می کنی و هیچ کس به فریاد آنان نمی رسد.

امروز کافران به بُت های خود دل بسته اند و از آن بُت ها امید شفاعت دارند و

تصوّر می کننـد که بُت ها آنان را در سـختی ها یاری می کنند، امّا در روز قیامت، بُت ها هیچ کاره اند، بُت ها در این دنیا هم قطعه ای سنگ یا چوب، بیشتر نیستند، در آن روز، همه حقیقت را می فهمند و از نجات خود ناامید می شوند.

در آن روز، بنـدگان خوب تو، دست به دعا برمی دارند و از تو می خواهند به آنان اجازه دهی تا از مؤمنان گناهکار، شـفاعت کنند، تو به آنان چنین اجازه ای را می دهی.

* * *

طارق: آیه ۱۴ – ۱۱

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرسـتادی امّا بزرگان مکّه با او دشـمنی نمودند، زیرا آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود.

آنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را بسیار اذیّت و آزار کردند، به او سنگ پرتاب کردند، خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند و به مردم گفتند: «محمّد دیوانه است، سخنش گمراه کننده است، از او پیروی نکنید».

اکنون به آسـمان و زمین سوگنـد یـاد می کنی، آسـمانی که از آن باران فراوان می بارد و زمینی که گیاهان از دل آن سبز می شونـد، جوانه می زننـد و رشد می کنند، تو به آسـمان و زمین سوگند یاد می کنی که این دو به فرمان تو، رزق و روزی انسان ها را فراهم می کنند، باران بر زمین می بارد، گیاهان جوانه می زنند و رشد می کنند و از دل زمین، سبز می شوند.

به آسمان و زمین سوگند که این قرآن، سخن حقّ است، حقّ را از باطل جدا

می کند. این قرآن، سخنی بیهوده نیست، بلکه مایه نجات انسان ها از گمراهی ها می باشد.

قرآن، بزرگ ترین حادثه جهانِ هستی است، بزرگ ترین خبر این جهان است. افسوس که عدّه ای از انسان ها عظمت آن را درک نکردند و به آن ایمان نیاوردند، آنان خود را از سعادت بزرگی محروم کردند، تو قرآن را مایه رحمت و برکت برای انسان ها قرار دادی، آری، قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، چشمه علم و آگاهی است، هر کس به آن پناه برد، سعادتمند می شود و راه خوشبختی را می یابد.

* * *

از آسمان و باران و زمین و گیاهی که از زمین می روید سخن گفتی، چه رازی در این سخن توست؟

قرآن مانند باران است، اگر باران بر زمین آماده و حاصلخیز ببارد، سبب سرسبزی آن می شود و گیاهان زیادی در آن می روید، امّا اگر این باران بر زمین سخت و شوره زار ببارد، جز علف هرز در آن نمی روید.

گروهی از مردم که قلب های پاک داشتند، سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را پذیرفتند و ایمان آوردند و راه هدایت را برگزیدند و رستگار شدند. ولی گروهی که دل های آنان با گناهان سیاه شده بود، وقتی سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی، راه خوب و بد را به همه نشان می دهی، پس از آن دیگر، اختیار با انسان ها می باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می بینم که در هر زمانی، عدّه ای قرآن را دروغ می شمارند، باید بدانم

اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره زار شد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریده است.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذّت ها و شهوت های دنیا شد، سخن حقّ در آن اثر نمی کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذّت ها و خوشی های دنیا ادامه دهد، راه کفر را انتخاب می کند و از حقّ بیزار می شود و روز به روز بر نفرتش افزوده می شود.

* * *

طارق: آیه ۱۷ – ۱۵

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! دشمنان تو هر چقدر بتوانند برای نابودی اسلام، نقشه می کشند و مکر و حیله به کار می برند، من تمام نقشه های آنان را نقش بر آب می کنم، ای محمّد ! از تو می خواهم به آنان، اندک زمانی مهلت دهی تا زمان کیفرشان فرا رسد».

آری، بزرگان مکّه هر روز، نقشه ای برای مبارزه با پیامبر داشتند:

گاه او و پیروانش را مسخره می کردند، گاه پیروانش را به سختی شکنجه می دادند، گاه قرآن را جادو می خواندند، گاه محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادوگر، دیوانه و شاعر می خواندند...

این وعده توست که محمّد(صلی الله علیه وآله)را یاری می کنی و روز به روز بر تعداد پیروان او می افزایی. قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی شود.

این قانون توست: تو در عذاب کافران شتاب نمی کنی، تا زمان مشخّصی به

آنان فرصت می دهی تا توبه کننـد و از کفر و بُت پرستی دست بردارند، وقتی مهلتشان به پایان رسد، عذاب را بر آنان فرو می فرستی.

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی مدّتی صبر کند و آنان را به حال خود رها کند و رفتارشان را زیر نظر داشته باشد که سرانجام آنان عذاب تو را به چشم می بینند.

آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشمان بُت پرستان برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست.(۳۹)

ص:۱۰۵

سوره أعلی

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۷ قرآن می باشد.

«أعلی» به معنای «بلنـدمرتبه» می باشد، در آیه اوّل، قرآن به پیامبر فرمان می دهد: «خدای بلندمرتبه را تسبیح کن» و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

أعلی: آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی (۱)

بُت پرستان سخنان کفرآمیزی می گفتنـد و به تو نسبت هـای نـاروایی دادنـد، آنـان گرفتار جهل و نادانی شـده بودنـد و می پنداشتند بُت هـا، دختران تو هستند و آنـان را شـریک تو قرار داده بودنـد و در برابر بُت ها سـجده می کردنـد و آن ها را می پرستیدند.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا چنین بگوید:

سبحانَ ربّی الأعلی !

«پاک و منزّه است خدای بی همتای من !».

* * *

ص:۱۰۶

تو خـدای یکتـایی و هیـچ همتـایی نـداری، تو هیـچ کـدام از ویژگی ها و صـفات مخلوقات خود را نـداری ! تو هرگز شـریک نداری، فرزند نداری، از همه عیب ها و نقص ها به دور هستی.

وقتی من به تو فکر می کنم، اوّل باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن من می آید.

اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته ام.

تو خـدای یگانه ای، تو زمان و مکان را آفریـده ای، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف شوی. همه ویژگی هایی که من در آفریده ها می بینم، برای تو عیب و نقص محسوب می شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی.

تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی.

همه این صـفات در «سـبحان الله» گنجانـده شـده است. یـک «سـبحان الله» می گویم و معنای آن هزار جمله است. با گفتن این واژه، تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانم.(۴۰)

* * *

أعلی: آیه ۵ – ۲

الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی (۲) وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی (۳) وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَی (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَی (۵)

تو همان خدایی هستی که انسان را آفریدی و آفرینش او را به حدّ کمال رساندی و هر آنچه مناسب حال او بود برای او تقدیر کردی و او را به راه راست هدایت نمودی، تو به او نعمت های فراوان دادی، از آسمان باران نازل

کردی و چراگـاه هـای فراوان پدیـدار ساختی. زمین به قـدرت تو، پوشـیده از گیاهان شـد، وقتی فصل پاییز فرا می رسـد، همه گیاهان خشک می شوند و پوسیده و سیاه می شوند.

هر کس به این گیاهان فکر کنـد، فنای دنیا را می فهمـد، گیاهان جلوه ای از زنـدگی دنیا هسـتند، آیا کسـی به آن اندیشه می کند؟ آیا کسی از آن درس می گیرد؟

سبزی گیاهان هر چشـمی را جـذب خود می کند، امّا این سبزی، دوام ندارد، پاییز در کمین است، کسـی که خردمند است در سبزی گیاهـان، نـابودی می بینـد، دنیا، هرگز دوام نـدارد، زنـدگی انسان هم چنین است، انسان نبایـد فریب زیبایی های دنیا را بخورد !

خردمند هرگز شیفته جوانی و قدرت خود نمی گردد، او می داند که در پس این جوانی، روزگار پیری است.

خردمنـد به زیبایی خود خیره نمی شود، او وقتی در مقابل آینه می ایستد به فکر فرو می رود که دیر یا زود، بدن او در قبر می پوسد و این چهره زیبا به مشتی خاک و استخوان تبدیل می گردد.

خوشا به حال کسی که زندگی را این گونه می بیند، او هرگز فریب دنیا را نمی خورد و به زندگی بیوفا دل نمی بندد.

* * *

أعلی: آیه ۱۹ – ۶

سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنْسَی (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی (۷) وَنُیَسِّرُکَ لِلْیُسْرَی (۸) فَذَکِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّکْرَی (۹) سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشَی (۱۰) وَیَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی (۱۱) الَّذِی

ص:۱۰۸

يَصْلَى النَّارَ الْكَبْرَى (١٢) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا (١٣) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (١۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (١۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (١۶) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (١٧) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (١٨) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (١٩)

تو انسان ها را آفریدی و هر چه آن ها نیاز داشتند به آن ها عطا کردی، تو پیامبران را برای هدایتشان فرستادی تا راه خوب را به آنان نشان دهند. تو آن ها را به حال خود رها نکردی، فرستادن پیامبران، نشانه مهربانی تو بود و می خواستی انسان ها به کمال و سعادت برسند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی و جبرئیل را فرستادی تا قرآن را بر قلب محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کند، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواستی تا آیات زیبای قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی رستگاری فرا خواند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) اوّلین آیات قرآن را از جبرئیل شنید به فکر فرو رفت، او نگران بود که مبادا این آیات را فراموش کند، تو از این نگرانی او باخبر بودی، پس با او چنین سخن گفتی:

* * *

ای محمّد ! برای حفظ کردن قرآن، نگران نباش ! جبرئیل به فرمان من، آن قدر این قرآن را برایت می خواند که دیگر آن را از یاد نبری ! البتّه تو به اذن من، قرآن را فراموش نمی کنی، من قدرت دارم که هر چه را بخواهم از یاد تو ببرم.

من خدای دانا به آشکار و نهان هستم، می دانم که تو به مشکلات زیادی که در پیش داری، فکر می کنی، امّا بدان که من تو را یاری می کنم و این مشکلات

را بر تو آسان می نمایم.

ای محمّد ! این قرآن، پند و موعظه است، وقتی کسانی را دیدی که پندپذیر می باشند، آنان را پند ده و برایشان قرآن بخوان ! کسانی که از عذاب قیامت می ترسند، از قرآن پند و عبرت می گیرند، امّا بدبخت ترین افراد از پذیرفتن قرآن، خودداری می کنند و سرانجام آنان به جهنّم وارد می شوند.

کدام جهنّم؟

همان جهنّمی که آتش بزرگ است و هر کس در آنجا گرفتار شود، نه می میرد که خلاص شود و نه حالتی دارد که بتوان آن را زندگی نامید. او برای همیشه میان مرگ و زندگی، دست و پا می زند و یکسره در حال سوختن و جان کندن است !

ای محمّد ! کسی که از کفر و بُت پرستی پرهیز کرد و با یاد و نام من، نماز خواند، رستگار می شود، در روز قیامت من به او پاداش بزرگی می دهم و او را در بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، جای می دهم !

ای محمّد ! انسان ها زندگی دنیا را بر آخرت مقدّم می دارند، این حقیقت را به انسان ها بگو که آخرت بهتر و پایدارتر است. به انسان ها بگو که این حقیقت در کتاب های آسمانی پیشین نیز آمده است، در کتاب های آسمانی ابراهیم و موسی(علیهما السلام).

آری، آخرت بهتر و پایدارتر است ! زندگی حقیقی در آخرت است و انسان ها در این دنیا به دنبال آن هستند.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بیان کنم:

* نکته اوّل

در آیه ۷ چنین می خوانم: «ای محمّد ! تو قرآن را فراموش نمی کنی مگر آنچه را خدا بخواهد».

منظور از این سخن چیست؟

آیا محمّد(صلی الله علیه وآله) چیزی از آیات قرآن را فراموش کرده است؟

هرگز.

معنای واقعی این جمله این است: خدا چنین اراده کرده است که محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را فراموش نکند، محمّد(صلی الله علیه وآله)وظیفه اش را به خوبی انجام می دهد، او علم واقعی به قرآن پیدا می کند و آن را از یاد نمی برد، امّا خدا قدرت دارد این علم را از او بگیرد، محمّد(صلی الله علیه وآله)در علم به قرآن، نیاز به خدا دارد، محمّد(صلی الله علیه وآله) از خود هیچ ندارد.

این درس بزرگی برای من است، من باید بدانم که هیچ قدرتی از خود ندارم، اگر من اکنون این کلمات را می نویسم به قدرت و لطف اوست، اگر خدا بخواهد در یک لحظه می تواند توان مرا بگیرد، هر کس هر چه دارد از خدا دارد، اگر کسی کار خوبی انجام می دهد با توفیق او بوده است، اگر توفیق او نباشد، هیچ کس موفّق به انجام کار خوبی نمی شود. این حقیقت است، هر کس به این حقیقت آشنا شد، دچار غرور نمی شود، او شکرگزار نعمت های خدا خواهد بود و موفّقیّت خود را مدیون لطف او خواهد دانست.

* نکته دوم

در آیه ۱۶ چنین می خوانم: «آخرت بهتر و پایدارتر است»، قدری فکر می کنم، این آیه چه پیام مهمّی دارد؟

زندگی ای که من عاشق آن هستم و برای ادامه آن تلاش می کنم، چیست؟ آیا این زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از

لذّت های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، حرکتی افقی است، از گهواره تا گور، امّا زندگی کردن حرکتی عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها !

خدا انسان را آفرید و در او حسّ کمال گرایی را قرار داد، خدا می داند که زندگی دنیا، هیچ گاه انسان را سیر نمی کند، اگر کسی همه دنیا را هم داشته باشد، باز هم به دنبال چیزی می گردد، او گمشده اش را می جوید !

گمشده انسان چیست؟

گمشده او زندگی واقعی است، زندگی واقعی هم در آخرت است، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزشِ دل بستن ندارد.

* نکته سوم

بار دیگر آیه ۱۶ را می خوانم: «آخرت بهتر و پایدارتر است»، وقتی بررسی می کنم می فهمم که این آیه، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می شود: یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) نزد آن حضرت آمد و از او تفسیر این آیه را پرسید، امام در پاسخ به او فرمود: «منظور از آخرت در این آیه، ولایت علی(علیه السلام)می باشد».(۴۱)

جواب امام صادق(علیه السلام) کوتاه است و پرمعنا. این جواب، بطن این آیه را بازگو می کند، آری، ولایت علی(علیه السلام) به انسان ها زندگی واقعی می بخشد. آری، راه امامت، همان ادامه راه قرآن است، خدا پس از پیامبر، علی(علیه السلام) و یازده امام پس از او را برای هدایت مردم برگزید و آنان را از گناه و زشتی ها پاک گردانید و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند. امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که هر کس آن را بپیماید به سعادت و به زندگی حقیقی می رسد.

ص:۱۱۲

سوره غاشیه

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۸ قرآن می باشد.

در زبـان عربی به روزی که ترس و وحشت، همه را فرا می گیرد، «غاشـیه» می گوینـد، در آیه اوّل از قیـامت بـا این عنوان یـاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

غاشیه: آیه ۷ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً (۴) تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷)

آیا انسان آن خبر را شنیده است؟ خبر روزی که حوادث هولناکی روی می دهد و ترس و وحشت کافران را فرا می گیرد.

در آن روز، کافران در ترس و اضـطراب خواهند بود، آنان در دنیا تلاش زیادی انجام داده اند، خسـتگی دنیا از تن آنان بیرون نرفته است، برای به دست آوردن ثروت، زحمت زیادی کشیده اند، امّا در آن روز، هیچ توشه ای با خود

ندارند.

همه ثروت های آنان نابود شده است، فرشتگان آنان را به آتشی سوزان وارد می کنند و از آبِ چشمه های جوشان به آنان می نوشانند.

غذای آنان، چیزی جز گیاه خشک خاردار نیست که نه مواد غذایی دارد و نه انسان با خوردن آن سیر می شود.

کافران در جهنّم می سوزند و تشنه و گرسنه هستند، آبی جوشان می نوشند، ولی سیراب نمی شوند، گیاه خشک خاردار می خورند امّا سیر نمی شوند، آنان برای همیشه تشنه و گرسنه خواهند بود. این گوشه ای از کیفر آنان است.

* * *

غاشیه: آیه ۱۶ – ۸

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّة عَالِيَه (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶)

در روز قیامت، مؤمنان شاداب هستند و از تلاش های خود خرسند و خوشحالند، تو به تلاش های آنان، پاداش بی اندازه می دهی، جایگاه آنان، بهشت بلندمرتبه است و در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند، در آنجا چشمه ای روان است.

مؤمنان زیر درختان بر روی تخت های زیبا و بلند می نشینند، جام های شراب طهور آنجا نهاده شده است و بالش هایی کنار یکدیگر است و آنان به آن بالش ها تکیه می دهند و فرش های گران بها برای آنان گسترده شده است.

ص:۱۱۴

* * *

غاشیه: آیه ۲۰ – ۱۷

أَفَلَا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَی السَّمَاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ (۲۰)

بزرگان مکّه به پرستش بُت ها مشغول بودند و به تجارت می پرداختند، آنان از مکّه به شام و یمن می رفتند، در طول سفر، آنان فرصتی برای تفکّر و اندیشه داشتند.

در این سفر آنان به چه چیزی می توانستند فکر کنند؟ چه چیزی جلوی آنان بود، قبل از هر چیز نگاه آنان به شتری می افتاد که سوارش بودند، وقتی به بالای سرشان نگاه می کردند، آسمان را می دیدند، وقتی به چپ یا راست خود نگاه می کردند، کوه ها را می دیدند، وقتی به زیر پای خود می نگریستند، زمین را می دیدند.

برای همین تو با آنان چنین سخن می گویی: «آیا به شتر نگاه نمی کنید که چگونه خلق شده است؟ آیا آسمان را نمی بینید که چگونه برافراشته شده است؟ آیا به کوه ها نگاه نمی کنید که چگونه بر پا شده اند؟ آیا به زمین دقّت نمی کنید که چگونه گسترده شده است؟»

بُت پرستان چقدر جاهل و نادان هستند که قطعه های سنگ بی جان را می پرستند، آن بُت ها چه چیزی را آفریده اند تا شایسته پرستش باشند؟ فقط تو شایسته پرستش هستی، زیرا با قدرت خود شتر، آسمان، کوه و زمین را آفریدی.

ص:۱۱۵

* * *

من امروز که این سخن را می خوانم به فکر فرو می روم، این چهار نعمت را که تو در اینجا ذکر کرده ای:

۱ - شتر: شتر نمونه ای از چهارپایان می باشد که تو برای انسان آفریده ای.

شتر حیوانی است که از گوشت و شیر آن استفاده می شود و برای باربری هم مفید است. شتر می تواند تا ده روز، بدون آب در بیابان ها به پیش رود، وقتی او خوابیده است، بار زیادی می توان روی آن گذاشت به گونه ای است که با آن بار سنگین می تواند از جا بلند شود.

۲ - آسمان: کانون نور و باران و هوا می باشد.

۳ - کوه: کوه ها مرکز آرامش زمین و محلّ ذخیره آب و مواد معدنی می باشند. (اگر کوه ها نبودند، زمین که به دور خودش می چرخید و همواره می لرزید، آرامش زمین به خاطر کوه ها می باشد. برف در کوه ها ذخیره می گردد و کم کم آب می شود و رودها تشکیل می گردد).

۴ - زمین: مرکز پرورش انواع گیاهان می باشد، غذاهایی که انسان مصرف می کند از زمین به دست می آید.

وقتی یک بار با دقّت این آیات را می خوانم به فکر فرو می روم و به یاد این نعمت ها می افتم: شیر، گوشت، نور، هوا، باران، آرامش زمین، آب، گیاهان، میوه ها، نان.

من چگونه شکر این نعمت ها را به جا آورم؟

* * *

غاشیه: آیه ۲۶ – ۲۱

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند، گروهی به او ایمان آوردند و مسلمان شدند، امّا گروهی هم با او دشمنی کردند و راه کفر را برگزیدند، محمّد(صلی الله علیه وآله)از ایمان نیاوردن آنان، اندوهناک بود، او دوست داشت که همه ایمان آورند و به سعادت برسند.

تو انسان را آفریدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند. وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند و ایمان نمی آورند، اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی دهد، او می داند که همه چیز در این دنیا روی حساب و کتاب است و تو از ایمان و کفر بندگان خود باخبری. تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

* * *

ای محمّد ! من تو را نفرستادم تا مراقب مردم باشی، وظیفه تو این است که به آنان پند دهی و راه راست را نشان آنان دهی. من از تو نخواستم آنان را مجبور به ایمان کنی، تو بر آنان تسلّطی نداری، وظیفه تو این نیست که به زور مانع

انحراف آنان شوی.

ای محمّد ! آنان را پند ده و برایشان قرآن بخوان، هر کس که کفر ورزید، او را در روز قیامت به شدیدترین عذاب مبتلا خواهم ساخت، بدان که همه آنان در آن روز، زنده خواهند شد.(۴۲)

* * *

کافران خیال می کنند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و پس از مرگ انسان ها را زنده می کنی و به حساب آنان رسیدگی می نمایی.

سوره فَجر

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۸۹ قرآن می باشد.

«فَجر» به معنای «سپیده دم» است. در آیه اول به فجر سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فَجر: آیه ۱۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَالْفَجْرِ (۱) وَلَیَالٍ عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْرِ (۴) هَلْ فِی ذَلِکَ قَسَمٌ لِذِی حِجْرٍ (۵) أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ (۶) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ (۸) وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ (۱۱) فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳)

سوگند به سپیده دم،

سوگند به ده شب اوّل ماه ذی الحجّه که حاجیان برای حجّ به مکّه می آیند،

سوگند به روز نهم ماه ذی الحجّه که روز عرفه است،

سوگند به روز دهم آن ماه که روز عید قربان است،

ص:۱۱۹

سوگند به شب وقتی که به پایان می رسد که تو ستمکاران را عذاب می کنی !

آیا این سوگندها برای خردمندان کافی نیست؟

آیا کسی به یاد می آورد که تو چگونه قوم «عاد» را هلاک کردی؟ همان قومی که در شهر «اِرَم» زندگی می کردند، شهری که بسیار با عظمت بود و نمونه آن در سرزمین های دیگر، ساخته نشده بود.

آیا کسی فکر می کند که تو با قوم «ثمود» چه کردی؟ همان قومی که خانه های خود را در کوه ها می ساختند، آنان صخره های سخت را می تراشیدند و برای خود، خانه هایی محکم و امن در دل کوه می ساختند.

آیا کسی می داند که تو فرعون را چگونه کیفر دادی؟ همان فرعونی که صاحب قدرت و سپاهیان بسیار بود.

قوم عاد و قوم ثمود و فرعون در شهرها، ظلم و ستم نمودند و فساد فراوان در آن شهرها کردند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، امّا وقتی مهلت آنان به پایان رسید، آنان را زیر تازیانه عذاب خود گرفتی و به راستی که تو مراقب اعمال و رفتار بندگان خود هستی.

* * *

در آیه ۳ چنین می خوانم: «سوگند به زوج و فرد»، منظور از این سخن چیست؟

با توجّه به این که در آیه قبل به «ده شب اوّل ماه ذی الحجّه» سوگند یاد شده است، مشخّص می شود که منظور از «فرد» روز عرفه است، زیرا این روز، روز نهم ماه ذی الحجّه است و عدد ۹ عدد فرد است.

همچنین منظور از «زوج» روز عید قربان است که روز دهم این ماه است و عدد ۱۰، عدد زوج است.

ص:۱۲۰

در واقع در این سوره به مراسم حجّ، اشاره شده است:

۱ – دهه اوّل ذی الحجّه که حاجیان برای این مراسم در مکّه حاضر می شوند.

۲ – روز عرفه که حاجیان در صحرای عرفات جمع می شوند.

۳ – روز عید قربان که حاجیان به سرزمین «مِنا» می روند و گوسفند قربانی می کنند و سر خود را می تراشند.

ذکر این نکته هم لازم است که بُت پرستان مراسم حجّ را انجام می دادند و آن را یادگار ابراهیم(علیه السلام) می دانستند، در واقع آنان «خدا» را قبول داشتند ولی بُت ها را شریک خدا می دانستند و مراسم حجّ را با خرافات زیادی آمیخته بودند. قرآن در این سوره با بُت پرستان مکّه از دهه اوّل ذی الحجّه و روز عرفه و عید قربان سخن می گوید، آنان با این زمان ها، آشنا بودند.

* * *

فَجر: آیه ۱۶ – ۱۴

إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ (۱۵) وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ (۱۶)

سخن از عذاب قوم عاد و ثمود و فرعون به میان آمد، به راستی چرا آنان این گونه گرفتار عذاب تو شدند؟

تو آنان را امتحان کردی و آنان در این امتحان، سربلند بیرون نیامدند، البتّه تو از همه چیز باخبر هستی و نیازی به امتحانِ بندگانت نداری، تو می خواهی آنان خودشان را بهتر بشناسند.

تو چگونه انسان ها را امتحان می کنی؟

با ثروت و فقر !

اگر تو به انسان پس از آن که سختی و ضرری به او رسیده است، نعمتی عطا کنی، او دچار غرور می شود و می گوید: «خدا مرا گرامی داشت و من شایسته این نعمت بودم»، آری، غرور و خودخواهی، انسان را سرمست می کند و او راه شیطان را برمی گزیند.

اگر تو برای امتحان، او را دچار فقر و تنگی رزق کنی، او ناامید می شود و شکیبایی را از دست می دهد و می گوید: «خدا مرا این گونه فقیر و خوار کرده است».

او فکر می کند که تو به او ظلم کرده ای، در حالی که تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی.

او حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و تو را ستمگر می خواند و با اعتراض می گوید: «چرا خدا آن ثروت را از من گرفت؟»،

این گونه است که او از رحمت تو ناامید می شود و راه ناسپاسی در پیش می گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی گوید.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، امّا او جزع و فزع می کند.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، امّا مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشی به دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

* * *

فَجر: آیه ۲۰ – ۱۷

كَلَّا بَل لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)

بزرگان مکّه، ثروت زیادی داشتند و ثروت خود را نشانه دوستی تو می دانستند و فقر را نشانه خشم تو !

آنان تصوّر می کردند اگر ثروتی به آنان رسید، تو آنان را گرامی داشته ای و اگر فقر به آنان رسید، تو به آنان خشم گرفته ای.

این سخن باطل است، هرگز ثروت، نشانه محبّت تو نیست، همان گونه که فقر نشانه خشم تو نیست. ثروت و فقر فقط وسیله ای برای امتحان انسان ها می باشد، تو یکی را با فقر امتحان می کنی، دیگری را با ثروت، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می کنی تا ببینی آیا بر سختی ها صبر خواهند داشت یا نه. به گروهی ثروت می دهی تا ببینی آیا شکرگزار تو خواهند بود یا نه.

ثروت ثروتمندان، وسیله ای برای امتحان آنان است تا معلوم شود چقدر مال خود را دوست دارند و آیا حاضر هستند آن را در راه تو انفاق کنند.

اکنون با ثروتمندان مکّه سخن می گویی، همان کسانی که در این امتحان، سربلند بیرون نیامدند، تو با این سخن به آنان هشدار می دهی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند: «ای ثروتمندان مکّه ! شما یتیمان را گرامی نمی دارید و یکدیگر را به اطعام نیازمندان تشویق نمی کنید، ارثِ یتیمان را جمع می کنید و می خورید، شما مال و ثروت دنیا را بسیار دوست می دارید».

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۱۷ چنین می خوانم: «شما یتیمان را گرامی نمی دارید»، به فکر فرو می روم، قرآن به ثروتمندان مکّه نمی گوید: «شما به یتیمان غذا نمی دهید»

هدف قرآن از این گونه سخن گفتن چیست؟

قرآن می خواهد به همه بگوید که یتیم فقط نیاز به غذا ندارد، یتیم نیاز به عاطفه پدر و مادر دارد، کمبود عاطفی یتیم، مهم تر از گرسنگی اوست. چرا عدّه ای فقط به فکر غذای شکم او هستند؟

یتیم نباید احساس کند که چون پدر یا مادر ندارد، ضعیف و خوار شده است، او باید چنان مورد احترام قرار گیرد، که جای خالی پدر و مادر را احساس نکند.

* نکته دوم

در آیه ۱۹ چنین می خوانم: «شما ارث را جمع می کنید و می خورید»، منظور از این سخن چیست؟

چه اشکالی دارد که انسان، ارثی را که به او رسیده است، مصرف کند؟

من وقتی می توانم معنای این آیه را بفهمم که با واقعیّت های جامعه ای که قرآن در آن نازل شده است، آشنا باشم: در آن روزگار، وقتی ثروتمندی از دنیا می رفت، ثروتش به فرزندانش می رسید، گاه می شد که از او کودکان یتیم باقی می ماند و ثروت زیادی به آن ها می رسید.

اینجا بود که عدّه ای به فکر ازدواج با مادر آن کودکان می افتادند، آن مادر، خواستگاران زیادی پیدا می کرد، هدف آنان، چیزی جز رسیدن به اموال یتیمان نبود، سرانجام یکی از آنان با آن مادر ازدواج می کرد و اموال یتیمان را غارت می کرد.

ص:۱۲۴

در واقع قرآن بر سر آنان فریاد می زنـد که شـما ارثِ یتیمان را جمع می کنیـد و می خوریـد و این کار گناهی بزرگ است و عذاب سختی در پی دارد.

* * *

فَجر: آیه ۲۶ – ۲۱

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الارْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶)

تو از انسـان هـا می خواهی تـا روز قیـامت را به یاد آورنـد، در آن روز، زلزله ای بزرگ می آیـد، همه کوه ها و ساختمان ها، متلاشـی می شود و فرمـان تو فرا می رسـد و فرشـتگان صف در صف، حاضـر می شونـد و جهنّم را به گناهکاران نزدیک می کنند.

انسان کافر در آن روز از گذشـته خود، عبرت می گیرد و از اعمال خویش، پشـیمان می شود امّا پشـیمانی دیگر هیچ سودی به حال او ندارد، وقتی او جهنّم را می بیند می گوید: «ای کاش در دنیا برای آخرت خود، کار خوبی را از پیش فرستاده بودم».

در آن روز معلوم می شود که هیچ کس همانند تو نمی تواند کافران را عذاب کند و هیچ کس همانند تو نمی تواند کافران را به بنـد و زنجیر بکشـد. تـو فرمـان می دهی تـا فرشـتگان زنجیر بر گردن کـافران بیندازنـد و آن هـا را بـا صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنّم ببرند.

* * *

فَجر: آیه ۳۰ – ۲۷

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ (۲۷) ارْجِعِی إِلَی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِی فِی عِبَادِی (۲۹) وَادْخُلِی جَنَّتِی (۳۰)

روز قیامت، روز خوشحالی بنده مؤمن است، تو در آن روز با او چنین سخن می گویی: «ای روحِ آرام یافته و مطمئن ! در حالی که تو از لطف من خشنودی، من هم از تو خشنودم، به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی ! به جمع بندگان خوب من در آی ! و به بهشت من داخل شو».

چقدر این سخن دل انگیز و زیباست ! لطف و صفا و آرامش از این سخن می بارد، تو از بندگانت دعوت می کنی تا به بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن، جاری است وارد شوند، این بهشت را تو برای آنان آماده کرده ای، تو از آنان راضی و خشنود هستی و این بالاترین نعمت است، آنان نیز از لطف و کرم تو، غرق خوشحالی اند، چه لذّتی از این بالاتر و بهتر !

روز قیامت که روز وحشت برای کافران است، مؤمنان هیچ ترسی به دل ندارند، این وعده توست، قلب آنان به یاد تو آرام است، تو آرامش را به آنان هدیه کرده ای، فرشتگان به استقبال آنان می آیند و آنان را به سوی بهشت راهنمایی می کنند.

* * *

«ای روح آرام یافته و مطمئن ! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی !...».

مدّتها بود وقتی من این آیات را می خواندم، خیال می کردم که فقط در روز قیامت خدا با مؤمنان چنین سخن می گوید، ولی وقتی ماجرای «سُدیر» را

شنیدم، فهمیدم که در لحظه مرگ هم خدا با مؤمنان چنین سخن می گوید.

ماجرای سُدیر چیست؟ سُدیر کیست؟

او یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)بود، روزی نزد آن حضرت رفت و چنین گفت:

ــــ آقای من ! آیا مؤمن، مرگ را بد می داند؟

ــــ ای سُدیر ! به خدا قسم مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد.

ــــ آقای من ! چگونه می شود که مؤمن از مرگ نمی هراسد؟ در آن لحظه چه اتّفاقی روی می دهد.

ــــ عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید و به او می گوید: «ای مؤمن ! چشم خود را باز کن ! نگاه کن ! محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) و دیگر امامان به دیدار تو آمده اند».

ــــ آقای من ! چه چیز می تواند برای مؤمن بهتر از این باشد.

ــــ بعد از آن ندایی به گوش مؤمن می رسد.

ــــ چه ندایی؟

ــــ ای سدیر ! خدا فرمان می دهد تا یکی از فرشتگان از طرف خدا پیامی را به مؤمن برسانند. پیام خدا همان آیات آخر سوره فجر است: «ای روح آرام یافته ! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی !...».

ــــ آیا مؤمن این صدا را می شنود؟

ــــ آری. خدا از مؤمن دعوت می کند تا در بهشت وارد شود و همنشین خوبان شود، اینجاست که مؤمن، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود.(۴۳)

آن روز سُدیر به فکر فرو رفت، او دانست که در لحظه مرگ، هیچ چیز نزد

مؤمن، بهتر و لذّت بخش تر از جان دادن نخواهد بود.

* * *

اکنون وقت آن است که این سخن امام صادق(علیه السلام) را نقل کنم:

روزی او به شیعیانش چنین فرمود: «در نمازهـای واجب و مسـتحب خود، سوره فجر را بخوانیـد. سوره فجر، سوره حسـین(علیه السلام)است».(۴۴)

در این هنگام یکی از شیعیان رو به امام صادق(علیه السلام) کرد و گفت:

ـــ آقای من ! چگونه شده است که این سوره، سوره حسین(علیه السلام) شده است؟

ـــ مگر آیات این سوره را نشنیده ای؟

ـــ آقای من ! منظور شما کدام آیه است؟

ـــ آنجا که خدا می گوید: «ای روح آرام یافته ! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی !...».

ـــ من بارها این آیات را خوانده ام.

ـــ منظور از «روح آرام یـافته»، حسـین(علیه السـلام) می باشـد. هر کس این سوره را زیـاد بخوانـد، روز قیامت با حسـین(علیه السلام) خواهد بود.(۴۵)

وقتی سـخن امام صادق(علیه السـلام) به اینجا رسـید، همه به فکر فرو رفتنـد، آنان به یاد کربلا و شـهادت حسـین(علیه السـلام) افتادند...

* * *

همه یاران حسـین(علیه السـلام) شـهید شده اند، او تک و تنها در میان دشـمنان است، باران تیر و نیزه شـروع می شود، تیری به سوی قلب حسـین(علیه السـلام)می آیـد... صدای حسـین(علیه السـلام) در دشت کربلا می پیچد: «خدایا ! راضـی به رضای تو هستم».(۴۶)

به راستی حسـین(علیه السـلام) در آن میـدان چه می بینـد که این گونه با خـدای خویش سـخن می گوید... او از اسب بر روی زمین می افتد... صورت بر خاک گرم

کربلا می نهد و می گوید: «خدایا ! در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».(۴۷)

لحظاتی می گذرد، حسین(علیه السلام) در میدان کربلا بر روی خاک افتاده است، بدنش از زخم شمشیر و تیر چاک چاک شده است، سرش شکسته و سینه اش شکافته است و زبانش از خشکی به کام چسبیده و جگرش از تشنگی می سوزد. قلبش نیز، داغ دار عزیزان است.

او همه نیرو و توان خود را بر شمشیر می آورد و آن را به کمک می گیرد تا برخیزد، امّا همان لحظه ضربه ای از نیزه و شمشیر بار دیگر او را به زمین می زند.

عمرسعد، فرمانده سپاه است، او کناری ایستاده است، فریاد برمی آورد هیچ کس حاضر نیست قاتل حسین باشد؟ او فریاد می زند: «عجله کنید، کار را تمام کنید !».(۴۸)

یکی به سوی حسین(علیه السلام)می رود... آسمان تیره و تار می شود. طوفان سرخی همه جا را فرا می گیرد...(۴۹)

اینجاست که خدا با او سخن می گوید: «ای روح آرام یافته ! به سوی ثواب و پاداشی که برای تو آماده کرده ام، باز آی !».

آری، حسین(علیه السلام) با خون خود، درخت اسلام را سیراب می کند، او شقایق های صحرا را با خون خود، سرخ می کند و از گلوی تشنه خود، آزادی و آزادگی را فریاد می زند.

سوره بَلَد

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۰ قرآن می باشد.

«بَلَد» به معنای «شهر» می باشد، در آیه اول قرآن به «شهر مکه» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

بَلَد: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

به شهر مکّه و به محمّد(صلی الله علیه وآله) که در آن شهر زندگی می کرد سوگند یاد می کنی و سپس به ابراهیم و اسماعیل(علیهما السلام) که کعبه را بازسازی کردند، قسم می خوری و چنین می گویی: «سوگند به شهر مکّه، شهری که محمّد(صلی الله علیه وآله) در آن ساکن است، سوگند به پدر و پسر ! همان پدر و پسری که کعبه را بازسازی کردند که من انسان را در رنج و سختی آفریدم و زندگی او با رنج ها آمیخته است».

لحظه ای به این سخن تو فکر می کنم.

انسان در هر سنّ و سالی که باشد، در رنج است، حرص، طمع و حسد، روح

ص:۱۳۰

او را آزار می دهـد، انسـان هر چقـدر مـال دنیـا جمع کنـد، باز هم سـیر نمی شود، این رنـج ها تا لحظه مرگ ادامه دارد، حتّی مؤمنانی که حرص و طمع ندارند، در این دنیا در رنج می باشند.

آری، دنیـا زنـدان مؤمن است، روح مؤمن همواره در این دنیـا، احساس اسارت می کنـد و منتظر است تا به عالم ملکوت پرواز کند.

خوشا به حال کسی که ایمان را انتخاب کند و در جهان آخرت به آسایش برسد !

تو انسـان را برای آخرت آفریـدی و آسـایش او را در آن جهـان قرار دادی، افسوس که انسـان هـا در این دنیا به دنبال آسایش هسـتند ! اکنون که زندگی زنجیره ای است از رنج و خسـتگی. پس چرا عدّه ای به خاطر دنیا، آخرت را می فروشـند؟ چرا راه کفر را برمی گزینند؟

* * *

خـدا کعبه را محـلّ عبـادت قرار داد. شـهر مکّه، کانون امن و امان است. زیارت کعبه و انجام مراسم حـجّ، یادگار ابراهیم(علیه السلام)است.

ابراهیم(علیه السـلام) به مکّه آمد و همراه با پسرش اسماعیل، کعبه را بازسازی نمود، پس از آن ابراهیم(علیه السلام) همه مردم را به زیارت کعبه فرا خواند.

این پدر و پسـر با آن مقام بزرگی که داشتند، مأمور شدند تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کنند، آنان خدمت گزار کعبه بودند، این عظمت کعبه را می رساند. آنان با اخلاص و فروتنی به دسـتور تو عمل کردند و تو در اینجا به آنان قسم یاد می کنی و این گونه مقامشان را برای همه بیان می کنی.(۵۰)

* * *

ص:۱۳۱

بَلَد: آیه ۱۰ – ۵

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)

شنیده بودم که بزرگان مکّه، ثروت زیادی داشتند و این ثروت را در راه دشمنی با دین اسلام خرج می کردند.

من دوست داشتم یک نمونه از کارهای آنان را بدانم، تحقیق کردم به ماجرای «نَضر» رسیدم، ماجرای او را در اینجا می نویسم: «نَضر» یکی از ثروتمندان مکّه بود، وقتی دید گروهی از مردم به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان آورده اند، تصمیم گرفت تا کنیز آوازه خوانی بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه اش آورد.

وقتی نَضر خبردار می شد که کسی از مردم مکّه می خواهد مسلمان شود، نزد او می رفت و او را به مهمانی دعوت می کرد. نَضر، آن مرد را به خانه اش می برد. وقتی که نَضر و مهمانش به خانه می رسیدند، نَضر زن آوازه خوان را صدا می زد و به او می گفت: «از مهمان من، پذیرایی کن، به او شراب بده و برای او آواز بخوان».

سپس نَضر به مهمان خود چنین می گفت: «محمّد به تو می گوید اگر مسلمان شوی در بهشت از نعمت های زیبا بهره مند خواهی شد، بیا من همین الان به تو آن نعمت های زیبا را می دهم. این کنیز امشب در اختیار تو باشد، چرا می خواهی یک عمر نماز بخوانی و به خودت زحمت بدهی تا به بهشت برسی؟ من آنچه در بهشت است را امشب به تو می دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می کرد و مجلس شراب آماده می شد...

ص:۱۳۲

او در این راه پول زیـادی خرج می کرد، شـراب هـای گران قیمت، شـام بسـیار مفصّل آماده می کرد و به کسانی که به اسـلام علاقه مند شده بودند به صورت رایگان، خدمات می داد. او خیال می کرد که با این کار می تواند مانع رشد اسلام شود.(۵۱)

کم کم تعداد مسـلمانان زیاد شد، گویا چند نفر از مسـلمانان نزد او رفتند و از او خواسـتند دست از دشـمنی با اسـلام بردارد و توبه کنـد، این زبـان حـال او بود: «من مـال زیـادی در راه نابودی این دین، خرج کردم، حالا شـما از من می خواهیـد مسـلمان شوم؟».

آری، هر کس از بزرگـان مکّه که بـا اسـلام دشـمنی می نمـود، خیـال می کرد که هیـچ کس نمی توانـد بر او چیره شـود و به قدرت خود مغرور بود، وقتی او را به اسلام فرا می خواندند می گفت: «من مال زیادی در راه نابودی اسلام، خرج کردم».

آری، تو به او ثروت دادی و او این ثروت را در راه دشمنی با دین تو به کار برد، او خیال می کرد که هیچ کس، کارهای او را ندیـده است، امّـا هرگز چنین نبود، تو از همه کارهای او باخبر بودی و تو در روز قیامت از او می پرسـی که چرا ثروت خود را در راه دشمنی با دین اسلام، خرج کرده است.

این انسان چقدر جاهل و نادان است، تو نعمت خود را بر او تمام کردی، او با دین تو دشمنی می کند.

تو چقدر نعمت به او دادی !

در اینجا (برای مثال)، نعمت چشم ها و زبان و لب ها را بیان می کنی.

او با چشم همه جا را می بیند، اگر او نابینا بود، چه می کرد؟

به او زبان دادی تا بتواند سخن بگوید و با دیگران ارتباط برقرار کند، اگر او

لال بود، چه می کرد؟

به او دو لب دادی، لب ها نقش مؤثّری در سخن گفتن دارند، بسیاری از حروف با کمک لب ها ادا می شود، همچنین لب ها به حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب، کمک می کنند، اگر لب نبود، چهره انسان هرگز زیبا جلوه نمی کرد.

تو به او اختیار دادی و راه خوب و بد را به او نشان دادی و از او خواستی که راه درست را انتخاب کند. آیا راه را از چاه به او نشان ندادی؟

به او نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی تا به سوی خوبی ها جذب شود.

* * *

بَلَد: آیه ۱۶ – ۱۱

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ (۱۲) فَکُّ رَقَبه (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَه (۱۴) یَتِیما ذَا مَقْرَبَه (۱۵) أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَه (۱۶)

سخن از نعمت هایی بود که تو به انسان ها داده ای، امّا او از گذرگاه سخت نگذشت !

گذرگاه سخت، گردنه ای بلند !

کسی چه می داند آن گذرگاه سخت چیست؟

آن گردنه سخت، چهار چیز است:

آزاد کردن بنده.

اطعام گرسنگان.

نیکی به یتیمِ خویشاوند.

کمکْ به فقیرِ زمین گیر.

هر کس این چهار کار را انجام دهد، از آن گذرگاه سخت عبور کرده است و به سعادت و رستگاری رسیده است.

* * *

امروزه انسان ها با وسایل راه سازی، در کوهستان ها راه های وسیعی را ایجاد کرده اند و در دل کوه ها، تونل زده اند و مسافران می توانند به راحتی از کوهستان عبور کنند.

ولی من برای فهمیدن این آیات باید به گذشته برگردم !

به شهر مکّه ! زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده است، (مکّه شهری است که در میان کوه ها واقع شده است).

اگر در آن زمان می خواستم به مسافرت بروم، می توانستم از شتر یا اسب استفاده کنم، شتر برای عبور از بیابان و راه صاف مفید بود، اگر می دانستم که در مسیر من، کوهستان قرار دارد باید از اسب استفاده می کردم.

عبور از کوهستان، کار سختی بود، جاده ها با ابزارهای ابتدایی ساخته شده بودند.

برای عبور از گردنه، باید از اسب پیاده می شدم، خطر در کمین بود، کمی غفلت باعث سقوط من در درّه های عمیق می شد، باید مواظب اسب خود می بودم تا مبادا سقوط کند. آرام آرام از گردنه بالا می رفتم، راهی که عرض آن به کمتر از یکْ متر می رسید، درّه ای هولناکْ که کنار من بود.

خستگی بالا رفتن از کوه، ترس از سقوط...

وقتی من از گردنه می گذشتم، احساس آرامش می کردم، هر کس که به سلامت از گردنه می گذشت، خوشحال و خندان بود.

ص:۱۳۵

قرآن می گوید: «انسان از آن گذرگاه سخت نگذشت».

این گذرگاه و گردنه سخت چیست؟

«محبّت به دنیا».

کسی که دنیا همه چیز اوست، برای به دست آوردن ثروت بیشتر، تلاش می کند. او شیفته مال دنیا می شود، محبّت و عشق به دنیا همه وجود او را پر می کند و حاضر نیست چیزی از آن را به نیازمندان بدهد.

گذشتن از ثروت و کمک به دیگران، همان گردنه سخت است که انسان کافر از آن عبور نکرده است، او عشق به دنیا را پشت سر نگذاشته است.

آری، هر کس بتواند این چهار کار را انجام دهد، از گردنه عشق به دنیا عبور کرده است:

آزاد کردن بنده.

اطعام گرسنگان.

کمک به فقیرِ زمین گیر.

نیکی به یتیمِ خویشاوند (تأکید به یتیمانی که در فامیل هستند برای این است که این یتیمان در اولویّت هستند).

آیا کسی حاضر است این چهار کار را انجام دهد و از آن گردنه سخت عبور کند؟

آری، راه نجات، فقط نماز و روزه و عبادت نیست، راه نجات دو چیز است: عبادت خدا و خدمت به خلق خدا !

* * *

محمّد(صلی الله علیه وآله) ثروتمندان مکّه را به اسلام دعوت کرد، آنان شیفته ثروت خود بودند و می دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از ثروتشان را به فقیران و

نیازمندان بدهند. قرآن از کمک به نیازمندان سخن گفته بود.

بزرگان مکّه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن ها دوست نداشتند از ثروت خود به دیگران بدهند، به همین دلیل آنان ایمان نمی آوردند.

انسانی که قلبش از نور ایمان به تو خالی است، همیشه از فقر می ترسد، اگر او همه خزانه های خدا را هم داشته باشد، باز از فقر می ترسد و بخل میورزد. خزانه های خدا، همان اراده خداست ! هرگاه خدا چیزی را اراده کند، آن چیز بدون هیچ فاصله ای به وجود می آید.

اگر انسان چنین قدرتی داشت که هرچه در دنیا اراده می کرد، همان خلق می شد، باز هم این انسان بخل میورزید و از فقر می ترسید !

این راز بزرگی است که قرآن در آیه ۱۰۰ سوره «اِسرا» از آن سخن گفته است.

من باید در این سخن تو فکر کنم. اگر من همه دنیا را طلا می کردم و همه آن را برای خودم قرار می دادم، باز هم از فقر می ترسیدم.

تو با این سخن چه درسی می خواهی به من بدهی؟

من که شب و روز به فکر دنیا هستم، باید بدانم دنیا هرگز مرا به آرامش نمی رساند، اگر کسی همه دنیا را طلا کند و آن را برای خود قرار دهد، باز هم روی آرامش را نخواهد دید.

* * *

دلی که در جستجوی دنیاست و شیفته دنیا شده است، همواره در ترس از فقر به سر خواهد برد، این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر نمی کند.

چرا چنین است؟

تو روح انسان را بزرگ تر از همه دنیا آفریده ای، روح انسان از دنیای ملکوت است، همه دنیا در مقابل دنیای ملکوت، ذرّه ای بیش نیست، روح انسان

گمشده ای دارد، کسی که به دنبال دنیاست، فکر می کند که دنیا گمشده اوست، امّا او اشتباه می کند، او اگر همه دنیا را هم به دست آورد، باز هم آرامش ندارد، چون گمشده اش را پیدا نکرده است، او فکر می کند باید ثروت بیشتر به دست آورد، امّا زهی خیال باطل !

هیچ کس با دنیا به آرامش نرسید و هرگز دنیا به کسی وفا نکرده است.

کافران برای این که ثروت خود را از دست ندهند به قرآن ایمان نمی آورند، آنان به ثروت خود دل بسته اند و به همین خاطر همیشه ترس از فقر را تجربه خواهند کرد، امّا مؤمنان به دنیا دل نبسته اند، تو دستور دادی تا به نیازمندان کمک کنند، آنان این کار را با علاقه انجام می دهند، دل های آنان شیفته دنیا نیست، بلکه شیفته توست و تو هم به آنان آرامش را هدیه می کنی.

* * *

بَلَد: آیه ۲۰ – ۱۷

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَهِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ (۲۰)

سخن از گردنه ای سخت به میان آمد، انسان از آن گردنه سخت نگذشت، او از عشق به دنیا نگذشت، امّا اگر کسی از آن گردنه می گذشت به کجا می رسید؟

عبور از آن گردنه، چه نتیجه ای در پی دارد؟

هر کس از عشق به دنیا بگذرد و به نیازمندان کمک کند از خوشبختان می شود.

همان خوشبختانی که ایمان آوردند و یکدیگر را به استقامت در راه دین و محبّت به مردم، سفارش کردند، همان کسانی که در روز قیامت، پرونده اعمال

آنان به دست راستشان داده می شود و فرشتگان به آنان مژده باغ های بهشتی می دهند، باغ هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت ها بهره مند خواهند شد و این سعادتی است بس بزرگ !

کسی که از این گردنه سخت عبور نکند، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟ او همان کسی است که راه کفر را برگزید و دنیا را بر آخرت برتری داد، او از گروه بدبختان خواهد بود، همان بدبختانی که در روز قیامت، پرونده اعمالشان به دست چپ آنان داده می شود و فرشتگان آنان را به سوی جهنّم می برند، جهنّم آتشی است سرپوشیده. همه درهای جهنّم بسته است و هیچ راه فراری در آنجا نیست. آنان برای همیشه در آنجا می سوزند و هرگز نجات پیدا نمی کنند.(۵۲)

سوره شَمس

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۱ قرآن می باشد.

«شـمس» به معنای «خورشید» می باشد، در آیه اول، خدا به «خورشید» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

شَمس: آیه ۱۰ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

سعادت انسان در پرهیز از گناهان است، کسـی که از زشتی ها دوری کند به سعادت و رستگاری می رسد و تو در روز قیامت او را در بهشت جـای می دهی، این حقیقتی است که تو می خواهی آن را برای انسـان ها بیان کنی، پس چنین سوگنـد یاد می کنی:

سوگند به خورشید،

سوگند به روشنایی خورشید،

سوگند به ماه آن هنگام که بعد از غروب خورشـید، در آسمان ظاهر می شود، سوگند به روز هنگامی که فرا می رسد و زمین را روشن می کند،

سوگند به شب آن هنگام که زمین را می پوشاند و همه جا تاریک می شود،

سوگند به آسمان،

سوگند به کسی که آسمان را بنا کرد،

سوگند به زمین،

سوگند به کسی که زمین را گستراند،

سوگند به جانِ انسان،

سوگنـد به کسـی که جان انسان را به خوبی به حد کمال آفرید و راه خوب و بد را به او نشان داد و نور فطرت را در وجودش قرار داد، هر انسان به حکم فطرت خویش، بدی را از خوبی تشخیص می دهد.

تو در اینجا یازده سوگند یاد کردی، هدف تو از این سوگندها دو جمله است: «سوگند به خورشید، ماه، روز، شب و ... که هر کس از گناهان و زشتی ها دوری نمود، رستگار می شود و هر کس که به کفر و گناه رو آورد، زیانکار و ناامید می شود».

آری، کسی که از کفر و بُت پرستی و گناهان دوری کند، به رستگاری می رسد، تو او را در روز قیامت در بهشتی که نهرهای آب از زیر درختـان آن جاری است، جای می دهی و برای همیشه در آنجا خواهـد بود، امّا کسـی که راه کفر را بپیمایـد و بُت پرستی کند و به گناهان رو آورد در روز قیامت ناامید خواهد شد، او در آتشی سوزان جای خواهد گرفت و هیچ کس یاریش نخواهد کرد، او زیانکار واقعی است زیرا سرمایه وجودی خویش را تباه کرده است و برای

ص:۱۴۱

همیشه گرفتار عذاب دردناک شده است.

* * *

شَمس: آیه ۱۵ – ۱۱

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

سخن از سرنوشت کسانی که از زشتی ها پرهیز نمی کنند، به میان آمد، اکنون می خواهی یک نمونه از آنان را برایم بیان کنی و مرا با سرنوشت آنان آشنا کنی:

قوم ثمود !

تو به قوم ثمود نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند، آنان در تابستان ها به مناطق کوهستانی می رفتند و در آنجا خانه هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می رسید از کوهستان به دشت کوچ می کردند و در آنجا خانه های زیبایی برای خود ساخته بودند.

تو صالح(علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی، صالح(علیه السلام) سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند، امّا آنان سخن حقّ را نپذیرفتند تا این که آنان با صالح(علیه السلام) قرار گذاشتند که هرکدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا حقّ است.

قوم ثمود بُت پرست بودند، صالح(علیه السلام) هرکدام از آن بُت ها را صدا زد پاسخی نشنید. بعد از آن بود که آن مردم از صالح(علیه السلام)خواستند تا از خدا بخواهد از دل

کوه، شتری بیرون آورد.

اینجا بود که صالح(علیه السلام) دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد. در این هنگام صالح(علیه السلام)به آنان رو کرد و چنین گفت: «من از طرف خدا برای شما معجزه ای آورده ام، شما دیگر هیچ عذر و بهانه ای ندارید. این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید و به او آسیبی نرسانید و او را سیراب سازید».

مدّتی گذشت، بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح(علیه السلام)را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، آری، آنان طغیان گری کردند و بدبخت ترین فرد قوم خود را برای کشتن آن شتر، برانگیختند، آنان سخن صالح(علیه السلام)را فراموش کردند که به آنان گفته بود: «این شتر، معجزه خداست، مبادا به او آسیب برسانید و گرنه عذاب آسمانی بر شما فرود خواهد آمد».

قداره آن شتر را کشت. مردم گوشت آن را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت شتر را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت امّا آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح(علیه السلام) از ماجرا باخبر شد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم ! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید و گرنه گرفتار عذاب سختی می شوید».

ولی آنان به سخن صالح(علیه السلام)توجّه نکردند و به او گفتند: «ای صالح ! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می گویی، بیاور».

اینجا بود که تو بر آنان خشم گرفتی و عذاب را بر آنان نازل کردی، تو صالح(علیه السلام)و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از آن عذاب سهمگین نجات

دادی، سپس همه آن کافران را به عذاب گرفتار کردی، آنان شب در خانه های خود در خواب خوش بودند که ناگهان صیحه ای آسمانی فرا رسید و زلزله ای سهمگین خانه های آنان را در هم کوبید و شهر آنان را با خاک یکسان کرد. این عذاب تو بود که صالح(علیه السلام)بارها آنان را از آن ترسانده بود، ولی آنان سخن صالح(علیه السلام) را باور نکردند و او را دروغگو پنداشتند.

تو آن قوم کافر را هلاک کردی و هیچ باکی از نابود کردن آنان نداشتی، تو حجّت را بر آنان تمام کردی.

* * *

تو به خورشید، ماه، روز، شب و ... سوگند یاد کردی که هر کس از گناهان و زشتی ها دوری نماید، رستگار می شود و هر کس که به کفر و گناه رو آورد، زیانکار و ناامید می شود.

صالح(علیه السلام) و کسانی که به او ایمان آورده بودند، رستگار شدند و در روز قیامت در بهشت تو جای خواهند داشت و قوم ثمود هم که راه کفر را برگزیدند و معصیت تو را کردند، زیانکار شدند و در آخرت هم به جهنّم گرفتار خواهند شد. این درس بزرگی برای همه انسان ها می باشد، باشد که از این ماجرا درس بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

ص:۱۴۴

سوره لیل

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۲ قرآن می باشد.

«لیل» به معنای «شب» می باشد، در آیه اول، خدا به «شب» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

لیل: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴) حقیقت اسلام، پیوند با تو و خلق توست، راه نجات و سعادت از عبادت تو و کمک به نیازمندان می گذرد، هیچ چیز مانند بخل نمی تواند مانع رستگاری انسان شود، اکنون می خواهی این حقیقت را برای همه بیان کنی پس چنین سوگند یاد می کنی:

سوگند به شب آن هنگام که جهان را تاریک می کند،

سوگند به روز هنگامی که هویدا می شود و همه جا را روشن می کند، سوگند به کسی که انسان را به دو صورت مذکّر و مونّث آفرید تا نسل او ادامه پیدا کند.

ص:۱۴۵

تو در اینجا سه سوگند یاد کردی، سوگند به شب، سوگند به روز و سوگند به خودت که انسان ها در راه و روش زندگی، مختلف هستند ! تو به انسان اختیار دادی و او به اختیار خود، راه خود را انتخاب می کند.

دو راه پیش روی انسان است:

راه اوّل: راه عطا و تقوا و ایمان

راه دوم: راه بخل و کفر.

هر کدام از این دو راه، پویندگانی دارد، هر کس هر کدام از این دو راه را بپیماید، نتیجه آن را می بیند.(۵۳)

* * *

لیل: آیه ۱۱ – ۵

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱)

راه اوّل چه بود؟

راه عطا و تقوا و ایمان.

کسی که این راه را انتخاب می کند:

به نیازمندان کمک می کند، از زشتی ها دوری می کند و تقوا پیشه می کند، به نیکویی (پاداش قیامت) ایمان می آورد، تو هم به او پاداش بزرگی می دهی و در روز قیامت راه رسیدن او به بهشت را آسان می کنی.(۵۴)

به فرشتگان فرمان می دهی تا مؤمنان را گروه گروه به سوی بهشت راهنمایی کنند، وقتی آنان نزدیک بهشت می رسند، درهای بهشت گشوده می شود و

فرشتگان به آنان می گوینـد: «سـلام بر شـما ! گوارای وجودتان باد این نعمت ها ! داخل بهشت شویـد و برای همیشه در آنجا بمانید».

آنـان وارد بهشت می شونـد و به همه نعمت هایی که تو برای آنان آماده کرده ای نگاه می کننـد، باغ هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، قصرهای باشکوه، همسرانی مهربان که به استقبال آنان آمده اند، میوه های گوناگون بر درختان می بینند، آنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان بر تخت های خود می نشینند...(۵۵)

* * *

راه دوم چه بود؟

راه بخل و کفر.

هر کسـی این راه را انتخاب می کنـد، بخل میورزد و به نیازمنـدان کمک نمی کند و خود را از لطف تو و دین و قرآن بی نیاز می داند و نیکویی (پاداش روز قیامت) را دروغ می پندارد و می گوید: «بهشت دروغ است»، تو هم در روز قیامت راه رسیدن او به جهنّم را آسان می کنی.(۵۶)

در آن روز، فرمـان می دهی تـا فرشـتگان، سـتمکاران را به سوی جهنّم ببرنـد، ترس و وحشت، تمـام وجود آنـان را می گیرد، وقتی به جهنّم می رسـند، درهای جهنّم باز می شود، آنان، زیرِ چشـمی نگاهی به جهنّم می اندازنـد و آتش هولناک آن را می بینند.(۵۷)

آن وقت، فرشـتگان آنـان را به جهنّم می اندازنـد، وقـتی او به قعر جهنّم سـقوط می کنـد، دیگر مـال و ثروتش برای او سـودی ندارد، به راستی که جهنّم، چه بدجایگاهی است. فرشتگان غُلّ و زنجیر به دست و پای آنان بسته اند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای داده اند، صدای آه و ناله آنان بلند

می شود، فرشتگان به آنان می گویند: «بچشید آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

* * *

آیه ۶ را یک بار دیگر می خوانم: «هر کس که به نیکویی (پاداش قیامت) ایمان آورد...»، آیه ۱۰ را هم می خوانم: «هر کس که نیکویی (پاداش قیامت) را دروغ بشمارد...».

این دو آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)نزد او رفت. آن حضرت (علیه السلام)به او چنین فرمود:

ـــــ آیا می خواهی تو را از تفسیر آیه ۶ و ۱۰ سوره لیل آگاه کنم؟

ـــــ آری.

ـــــ بدان که منظور خدا از «نیکویی» ولایت و محبّت ما می باشد.(۵۸)

آری، خدا درباره ولایت اهل بیت(علیهم السلام) سفارش بسیاری نموده است، من می دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حجّ هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا، مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد.(۵۹)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است».(۶۰)

در اینجا از ولایت اهل بیت(علیهم السلام)سخن گفتی، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، امّا ممکن است یک نفر

سال های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنّم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست.

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت(علیهم السلام)را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم.

* * *

لیل: آیه ۲۱ – ۱۲

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْاٰشْقَى (۱۵) الَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْاٰتْقَى (۱۷) الَّذِى يُؤْتِى مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِاَحَد عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَه تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاٰعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

فراهم کردن زمینه هدایت انسان ها بر عهده توست، امّا تو آنان را مجبور نمی کنی. تو انسان را با اختیار آفریدی، به او حقّ انتخاب دادی، خود او باید راه خود را انتخاب کند، تو همواره آن ها را به سوی ایمان فرا می خوانی و وسیله هدایت آن ها را فراهم می سازی.

تو خدای بی نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان ها هستند که به تو نیازمندند، تو خدای بی نیاز هستی، آخرت و دنیا از آن توست، تو به هیچ چیز نیاز نداری.

با آن که بی نیازی امّا به بندگانت مهربان هستی، تو دوست داری آنان به کمال و رستگاری برسند، تو بخشنده و بنده نوازی ! پیامبران را فرستادی، قرآن را نازل کردی تا راه هدایت را به انسان ها نشان دهی. وقتی انسان ها تو را می پرستند، هر لحظه به تو نزدیک تر می شوند و از لطف تو بیشتر بهره مند

ص:۱۴۹

می گردند.

تو انسـان هـا را از آتش جهنّم بیم می هی، فقـط کسـانی که بـدبخت ترین انسـان ها باشـند، در آن آتش برای همیشه خواهند سوخت، آنـان کسـانی هسـتند که پیـامبران تو را انکار کردنـد و قرآن را دروغ شـمردند و راه کفر را برگزیدنـد و حقّ را قبول نکردند.

البتّه کسـانی که بیش از همه از گناه دوری کننـد از آتش به دور خواهنـد بود، همان کسانی که ثروت خویش را به نیازمنـدان می دهنـد تا خود پاک و وارسـته گردنـد، او به نیازمندان کمک می کند در حالی که آن نیازمندان به گردن او حقّی ندارند و او مـدیون آنـان نیست، او از روی اخلاص و فقط به خاطر رضایت تو،به نیازمنـدان کمک می کنـد، این اخلاص اوست که به کار او ارزش می دهد و تو به زودی به او پاداشی بس بزرگ می دهی و او راضی و خشنود می شود.

این وعده توست که به زودی فرا می رسد !

مرگ مؤمن فرا می رسـد و تو به وعـده ات عمل می کنی، عزرائیل را با پانصد فرشـته نزد مؤمن می فرستی، هر کدام از آن ها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند.(۶۱)

عزرائیـل جلو می آیـد و به مؤمن چنین می گویـد: «نترس ! هراس نداشـته بـاش، من از پـدر به تو مهربان ترم، بهشت در انتظار توست».(۶۲)

ناگهـان پرده هـا از جلوی چشم مؤمن کنـار می رود و او نگاه می کنـد و خانه خودش را در بهشت می بینـد، همه دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد.(۶۳)

ص:۱۵۰

سوره ضُحی

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۹۳** قرآن می باشد.

«ضُحی» به معنای «روز روشن» می باشد، در آیه اول، خدا به «روز روشن» سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ضُحی: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَالضُّحَی (۱) وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی (۲) مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی (۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله) به بُت پرستان مکّه خبر داد که تو او را به پیامبری برگزیده ای و قرآن را به او نازل کرده ای، محمّد(صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند و از آنان می خواست تا دست از بُت پرستی بردارند.

بُت پرستان بارها به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند: «تو قرآن را از پیش خودت می سازی !»، تو تصمیم گرفتی تا چند روزی، آیه جدیدی برای محمّد(صلی الله علیه وآله)نفرستی.

در این مدّت آنان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)می آمدند و به او می گفتند: «ای محمّد ! چرا آیه جدیدی نمی خوانی؟ دیدی که خدا تو را به حال خود رها کرد و بر تو خشم گرفت و دیگر قرآن بر تو نازل نمی کند».

ص:۱۵۱

آنان با این سخن می خواستند محمّد(صلی الله علیه وآله) را سرزنش کنند، امّا این سخنانشان در واقع اعتراف به حقّ بود.

مگر آنان نمی گفتند: «محمّد قرآن را از پیش خود می سازد»، پس چرا حالا می گویند: «خدا محمّد را به حال خود رها کرده است.»؟

به راستی کدام سخن آنان درست است؟

هر کس که این دو سخن را بشنود، می فهمد که یکی از این دو سخن باطل است. آری، آنان خودشان اعتراف کردند که قرآن، ساخته ذهن محمّد(صلی الله علیه وآله)نیست !

* * *

پانزده روز گذشت و آیه جدیدی بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل نشد، بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «خدا تو را به حال خود رها کرده است و بر تو خشم گرفته است»، محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن آنان را می شنید و منتظر جبرئیل بود...

ناگهان جبرئیل بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل شد و این سوره را برای او خواند: «ای محمّد ! سوگند به روز آن هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فرا گیرد، سوگند به شب آن هنگام که تاریکی آن همه را فرا گیرد و آرامش بخشد، که من تو را رها نکرده ام و بر تو خشم نگرفته ام».

آری، تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای پیامبری برگزیدی و هرگز این مقام را از او نمی گیری، اگر در این پانزده روز، جبرئیل را نزد او نفرستادی، مصلحتی در کار بوده است، تو می خواستی هیچ بهانه ای برای بُت پرستان نباشد و آنان بفهمند که قرآن، ساخته ذهن محمّد(صلی الله علیه وآله)نیست.

* * *

ص:۱۵۲

ضُحی: آیه ۴

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

تو می دانی که محمّد(صلی الله علیه وآله) چه راه سختی در پیش دارد، او مردم را به یکتاپرستی فرا می خواند و آنان او را آزار می دهند و بر بدنش سنگ می زنند و خاکستر بر سرش می ریزند، امّا باید این راه را ادامه دهد، راه مبارزه با خرافات جامعه، راه سختی است.

تو می دانی که دشمنان، محمّد(صلی الله علیه وآله) را دیوانه، گمراه، جادوگر و دروغگو می خوانند، امّا او باید در این راه، استقامت کند و مردم را با حقیقت آشنا کند، آری، در این دنیا محمّد(صلی الله علیه وآله)با سختی ها و مشکلات زیادی روبرو خواهد بود، اکنون به او وعده می دهی که آخرت برای او بهتر از دنیا خواهد بود.

دنیا می گذرد، دنیا فانی است و به هیچ کس وفا نکرده است، زندگی دنیا ارزشی ندارد، مهم آخرت است، تو در آخرت برای محمّد(صلی الله علیه وآله)نعمت های فراوان آماده کرده ای.

* * *

ضُحی: آیه ۵

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)

این سخن تو با محمّد(صلی الله علیه وآله) است: «به زودی آن قدر به تو عطا می کنم که تو خشنود شوی».

منظور تو از این سخن چیست؟ تو چه نعمت و عطایی را به او می دهی؟ از چه حقیقتی سخن می گویی؟ این کدام وعده توست؟

چه کسی این سؤال مرا پاسخ می دهد؟

تحقیق و بررسی می کنم، به سخن علی(علیه السلام) می رسم، این سخن گمشده من

است. روزی علی(علیه السلام) برای پسرش که محمّدبن حنفیّه نام داشت، این آیه را تفسیر می کرد. محمّدبن حَنفیّه، پسرِ علی(علیه السلام)بود، امّا چون نام مادرش «حَنفیّه» بود، به او محمّدبن حنفیّه می گویند تا معلوم باشد او فرزند فاطمه(علیها السلام)نیست.

آن روز علی(علیه السلام) به پسرش چنین فرمود: پسرم ! من از پیامبر شنیدم که فرمود: روز قیامت که فرا رسد، خدا به من اجازه می دهد تا از گناهکاران شفاعت کنم، آن روز آن قدر گناهکاران را شفاعت می کنم، که خدا به من گوید: «ای محمّد ! آیا راضی و خشنود شدی؟»، من در جواب او می گویم: «آری، راضی شدم، راضی شدم».

وقتی محمّدبن حنفیه این سخن را شنید، فهمید که منظور از این آیه چه می باشد، این آیه از مقام شفاعت پیامبر در روز قیامت سخن می گوید. در آیه ۷۹ سوره «اِسرا» از مقام شفاعت پیامبر به «مقام محمود» تعبیر شده است.

* * *

روز قیامت فرا می رسد و همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده اند، همگان را ترس و اضطراب فرا گرفته، مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کس با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟ آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟

مردم به سوی آدم(علیه السلام) می روند تا برای آن ها شفاعت کند امّا آدم(علیه السلام)نمی پذیرد، نزد نوح(علیه السلام)می روند، او آن ها را به پیامبران بعد خود راهنمایی می کند.

سرانجام نزد عیسی(علیه السلام)می روند، از او می خواهند آن ها را شفاعت کند، عیسی(علیه السلام)به آنان می گوید: «نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)بروید، او برای همه شفاعت می کند».

مردم نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) می روند و از او طلب شفاعت می کنند، محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان می گوید: «همراه من بیایید !».

از دور بهشت هویدا و آشکار است، درهای بهشت بسته است، محمّد(صلی الله علیه وآله)مقابل درِ رحمت سر به سجده می گذارد، زمانی می گذرد، صدایی به گوش همه می رسد: «ای محمّد ! من خدای تو هستم، سرت را از سجده بردار و هر کس را می خواهی شفاعت کن که من امروز شفاعت تو را می پذیرم».

آری، در روز قیامت، همه به شفاعت محمّد(صلی الله علیه وآله) نیاز دارند، محمّد(صلی الله علیه وآله) از کسانی شفاعت می کند که پس از او، راه ولایت را پیمودند و از جانشینان معصوم او پیروی کردند. شفاعت محمّد(صلی الله علیه وآله)مخصوص شیعیان اهل بیت(علیهم السلام)اوست. هر کس که دل در گرو محبّت اهل بیت(علیهم السلام)نداشته باشد، از شفاعت او بهره ای نخواهد برد.(۶۴)

* * *

ضُحی: آیه ۶ – ۸

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيما فَآَوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸)

در آن پانزده روز که آیه جدیدی بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل نشد، بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «دیدی که خدا تو را به حال خود رها کرد و بر تو خشم گرفت و دیگر قرآن بر تو نازل نمی کند».

این چه سخن باطلی است که آن مردم می گویند؟ تو آن روز که هنوز محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری انتخاب نکرده بودی، او را رها نکردی، اکنون چگونه می شود که او را رها کنی در حالی که او را به پیامبری برگزیده ای؟

اکنون تو برای محمّد(صلی الله علیه وآله) از سه لطف خود سخن می گویی، این لطف ها برای

وقتی است که او هنوز پیامبر نشـده است، محمّـد(صـلی الله علیه وآله)برای تو آن قدر محترم بود که قبل از رسالتش، این گونه او را حمایت کردی.

تو لطف های خود را در سه جمله زیر بیان می کنی:

* جمله اوّل

«ای محمّد ! آیا تو را که یتیم بودی، پناه ندادم؟».

تو هیـچ گاه او را فراموش نکرده ای، او در شـکم مادر بود که پـدرش (عبدالله) از دنیا رفت، محمّد(صـلی الله علیه وآله) هرگز پـدر خـود را ندیـد، او هنـوز کـودک بـود کـه مـادرش (آمنه) از دنیـا رفت، امّـا تـو او را تنهـا نگـذاشتی، محبّت او را در قلب پدربزرگش (عبدالمُطّلب) قرار دادی. محمّد(صلی الله علیه وآله) هشت ساله بود که پدربزرگ او هم از دنیا رفت، تو محبّت او را در دل عمویش (ابوطـالب) قرار دادی، ابوطالب محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را همچون جان خویش دوست می داشت و در همه مراحل زندگی از او حمایت می کرد.

* جمله دوم

«ای محمّد ! آیا تو را که گمشده بودی، راهنمایی نکردم».

وقتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله) نوزاد بود او را به دایه ای به نام حلیمه دادنـد تا به او شـیر بدهد، حلیمه محمّد(صـلی الله علیه وآله)را به قبیله خود در خارج از مکّه برد، بعد از پایان دوران شـیرخوارگی، حلیمه تصـمیم گرفت او را به مکّه بیاورد، در بین راه، محمّـد(صـلی الله علیه وآله)گم شـد و در بیابان ها تنها ماند. این لطف تو بود که او نجات پیدا کرد و نزد حلیمه بازگشت. اگر تو به او لطف نمی کردی، از تشـنگی و گرسـنگی در آن بیابـان هـای داغ از بین می رفت. یـک بار دیگر هم که او تقریباً هفت سال داشت، در کوه های اطراف مکّه، گم شد. هوای گرم مکّه و تشـنگی بیداد می کرد، اگر تو به او لطف نمی کردی، او از بین می رفت.

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) نزد تو احترام ویژه ای داشت و تو در حقّ او این گونه لطف کردی و وقتی او در کودکی راه را گم کرد او را یاری کردی.

* جمله سوم

«ای محمّد ! آیا من تو را که فقیر بودی، بی نیاز نکردم؟».

محمّد(صلی الله علیه وآله) از مال دنیا چیزی نداشت، او به سنّ ۲۵ سالگی رسیده بود، محمّد(صلی الله علیه وآله) با خدیجه(علیها السلام)ازدواج کرد، خدیجه(علیها السلام) همه ثروت خود را در اختیار محمّد(صلی الله علیه وآله) قرار داد. این هم یکی دیگر از لطف های تو بود.

* * *

بار دیگر آیه ۸ را می خوانم، این آیه به خدیجه(علیها السلام) آن همسر باوفای پیامبر اشاره می کند، مناسب می بینم درباره او بیشتر بنویسم:

خدیجه(علیها السلام) زنی زیبا و ثروتمند بود. او در کاروان های تجاری، سرمایه گذاری می کرد و هر سال بیش از هزار سکّه طلا سود نصیب او می شد.(۶۵)

بزرگان مکّه دوست داشتند با او ازدواج کنند، ابوسفیان، ابوجهل و خیلی ها به خواستگاری او آمدند و خدیجه(علیها السلام) به هیچ کدام آن ها روی خوش نشان نداد.(۶۶)

از طرف دیگر، وقت ازدواج محمّد(صلی الله علیه وآله) فرا رسیده بود، امّا او از مال دنیا چیزی نداشت، روزی ابوطالب نزد خدیجه(علیها السلام)رفت و از او خواست تا اجازه بدهد محمّد(صلی الله علیه وآله) برای او کار کند و همراه کاروان تجاری خدیجه(علیها السلام) به شام برود. خدیجه(علیها السلام)این پیشنهاد را پذیرفت. قرار شد محمّد(صلی الله علیه وآله) با سرمایه خدیجه(علیها السلام) به شام برود و تجارت کند و در مقابل دو شتر از خدیجه(علیها السلام)به عنوان مزد بگیرد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) به شام رفت و بازگشت و سود تجارت را به خدیجه(علیها السلام)داد و آن دو شتر را تحویل گرفت. اکنون همه دارایی محمّد(صلی الله علیه وآله) دو شتر است.

ص:۱۵۷

چند روز گذشت و عشق محمّد(صلی الله علیه وآله) در قلب خدیجه(علیها السلام)جای گرفت. سرانجام او راز دل خویش را با خواهرش «هاله» بیان کرد، خدیجه(علیها السلام) خود را منتظر سخنان تندی کرده بود. مثلاً خواهرش به او بگوید: «مگر دیوانه ای که عاشق مردی فقیر شده ای؟». هاله به خوبی حرف خدیجه(علیها السلام)را فهمید و در حقّ او مادری کرد، هاله خواهر بزرگ خدیجه(علیها السلام) بود، مادر آن ها از دنیا رفته بود.

هاله این مطلب را به گوش محمّد(صلی الله علیه وآله) رساند و محمّد(صلی الله علیه وآله)تصمیم گرفت با خدیجه(علیها السلام)ازدواج کند و این مطلب را به عمویش (ابوطالب) گفت. آری محمّد(صلی الله علیه وآله) می دانست هیچ کس به پاکدامنی و نجابت خدیجه(علیها السلام) نمی رسد، خدیجه(علیها السلام)از نسل ابراهیم(علیه السلام) بود، خدیجه(علیها السلام)دختر عموی محمّد(صلی الله علیه وآله) بود، خیلی ها آرزو داشتند جای محمّد(صلی الله علیه وآله) باشند، زیباترین و ثروتمندترین بانوی عرب شیفته او شده بود.

مراسم خواستگاری انجام گرفت و سپس خدیجه(علیها السلام) به عقد محمّد(صلی الله علیه وآله)درآمد، مجلس جشنی برگزار شد. خبر به گوش ابوسفیان رسید، او یکی از خواستگاران خدیجه(علیها السلام) بود و از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد.(۶۷)

بعد از مراسم جشن، ابوطالب از جا برمی خیزد تا به خانه خود برود، محمّد(صلی الله علیه وآله) نیز می خواهد همراه او برود، رسم است که باید داماد خانه ای تهیّه کند و بعد از آن عروس را به خانه خود ببرد; امّا محمّد(صلی الله علیه وآله) که خانه ای ندارد، او از کودکی در خانه عمویش بوده است. باید به او فرصت داد تا خانه ای تهیّه کند و همسر خود را با مراسمی به خانه خود ببرد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای خداحافظی نزد خدیجه(علیها السلام) رفت و خدیجه(علیها السلام)به او گفت:

ـــــ آقای من ! کجا می روی؟

ـــــ به خانه عمویم، ابوطالب.

ـــ مگر نمی دانی که خانه من، خانه توست و من کنیز تو هستم؟ (۶۸)

این چنین بود که محمّد(صلی الله علیه وآله) کنار خدیجه(علیها السلام) ماند و زندگی پر خیر و برکت آن ها آغاز شد.

پانزده سال از زندگی مشترک آنان گذشت و محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری رسید، خدیجه(علیها السلام)اوّلین زنی بود که به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آورد، علی(علیه السلام)اوّلین مرد مسلمان و خدیجه(علیها السلام) اوّلین زن مسلمان بود. خدیجه(علیها السلام)همه ثروت خویش را به پیامبر تقدیم کرد تا در راه اسلام آن را هزینه کند. (رشد اسلام مدیون دو چیز است: ثروت خدیجه(علیها السلام)، شجاعت علی(علیه السلام)).

اگر ثروت خدیجه(علیها السلام) نبود، هرگز محمّد(صلی الله علیه وآله) در راه تبلیغ اسلام، این گونه موفّق نمی شد.

آری، این خدا بود که عشق محمّد(صلی الله علیه وآله) را در قلب خدیجه(علیها السلام)قرار داد و این گونه او را با ثروت خدیجه(علیها السلام) بی نیاز نمود. برای همین است که خدا در آیه ۸ به محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین می گوید: «آیا من تو را که فقیر بودی، بی نیاز نکردم؟».

* * *

ضُحی: آیه ۱۱ – ۹

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

از لطف هایی که به محمّد(صلی الله علیه وآله)نمودی سخن گفتی، اکنون به او چنین می گویی: «ای محمّد ! یتیمان را از خود نرنجان، نیازمندان را دست خالی از خود دور نکن، من به تو نعمت پیامبری دادم و قرآن را بر تو نازل کردم، پس این قرآن را برای مردم بازگو کن !».

روی سخن تو با محمّد(صلی الله علیه وآله)است، امّا دستوری برای همه پیروان اوست،

مسلمان باید مواظب باشد، مبادا دل یتیم را بشکند، او باید همواره به یتیمان رسیدگی کند، مبادا یتیمی در جامعه، احساس کمبود کند.

مسلمان باید به نیازمندان کمک کند و هیچ گاه فقیری را که از او طلب کمک می کند، ناامید نکند.

مسلمان باید نعمت هایی را که تو داده ای، برای دیگران بازگو کند و همه را به مهربانی و لطف تو، امیدوار نماید.

* * *

بار دیگر آیه ۱۱ را می خوانم: «نعمتی را که به تو دادم، برای مردم بازگو کن»، قدری فکر می کنم، پیام این آیه برای من چیست؟

به هر چه فکر کنم و از هر چه سخن بگویم، آن را به سوی خود جذب می کنم. اگر من همواره از بیماری و فقر سخن بگویم، آن را بیشتر به سوی خود جذب می کنم.

افراد زیادی را دیده ام که همواره دم از یأس و ناامیدی می زنند و هر کجا مجال سخن می یابند «منفی ها» را بیان می کنند، آن ها نمی دانند با این کارشان بدی ها را به سوی خود جذب می کنند.

من در دنیای بیرونی، همان نتیجه ای را برداشت می کنم که در دنیای اندیشه خود کاشته ام ! باید تلاش کنم تا در ذهن خود به زیبایی ها بیندیشم و زبان خود را از بیان بدی ها ببندم.

این آیه از من می خواهد: «از نعمت ها، از زیبایی ها، از داشته هایم سخن بگویم»، تکرار کلام زیبا بر ذهن نیمه هشیار من اثر می گذارد، شاید من در ابتدا نتوانم اندیشه خود را مهار کنم که فقط به خوبی ها بیندیشد، امّا کلام و سخن خود را که می توانم در اختیار بگیرم.

ص:۱۶۰

اگر فقط کلام زیبا بگویم، اندیشه من هم زیبا می شود.

به راستی جامعه ما چقدر نیازمند عمل نمودن به این آیه است، اگر مردم ما عادت داشتند درباره نعمت هایی که خدا به آن ها داده است، سخن بگویند آیا دیگر این همه ناامیدی و ناشکری در جامعه ما موج می زد؟

ما عادت کرده ایم از اوّل صبح که از خواب بیدار می شویم به فکر نداشته های خود باشیم و تا شب همین طور بدویم تا شاید به نداشته های خود برسیم.

امّا نمی دانیم که نداشته ها، نامحدود است و هیچ وقت تمام نمی شود و برای همین است که جامعه به اصطلاح اسلامی ما در عطش دنیاطلبی می سوزد. باید همه تصمیم بگیریم از اوّل صبح تا آخر شب فقط درباره نعمت هایی که خدا به ما داده است فکر کنیم و سخن بگوییم.(۶۹)

اگر در خانه همسر مهربانی داریم که به ما عشق میورزد، اگر فرزندان سالمی داریم، اگر بدن سالمی داریم و ... درباره این ها فکر کنیم و سخن بگوییم، در این صورت ما خدا را هم بیشتر دوست خواهیم داشت، زیرا وقتی نعمت های خدا را به یاد آوریم، ناخودآگاه به روح خود این پیام را می دهیم که خدا چقدر در حقّ ما مهربانی کرده است.

* * *

این سوره به پایان رسید، اکنون وقت آن است که پیام این سوره را برای زندگی امروز بیان کنم.

گویا خدا در این سوره با همه انسان های مؤمن، در همه زمان ها و مکان ها چنین سخن می گوید:

ای انسان مؤمن ! تو در این دنیا سختی می کشی، دچار فقر و بیماری و مشکلات می شوی، امّا این سختی ها را نشانه این ندان که من به تو خشم

گرفته ام و تو را رها کرده ام.

نه، من بندگان مؤمن خویش را دوست دارم و مصلحت آنان را بهتر از هر کس دیگر می دانم، من صلاح می بینم یکی را به فقر و دیگری را به بیماری مبتلاـ کنم، من می دانم روح انسان فقط در کوره سختی ها می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها بپردازد. سختی بد نیست، بلکه سبب می شود تا تو از دنیا دل بکنی و بیشتر به یاد من باشی.

اگر سختی ها نباشد دل تو اسیر دنیا می شود، ارزش تو کم و کم تر می شود، سختی ها، دل تو را آسمانی می کند. سختی ها سبب می شود تا استعدادهای نهفته تو شکوفا شود.

ای انسان مؤمن ! بدان که قیامت برای تو بهتر از دنیاست، من در آن روز، تو را در بهشت جاودان جای می دهم و هر چه بخواهی در آنجا برای تو فراهم است.

ای انسان مؤمن ! قدری فکر کن، من در زندگی هرگز تو را رها نکرده ام، همواره نعمت خود را به تو عطا کرده ام، بارها تو را از خطرها و بیماری ها نجات داده ام، تو گناه کردی و من آن را پوشاندم، آبروی تو را در میان بندگانم نریختم، من توبه تو را قبول کردم. تو را به راه راست هدایت کردم، تو را با قرآن آشنا نمودم، من به تو ثروت و دارایی دادم و تو را از فقر نجات دادم.

اکنون از تو می خواهم تا به یتیمان نیکی کنی و هرگز فقیری را ناامید نکنی، از تو می خواهم تا همواره زیبایی ها و نعمت هایی را که به تو داده ام، بیان کنی، از نداشته های خود سخن مگو، از داشته هایت سخن بگو ! کاری کن که همه به سوی من بیایند، چرا نعمت هایی را که به تو داده ام، پنهان می کنی؟ چرا به مردم نمی گویی که من چقدر به تو نعمت داده ام؟

ص:۱۶۲

* * *

من از کدام نعمت تو سخن بگویم؟

اگر من بخواهم نعمت های تو را بشمارم، هرگز نمی توانم آن ها را بشمارم، تو در ریه های من، ۷۵۰ میلیون بادکنک کوچک قرار دادی که همواره از هوا پر و خالی می شوند و اکسیژن را به خون می رسانند، بشر با تمام پیشرفت های خود هنوز نتوانسته است یکی از آن ها را بسازد.

هر سلول بدن من، نعمت بزرگی است که قلم از نوشتن عظمت آن ناتوان است. کدام نعمت تو را می خواهم بشمارم؟

* * *

سوره «ضُحی» به پایان رسید، پس از آن سوره «شرح» می آید.

نمازگزار باید در نماز، بعد از سوره حمد، یک سوره کامل قرآن را بخواند. اگر نمازگزاری در نماز خود، سوره «ضحی» را بخواند، باید حتماً بعد از آن سوره «شرح» را هم بخواند، زیرا این دو سوره، پیوند بسیار عمیقی با هم دارند.

ص:۱۶۳

سوره شَرح

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۴ قرآن می باشد.

«شَرح» به معنای «وسیع کردن» می باشد، پیامبر وقتی سخنان دشمنان را شنید، غمناک شد، خدا سینه او را آن چنان وسیع کرد که دیگر این سخنان هرگز او را ناراحت نمی کرد، در آیه اول به این مطلب اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. نام دیگر این سوره «اِنشراح» می باشد.

شَرح: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

این سوره، ادامه سخنانی است که در سوره «ضُحی» بیان کردی، سخن خویش را با محمّد(صلی الله علیه وآله) ادامه می دهی: «ای محمّد ! آیا من سینه تو را برای تحمّل سختی ها، وسعت نبخشیدم؟ آیا بار سنگین مشکلات را از دوش تو برنداشتم؟ همان بار سنگینی که نزدیک بود تو را از پای درآورد».

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) در راه مبارزه با بُت پرستی با مشکلات زیادی روبرو بود،

کافران او را دیوانه و گمراه و جادوگر می خواندنـد و مسـخره اش می کردنـد، به او سـنگ می زدنـد و بر سـرش خاکستر می ریختند، این ها، دل محمّد(صلی الله علیه وآله) را به درد آورده بود تا آنجا که نزدیک بود از پا درآید.

او را دریادل کردی، سینه او را آن چنان وسیع کردی که دیگر این سخنان هرگز او را ناراحت نمی کرد.

آری، هیـچ طوفـانی نمی تـوانست آرامش اقیـانوس روح او را بر هم بزنـد، دیگر هیـچ مشـکلی نتـوانست او را به زانو درآورد، کارشـکنی های دشـمنان او را ناامید نکرد و با توکّل به یاری تو راه خود را ادامه داد و سرانجام موفّق شد بُت پرستی را در آن سرزمین ریشه کن کند و خانه کعبه را از همه بُت ها پاک گرداند.

* * *

شَرح: آیه ۴

وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ (۴)

«ای محمّد ! آیا نام تو را بلند آوازه نساختم؟».

قبـل از این که محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به پیـامبری مبعـوث شـود، شخصـیّت بـانفوذی در میـان مردم مکّه نبود، وقـتی او به پیامبری مبعوث شد، کم کم مردم به آیین او ایمان آوردند و نام او بلند آوازه شد و به شـهرت رسـید. بعد از مدّتی، مردم قبیله هایی که در اطراف مکّه زندگی می کردند، به مکّه می آمدند و سخنان او را می شنیدند و به او ایمان می آوردند.

این سوره در مکّه نازل شده است، در همان سال هایی که پیامبر در مکّه بود، نام او بلند آوازه شد، پس از مدّتی مردم مدینه از او خواستند تا به شهر آنان هجرت کند. محمّد(صلی الله علیه وآله) به شهر آنان هجرت کرد و روز به روز بر تعداد

مسـلمانان افزوده شد و او در سال هشـتم با لشـکری ده هزار نفری به مکّه آمد و آنجا را فتح کرد. در روزهای آخر عمر پیامبر، هیچ کس به شهرت و قدرت و عظمت او در سرزمین حجاز نبود.

مسلمانان در اذان نماز و در تشهّد نماز چنین می گویند:

أشهدُ انْ لا اله الا الله.

أشهدُ انَّ محمّداً عبدُه و رسولُه.

این دسـتور توست. مسـلمانان باید هر روز در پنج نماز، بعد از بردن نام تو، نام محمّد(صـلی الله علیه وآله)را این گونه بااحترام ببرند.

به راستی که تو، نام پیامبر خود را این گونه بلند آوازه ساختی و این به پاس سختی ها و مشکلاتی بود که او در راه دین اسلام تحمّل نمود.

* * *

شَرح: آیه ۶ - ۵

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)

«ای محمّد ! بدان که پس از تحمّل هر سختی، آسانی است، حتماً چنین است، پس از هر سختی، آسانی است».

این سـخن تو، درس بزرگی برای همه انسان ها می باشـد، تو می دانی که ممکن است سـختی ها به انسان فشار آورد و صبر او را از بین ببرد، برای همین، دو بار این جمله را تکرار می کنی: «پس از تحمّل هر سختی، آسانی است»، گویا می خواهی بر این سخن تأکید زیاد کنی تا انسان در هنگام سختی ها، ناامید نشود.

آری، مشـکلات و سـختی هـا به همین شـکل باقی نمی مانـد، هر کس که مشـکلات را تحمّل کنـد و در برابر طوفان حوادث، ایستادگی نماید، سرانجام

طعم شیرین پیروزی را می چشد.

در سال هایی که محمّد(صلی الله علیه وآله) و پیروان او در مکّه بودند با سختی های زیادی روبرو شدند، امّا پس از مدّتی، مردم مدینه از آنان دعوت کردند و آن ها به مدینه هجرت کردند و روز به روز بر قدرت آنان افزوده شد و سرانجام بر همه بُت پرستان پیروز شدند.

* * *

شَرح: آیه ۸ – ۷

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷) وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

«ای محمّد ! اکنون از تو می خواهم از تلاش و کوشش دست نکشی و وقتی از کار مهمّی فارغ شدی، به کار مهم دیگری بپردازی و با اشتیاق با من راز و نیاز کنی».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران امام صادق(صلی الله علیه وآله) این آیه را برای آن حضرت خواند و از او خواست تا تفسیر این آیه را بیان کند.

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ به او چنین فرمود: «خدا به پیامبر فرمان داد تا مردم را به نماز، زکات، روزه و حجّ فرا خواند و از او خواست که وقتی به این فرمان ها عمل نمود، علی(علیه السلام)را به عنوان خلیفه و جانشین خود به مردم معرّفی کند». (۷۰)

من این سخن امام صادق(علیه السلام) را زمانی بهتر می فهمم که بدانم خدا از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواسته بود تا سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کند، پس از آن، از او خواست تا خویشاوندان خود را به اسلام فرا خواند. محمّد(صلی الله علیه وآله) همه خویشان خود را که بیشتر آنان از بزرگان مکّه بودند، به خانه خود دعوت کرد و با

غـذایی از آنان پـذیرایی نمود و آنان را به اسـلام دعوت کرد. همه سـکوت کردند، محمّد(صـلی الله علیه وآله) سـخن خود را چنیـن ادامه داد: «آیـا در میـان شـما کسـی هست مرا در این راه یـاری کنـد، هر کس که این کـار را کنـد برادر و جانشـین من خواهد بود؟».

فقط علی(علیه السـلام) از جا بلند شد و فرمود: «ای پیامبر ! من شـما را یاری می کنم». پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و هر سه بار فقط علی(علیه السلام) جواب او را داد. اینجا بود که پیامبر فرمود: «بدانید که این جوان، برادر و وصیّ و جانشین من است. از او اطاعت کنید».(۷۱)

آری، در آن شـرایط، این علی(علیه السـلام) بود که دعوت محمّد(صـلی الله علیه وآله) را پذیرفت و در سختی ها و تنهایی ها، یـار او بود. آری، محمّـد(صـلی الله علیه وآله)از همان آغاز کار، برنامه ای دراز مـدّت داشت، او حتّی از همان لحظه، جانشـین خود را (به امر تو) مشخّص نمود، امامت، ادامه راه نبوّت است.

در آیه ۷ این سوره خـدا از محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می خواهد دست از تلاش بر ندارد و وقتی از کار مهمّ دعوت مردم به یکتاپرستی فارغ شد، به کار مهم معرّفی علی(علیه السلام) بپردازد.

این سوره در مکّه نازل شـد، پس از مـدّتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرد، در سال نهم هجری پیامبر با همه مسلمانان برای انجام حجّ به سوی مکّه بازگشت. در آن سال پیامبر حجّ واقعی را برای مردم بیان کرد.

وقتی مراسم حـجّ تمام شـد، دیگر زمان اجرای این فرمان بزرگ بود، پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد، در بین راه به سـرزمین «غـدیر خُمّ» رسـید، آنجـا در حضور همه مسـلمانان، علی(علیه السـلام)را به عنوان خلیفه و جانشـین خود معرّفی کرد و از آنان خواست تا با علی(علیه السلام)بیعت کنند.(۷۲)

سوره تین

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۵ قرآن می باشد.

در زبان عربی «تین» به معنای «انجیر» می باشد، در آیه اوّل، خدا به «تین» سوگند یاد می کند، برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

تین: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُون (۶)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی و او مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند، گروهی از مردم مکّه به او ایمان آوردند، امّا گروه زیادی از بزرگان و ثروتمندان او را دروغگو پنداشتند و به او ایمان نیاوردند.

تو به همه کافران استعداد رشد و کمال را دادی امّا آنان خودشان راه شیطان را برگزیدند، در وجود همه، نور فطرت را قرار دادی و راه تشخیص حقّ و باطل را به آنان عطا کردی، فطرت، بزرگ ترین سرمایه هر انسانی است، تو

این سرمایه را به همه دادی ولی بیشتر انسان ها از آن بهره نمی برند و این سرمایه را تباه می کنند.

اکنون می خواهی این حقیقت را بیان کنی پس چنین می گویی:

* * *

سوگند به تین،

سوگند به زیتون،

سوگند به طور سینا،

سوگند به مکّه که تو انسان را در نیکوترین ساختار آفریدی، به او استعداد زیادی دادی، او شایستگی مقامی بس بزرگ داشت، او گُل سرسبد جهان آفرینش بود، تو به او اختیار دادی و این راز شُکوه انسان بود، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی، امّا انسان با این استعداد فراوان، راه شیطان را برگزید و از پرستش تو دوری کرد و به گناه کفر و بُت پرستی آلوده شد، تو به او مهلت دادی و در عذابش شتاب نکردی، او فکر می کند که بیهوده خلق شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، هرگز چنین نیست، تو این جهان را با هدف آفریدی و بعد از مرگ او را زنده می کنی و به پست ترین طبقه های جهنّم می اندازی و او برای همیشه در آنجا عذاب می شود.

آری، جهنّم همان «اَسفَل السافِلین» است.

آری، انسانی که این همه استعداد کمال دارد، وقتی از این استعداد خود بهره نگیرد، به خود ظلم بزرگی می کند، این ظلم بزرگ، نتیجه ای جز عذاب دردناک ندارد.

البتّه همه انسان ها این گونه نیستند، عدّه ای راه راست را برمی گزینند و به تو و

قرآن تو ایمان می آورند و عمل نیک انجام می دهند، تو در روز قیامت پاداشی تمام نشدنی به آنان می دهی و آنان را در بهشتی جاویدان جای می دهی، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است و تو این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهی. (۷۳)

* * *

در آیات ۱ تا ۴ این سوره، چهار سوگند بیان شده است. اکنون وقت آن است که درباره این چهار سوگند، توضیح بیشتری بدهم. در این سوره ترتیب سوگندها به این صورت است: تین، زیتون، طور سینا، شهر مکّه، امّا من در ابتدا از سوگند به مکّه سخن می گویم:

* سوگند اوّل: شهر مکّه

شهر مکّه یادگار ابراهیم(علیه السلام) بود، خدا از ابراهیم(علیه السلام) خواست تا از فلسطین به مکّه برود و کعبه را بازسازی کند، بُت پرستان مکّه به کعبه احترام می گذاشتند ولی دچار خرافات شده بودند و در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند. آنان شهر مکّه را شهر امن و امان می دانستند و هرگز در آن شهر، دست به شمشیر نمی بردند.

* سوگند دوم: طور سینا

موسی(علیه السلام) در مصر به دنیا آمد و وقتی به سنّ جوانی رسید به مدین (شهری در شام) رفت. موسی(علیه السلام) ده سال در آنجا ماند و سپس تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او در مسیر بازگشت راه را گم کرد و در شب سرد و طوفانی، به جای این که به مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت. او نزدیک رشته کوهی رسید که به آن «طور سینا» می گویند.

موسـی(علیه السـلام) نمی دانست که این گم کردن راه، بهـانه ای برای رسـیدن به این سـرزمین بوده است. او از خـانواده خود خواست تا در آنجا منتظر بمانند تا به سوی آتش برود و کمکی بیاورد.

موسی(علیه السلام) به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعلهور است. اینجا بود که خدا با او سخن گفت و از او خواست تا کفش خود را بیرون آورد زیرا او به سرزمین مقدّسی آمده بود.

* سوگند سوم و چهارم: تین و زیتون

واژه «تین» به معنای انجیر است، زیتون هم که میوه معروفی است و نیاز به توضـیح نـدارد. دو میوه انجیر و زیتون ارزش غـذایی زیادی دارند.

من در اینجا مثالی می زنم:

به این جمله دقّت کنید: «فاصله تهران تا گلاب ۳۰۰ کیلومتر است».

منظور از واژه «گلاب» چیست؟

شهر گلاب.

شهر گلاب کجاست؟ پایتخت گلاب ایران کجاست؟

قمصر.

وقتی من می گویم: «از تهران تا گلاب ۳۰۰ کیلومتر است»، معلوم است که منظورم این است: «از تهران تا قمصـر ۳۰۰ کیلومتر است»، امّا چرا من واژه گلاب را اسـتفاده کردم؟ می خواسـتم شـما را به یاد گلاب خوشـبوی قمصـر بیندازم. این سخن، کنایه بود.

اکنون که این مثـال را متوجّه شدیـد، به بررسـی آیات قرآن می پردازم: قرآن در ابتـدای این سوره می گویـد: «قسم به انجیر و زیتون». برای کشف منظور واقعی

ص:۱۷۲

قرآن باید به زمان نزول قرآن بروم.

این آیه در مکّه نازل شده است، شهر مکّه، شهری بود که در آن هیچ اثری از درخت انجیر و زیتون نبود، کاروان هایی که به شام می رفتند از فلسطین انجیر خشک و روغن زیتون خریداری می کردند و به مکّه می آوردند، در واقع بهترین انجیر و زیتون از فلسطین بود و مردم مکّه از این دو محصول استفاده می کردند.

در آن زمان هر کس در شهر مکّه نام انجیر و زیتون را می شنید به یاد فلسطین می افتاد، زیرا فلسطین، مرکز تولید این دو محصول بود.

خدا در این سوره به این دو میوه سوگند یاد می کند، گویا می خواهد به فلسطین اشاره ای داشته باشد. بیت المقدس و مسجد الأقصی در فلسطین قرار دارد، خدا برکت زیادی به سرزمین فلسطین داده است.

در بیت المقدس، پیامبران زیادی زندگی کرده اند، ابراهیم(علیه السلام)از بابل به آنجا هجرت کرد و مدّت زیادی در آنجا بود، پیامبرانی همچون داوود، زکریا، یحیی، سلیمان و عیسی(علیهم السلام)نیز در آنجا زندگی می کردند.

در آیه اوّل سوره «اِسرا» قرآن به این مطلب اشاره می کند: «محمّد(صلی الله علیه وآله)را از مسجدالحرام به بیت المقدس در فلسطین برد، همان بیت المقدس که اطراف آن را خدا برکت داده بود»، منظور از برکت در اطراف بیت المقدس، هم برکت مادی (درختان میوه) و هم برکت معنوی (حضور پیامبران) می باشد.

وقتی واژه «تین و زیتون» را کنایه از «بیت المقدس» بگیریم، ارتباط زیبایی بین آیات ۱ تا ۳ این سوره ایجاد می شود. قرآن در این سه آیه، به سه مکان مقدّس سوگند یاد کرده است:

۱ – سوگند به بیت المقدس (که انجیر و زیتون از آنجاست)،

۲ – سوگند به طور سینا،

۳ – سوگند به مکّه.

اکنون معلوم شـد که قرآن از کنـایه اسـتفاده کرده است، واژه «انجیر و زیتون» را ذکر کرد امّا منظور او سـرزمین بیت المقـدس است، همان گونه که من در مثال بالا از واژه «گلاب» استفاده کردم و منظورم شهر قمصر بود.(۷۴)

* * *

ابن فضل یکی از یاران امام صادق(علیه السـلام) بود، او شنیده بود که خدا روح انسان ها را ابتدا در عالم مَلَکوت آفرید سپس روح انسان ها را به این دنیایِ خاکی آورد.

او می دانست که عالم ملکوت بسیار بالاتر و برتر از این دنیای خاکی است.

وقتی او این دنیایِ خاکی را با ملکوت مقایسه می کرد، می فهمید که این دنیا همان «اَسفَلَ السافلین» است.

پست ترین جایگاه !

امروزه این دنیای خاکی، پست ترین جایگاه است، روز قیامت هم که فرا برسد، جهنم، پست ترین جایگاه خواهد بود.

ابن فضل با خود فکر کرد و از خود پرسـید: «روح انسان از عالَم ملکوت است، برتر از خاک و این جهان مادّی است، پس چرا خدا این روح را در این جسم مادی قرار داد، چرا انسان را به این دنیای خاکی آورد؟، علّت این کار خدا چه بود؟».

او هر چه فکر کرد به نتیجه ای نرسـید، سرانجام تصمیم گرفت تا نزد امام صادق(علیه السلام) برود و از او سؤال خود را بپرسد. او به خانه آن حضرت رفت و

سؤال خود را پرسید.

امام صادق(علیه السلام) وقتی سؤال او را شنید، به او پاسخی طولانی داد. ابن فضل گمشده خویش را پیدا کرد و دلش آرام شد. او به سرچشمه علم و دانش رسیده بود.

من در اینجا آنچه را از سخن امام صادق(علیه السلام) برداشت کرده ام، بیان می کنم:

خدا روح انسان ها را در ملکوت آفرید، روح انسان ها در آنجا قدرتی عجیب و استعدادی شگرف داشت، خدا می دانست که اگر روح انسان ها در آن ملکوت بماند، دچار غرور می گردد و این غرور باعث می شود تا انسان ها از کمال و سعادت فاصله بگیرند.

چه بسا این روح انسان آن قدر دچار غرور می گردید که ادعای خدایی می کرد و سر از کفر و هلاکت درمی آورد !

آری، در عالم مَلَکوت، هیچ محدودیتی وجود نداشت، هر چه روح انسان می خواست برای او آماده بود، آن دنیا، دنیایی برتر بود و زمینه سختی ها و بلاها در آنجا وجود نداشت.

خدا چنین اراده کرد که انسان را به این دنیایِ مادی بیاورد، دنیایی که در آن، انسان با محدودیت ها و مشکلات روبرو می شود، در این دنیا زمینه پختگی انسان فراهم شد.

در این دنیا، انسان به گرسنگی، تشنگی، فقر و بیماری مبتلا می شود، همه این سختی ها، درمان غرور روح انسان است.

این راز مهمّی است: «این سختی ها، درد نبود، درمانِ روح انسان بود».

هر کس روح او استعداد بیشتری برای کمال دارد، در این دنیا با مشکلات

بیشتری روبرو می شود تا آن دردِ غرور که در وجود اوست، بر طرف بشود.

انسانی که در دنیای ملکوت، پادشاهی می کرد، در این دنیا برای سیر کردن شکم خویش، باید کار کند، زحمت بکشد و...

همه این ها باعث می شود تا غرور او درمان شود.

خدا با حکمت خویش می دانست که تنها راه کمال روح انسان، این است که چند روزی در این دنیا، اسیر باشد.

این گونه بود که انسان در این دنیا که «اَسفَل السافلین» است، گرفتار آمد.

آری، روح با آن عظمت اسیر این دنیای خاکی شد !

خدا پیامبران را برای انسان فرستاد، راه خوب و بد را به او نشان داد، به انسان اختیار داد، عدّه ای راه هدایت را انتخاب کردند و دردِ غرور روح آنان، درمان شد و به رستگاری رسیدند، عدّه ای هم راه کفر را خودشان انتخاب کردند.

انسان که در این دنیا، این مشکلات و سختی ها را دید، بعد از مرگ روح او به زندگی ادامه می دهد، مؤمنان به بهشت می روند، بهشتی که همان عالم مَلَکوت است، در آنجا مؤمنان هر چه اراده کنند، برایشان آماده می شود، امّا هرگز دیگر دچار غرور نمی شوند، زیرا به یاد دارند که در دنیا گرسنگی ها و تشنگی ها کشیدند، کسی که برای سیر کردن شکم خویش، محتاج بود، چگونه ممکن است دیگر ادّعای خدایی بکند !

روح انسان، همه سختی ها و مشکلات دنیا را به یاد دارد !

آن کسی که یک دندان درد او را کلافه می کرد، انسانی که یک سردرد او را از دنیا سیر می کرد، دیگر هرگز ادعای خدایی نمی کند !

روح انسان، درس های خود را به خوبی فرا گرفته است !

غرور او دیگر درمان شده است.

وقتی این روح به بهشت می رود، دیگر آن بیماری را ندارد.

این برنامه ای است که خدا برای سعادت روح انسان قرار داده است. این راز بزرگ زندگی دنیا می باشد.

انسان برای راحتی و آسایش به این دنیا نیامده است ! انسان به اینجا آمده است تا دردِ او درمان شود و بار دیگر به ملکوت بازگردد.(۷۵)

* * *

تین: آیه ۸ – ۷

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸)

محمّد(صلی الله علیه وآله) با بُت پرستان مکّه سخن می گفت و از آنان می خواست تا به قرآن ایمان بیاورند، او به آنان فرمود: «اگر در قرآن شکّی دارید، یک سوره مانند آن بیاورید»، آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت شد و حقّ را شناختند امّا به آن ایمان نیاوردند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان هشدار می داد که از عذاب روز قیامت بترسید، آنان می گفتند: «قیامت دروغی بیش نیست ! آیا وقتی مردیم و تبدیل به مشتی خاک و استخوان شدیم، باز زنده می شویم؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟».

اکنون تو با تک تک کافران چنین سخن می گویی: «بعد از این همه هشدار، چه چیزی شما را وادار می کند که قیامت را تکذیب کنید؟ چرا خود را از سعادت محروم می کنید؟ به چه قدرتی دل بسته اید؟ آیا نمی دانید که من بر همه فرمانروایان، برتری دارم؟ آیا نمی دانید که هر چه من فرمان دهم، همان

خواهد شد، چرا از عذاب من نمی ترسید؟».

آری، روز قیامت که فرا رسد، کافران هیچ یار و یاوری نخواهند داشت، تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنّم ببرند، وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

ص:۱۷۸

سوره عَلَق

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۶ قرآن می باشد.

«عَلَق» به معنای «لخته خون» می باشد، در آیه دوم قرآن چنین می گوید: «انسان از لخته خونی آفریده شده است». وقتی نطفه پدر با تخمک مادر ترکیب می شود، بعد از مدتی به لخته خونی تبدیل می شود، خدا انسانِ به این زیبایی را از یک «خون لخته شده» آفریده است.

عَلَق: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَق (۲) اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ (۳) الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)

این سوره با جمله «إقرَأ بِاسْمِ رَبّکَ الذی خَلَق» آغاز می شود:

«ای محمّد ! به نام من که همه هستی را آفریدم، قرآن بخوان !».

پنج آیه اوّل این سوره، اوّلین آیاتی است که تو بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کردی، باید به تاریخ سفر کنم.

سیزده سال قبل از هجرت محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه.

ص:۱۷۹

آن زمانی که محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه بود و بُت پرستی همه جا را فرا گرفته بود و از نور هدایت اثری نبود... باید به آن زمان برگردم...

* * *

محمّد(صلی الله علیه وآله) در آستانه چهل سالگی است، او هر سال در ماه «رجب» به غار «حرا» می رود، غار حرا بالای کوه بلندی است که در اطراف مکّه است، امسال هم او برنامه خود را اجرا می کند.

او در کتاب طبیعت، چیزهایی را می خواند که هیچ کس به آن توجّه ندارد: ستارگان که همچون چراغ هایی بر آسمان شب می درخشند، سپیده صبح که از دل شب طلوع می کند، مهتاب که همه جا را با نور خود روشن می کند و...

این ها نشانه های قدرت توست که با زبان بی زبانی با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گویند.(۷۶)

خدیجه(علیها السلام) همسر باوفای محمّد(صلی الله علیه وآله) است، او برای محمّد(صلی الله علیه وآله)آب و غذا می برد، از مکّه تا غار حدود ده کیلومتر است. خدیجه(علیها السلام) به عشق دیدن همسرش این راه را طی می کند. او به کوه می رسد تا قلّه بالا می رود و گاهی علی(علیه السلام)هم همراه خدیجه(علیها السلام) می آید، او هم می خواهد محمّد(صلی الله علیه وآله) را ببیند. کوزه آب در دست علی(علیه السلام) است و غذا در دست خدیجه(علیها السلام).(۷۷)

* * *

شب بیست و هفتم ماه رجب است، محمّد(صلی الله علیه وآله) در غار مشغول عبادت است و با خدای خود راز و نیاز می کند.(۷۸)

محمّد(صلی الله علیه وآله) از شکاف غار به بیرون نگاه می کند، امشب از ماه خبری نیست. همه جا غرق تاریکی است. نسیمی میوزد، هوا قدری خنک می شود.

فقط سکوت است و سکوت !

ناگهان در آسمان نوری آشکار می شود، گویی اتّفاق بزرگی در راه است...

آن نور نزدیـک و نزدیـک تر می شود، از میـان آن نور، فرشـته ای که از جنس نور است، ظـاهر می شود. او جبرئیل است و به محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین می گوید:

ـــ ای محمّد بخوان !

ـــ چه بخوانم؟

ـــ نام خدای خود را بخوان !

ـــ نام او را چگونه بخوانم؟

ـــ «به نـام آن خـدایی که همه هسـتی را آفریـد، قرآن را بخوان ! همـان خـدایی که انسـان را از لخته خونی، آفریـد. قرآن را بخـوان و بـدان که خـدای تـو از همه بزرگوارتر است، خـدایِ تو انسـان را علمِ نوشـتن بـا قلم آموخت و به او هر آنچه را نمی دانست، یاد داد».

اینجاست که محمّد(صلی الله علیه وآله) شروع به خواندن قرآن می کند...(۷۹)

* * *

آن نور به سوی آسمان می رود و بار دیگر سکوت و تاریکی همه جا را فرا می گیرد.

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) در وجودِ خود، گرمـایی می یابـد، گویی که آتشـی درونش افروخته باشـند. او سـر به سـجده می گذارد و با خدای خویش سخن می گوید.

اکنون او از جا برمی خیزد، عبای خود را بر دوش می اندازد و به راه می افتد. او کجا می خواهد برود؟

او هر سال تا پایان ماه رجب در این غار می ماند; امّا امشب او دیگر نمی تواند اینجا بماند.

آن صدای آسمانی محمّد(صلی الله علیه وآله) را دگرگون کرده است، او می خواهد نزد

خدیجه(علیها السلام) برود، فقط خدیجه(علیها السلام) است که می تواند در این لحظات به او کمک کند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) از کوه پایین می آید، گویا همه هستی به او سلام می کنند: «سلام بر تو ای رسول خدا».(۸۰)

بار دیگر محمّد(صلی الله علیه وآله) آن فرشته آسمانی را می بیند که با او چنین سخن می گوید: «ای محمّد ! تو پیامبر خدایی و من جبرئیل هستم !».(۸۱)

محمّد(صلی الله علیه وآله) آرام آرام و خسته به سوی خانه می رود، او بزرگ ترین امانت هستی را بر دوش خود می یابد. او برگزیده آسمان است و باید مردم را به سوی نور هدایت کند، مردمی را که در تاریکی و پلیدی ها غرق شده و به عبادت بُت ها رو آورده اند.

* * *

ناگهان صدای درِ خانه به گوش می رسد، در این وقت شب چه کسی درِ خانه خدیجه(علیها السلام)را می کوبد؟

این صدای کوبیدن در برای خدیجه(علیها السلام) آشناست. فقط محمّد(صلی الله علیه وآله) در را این گونه می کوبد. خدیجه(علیها السلام) لبخندی می زند و به سوی در می رود و آن را باز می کند، محمّد(صلی الله علیه وآله) را می بیند که به او سلام می کند و وارد خانه می شود.

چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) این چنین بی رمق است؟ چرا بدنش گرمِ گرم است.

لحظاتی می گذرد، محمّد(صلی الله علیه وآله) به خواب می رود، او بسیار خسته است.

صبح فرا می رسد، صدایِ در خانه به گوش می رسد، خدیجه(علیها السلام) از جا برمی خیزد و در را باز می کند و علی(علیه السلام) را می بیند. علی(علیه السلام) به خدیجه(علیها السلام)می گوید:

ـــ آمده ام تا آب و غذا را به غار «حرا» ببریم.

ـــــ امروز لازم نیست به آنجا برویم.

ـــــ برای چه؟

ـــــ محمّد اینجاست. او دیشب به خانه برگشته است.

وقتی علی(علیه السلام) این را می شنود، خیلی خوشحال می شود. او وارد خانه می شود. محمّد(صلی الله علیه وآله)از بستر برمی خیزد، خدیجه(علیها السلام) و علی(علیه السلام) را کنار خود می بیند، به آن ها سلام می کند و می گوید: «جبرئیل بر من نازل شد و قرآن را برای من خواند. اکنون من پیامبر خدا هستم. بگویید: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله».

علی(علیه السلام) و خدیجه(علیها السلام) این سخن را تکرار می کنند، آری، علی(علیه السلام)اوّلین مرد مسلمان و خدیجه(علیها السلام)اوّلین زن مسلمان است.(۸۲)

خدیجه(علیها السلام) رو به محمّد(صلی الله علیه وآله) می کند و می گوید: «من از خیلی وقت پیش این را می دانستم و منتظر چنین روزی بودم».(۸۳)

* * *

این ۵ آیه، اوّلین آیاتی است که بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل شده است، بسیار مناسب است که درباره آن شرح بیشتری بدهم تا پیام این آیات روشن تر شود.

خدا با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین می گوید:

ای محمّد ! به نام من که همه هستی را آفریدم، قرآن را بخوان ! بسم الله بگو و قرآن را بخوان !

من همان خدایی هستم که انسان را از لخته خونی، آفریدم ! وقتی نطفه پدر در رحم مادر قرار می گیرد، آن نطفه با تخمک مادر، یکی می شود و اوّلین سلول انسان شکل می گیرد، من فرمان می دهم که آن سلول شروع به رشد کند و به سرعت تکثیر شود، آن سلول به لخته خونی ناچیز تبدیل می شود و از آن

لخته خون، انسان را می آفرینم.

ای محمّد ! قرآن را بخوان و بدان که من از همه بزرگوارتر هستم، به بندگان خود لطف بیشمار دارم و در حقّ آنان مهربانی می کنم.

ای محمّد ! من انسان را علم نوشتن با قلم آموختم و به او هر آنچه را نمی دانست، یاد دادم.

* * *

از قلم سخن گفتی !

چه سخن عجیبی !

این قلم چیست که تو در اوّلین آیاتی که بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی از آن سخن می گویی !

از خلقت انسان سخن می گویی و سپس از قلم !

چه رازی در این سخن توست؟ از میان همه نعمت هایی که به انسان داده ای، نعمت قلم را بیان می کنی؟

درست است که در شهر مکّه فقط بیست نفر می توانند بنویسند، بیشتر مردم آن زمان، به سخنرانی اهمیّت می دادند، امّا تو از قلم یاد می کنی، زیرا عظمت آن قلم را به خوبی می دانی.

قلم، سرچشمه پیدایش تمدّن ها می باشد، قلم، ریشه آگاهی بشر است، قلم، پل ارتباط گذشته و آینده بشر است، حتّی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق نوشتار ایجاد شده است.

قلم، رازدار بشر و خزانه دار دانش ها می باشد و تجربه های قرن ها زندگی انسان را جمع کرده است و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

* * *

در شب مبعث که شب ۲۷ رجب (۱۳ سال قبل از هجرت) می باشد، پنج آیه اوّل این سوره بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل شد و سپس تقریباً بعد از ۵۵ شب، شب قدر (شب ۲۳ رمضان همان سال)، همه قرآن بر او نازل گردید.

البتّه وقتی در شب قدر، همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود. آن نازل شدنِ قرآن که جنبه رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی آیات قرآن در مناسبت های مختلف، نازل می شد و پیامبر آن آیات را برای مردم می خواند.

خلاصه مطلب آن که قرآن دو نوع نزول دارد:

ـــ نزول اوّل: نزول مرحله به مرحله

این نزول از شب ۲۷ رجب (شب مبعث) آغاز شد و ۲۳ سال طول کشید و در مناسبت های مختلف، آیات آن نازل می شد، مناسبت ها سبب می شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیّت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

ـــ نزول دوم: نزول یکپارچه

این نزول در شب قدر همان سال (تقریباً ۵۵ شب بعد از شب بعثت) انجام شد و همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، امّا این نزول، مخصوص خودِ پیامبر بود.

* * *

این سؤال، ذهن مرا مشغول کرده است، وقتی من قرآن را باز می کنم، اوّلین سوره ای که در صفحه اوّل قرآن می بینم سوره حمد است، بعد از آن سوره بقره و بعد سوره آل عمران...

اگر این ۵ آیه، اوّلین آیـاتی است که بر پیـامبر نـازل شـده است، پس چرا این ۵ آیه در آخرین قسـمت های قرآن، ذکر شـده است؟

چه کسی پاسخ این سؤال مرا می دهد؟

نزول قرآن با نظم و ترتیب قرآن فرق می کند !

اینجا سخن از نزول قرآن است، اوّلین آیاتی که نازل شد، پنج آیه اوّل سوره «علق» است.

ولی نظم و ترتیب قرآن، چیز دیگری است.

پیامبر دستور داد تا مسلمانان قرآن را حفظ کنند و فرمان داد عدّه ای هم آن را بنویسند، یکی از نویسندگان، علی(علیه السلام) بود. تعـداد نویسـندگان قرآن در آخرین سـال هـای عمر پیـامبر زیـاد شـد و به بیش از ده نفر رسـید. پیـامبر هم نویسـندگان را راهنمایی می کرد و هم بر کارشان نظارت داشت.

جبرئیـل از طرف خـدا فرمـان داشت تا ترتیب سوره ها و ترتیب آیه های قرآن را به پیامبر وحی کنـد. پیامبر هم ترتیب قرآن را برای مردم بیـان می کرد، هر وقـت آیه ای نـازل می شـد، به مردم می گفت که این آیه از کـدام سـوره است و در کجـای آن سوره باید قرار گیرد.

مـدّتی قبـل از وفـات پیـامبر، آخرین آیه قرآن نـازل شـد، پیامبر مکان دقیق آن آیه را برای مردم مشـخّص کرد و نظم و ترتیب قرآن هم تمـام شـد. از طرف دیگر، هر سـال جبرئیل در شب قـدر همه قرآن را بر قلب پیامبر نازل می کرد و در سال آخر عمر پیامبر، خدا دوبار همه قرآن را بر پیامبر عرضه کرد و این نشانه آن بود که مرگ پیامبر نزدیک شده است.(۸۴)

آری، در زمان خود پیامبر به طور بسـیار دقیق، قرآن نوشـته شد و به همین ترتیبی که امروز در دسترس ما می باشد، آماده شد. قرآن از سوره «حمد» آغاز

می شود و با سوره «ناس» به پایان می رسد.

اکنون که این مطلب را دانستم، می توانم از آیه ۱۷ سوره قیامت، معنای دیگری را بفهمم، خدا در آنجا می گوید: «جمع و خواندن قرآن بر عهده من است».

منظور از «جمع قرآن» همان «نظم و ترتیب آن» است.

منظور از «خواندن قرآن» همان نزول قرآن بر قلب پیامبر است.

آری، خدا این دو وظیفه را بر عهده گرفته است، او قرآن را نازل کرده است و خودش آن را حفظ می کند، قرآن برای همیشه باقی می ماند و هیچ وقت در آن تغییری صورت نمی گیرد.(۸۵)

* * *

عَلَق: آیه ۱۹ – ۶

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى (۶) أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنْ بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

تأکید می کنم فقط پنج آیه اوّل این سوره در شب بعثت نازل شده است، پیامبر به مدّت سه سال وظیفه داشت مردم را پنهانی به اسلام دعوت کند، بعد از سه سال، خدا به او فرمان داد تا رسالت خویش را برای همه آشکار نماید و مردم را به صورت عمومی به اسلام فرا خواند.

وقتی دعوت پیـامبر آشـکار شـد، بزرگـان مکّه بـا او دشـمنی کردنـد، آنـان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدنـد. پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود، آنان مردم را از شـنیدن سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) باز می داشتند و با او دشمنی می کردند.

یکی از کسـانی که با محمّـد(صـلی الله علیه وآله)دشـمنی زیادی می نمود، ابوجهل بود، ابوجهل به دوسـتانش چنین گفته بود: «وقتی دیدید که محمّد نماز می خواند به من خبر بدهید تا من وقتی او در سجده است، با پا گردن او را لِه کنم».

روزی، دوسـتانش به او خبر دادنـد که محمّد(صـلی الله علیه وآله) کنار کعبه نماز می خواند، ابوجهل نزدیک محمّد(صـلی الله علیه وآله) رفت و صبر کرد او به سجده برود، آن وقت بود که باعجله به سوی محمّد(صلی الله علیه وآله)رفت تا گردن او را با پای خود بفشارد، همه به او نگاه می کردنـد، او چنـد قدم جلو رفت امّا ناگهان عقب نشـینی کرد و با دسـتش گویا چیزی را از خود دور کرد.

ابوجهل با ترس و وحشت نزد دوستانش بازگشت، دوستانش به او گفتند:

ـــــ ابوجهل ! چه شد؟ چرا این قدر ترسیده ای؟

ـــــ وقتی نزدیک محمّد(صـلی الله علیه وآله) شدم، ناگهان گودال آتشـی میان خود و او دیدم، آتشی که زبانه می کشید و به سوی من می آمد.

این گونه بود که ابوجهل نتوانست مانع نماز خواندن محمّد(صلی الله علیه وآله)شود. اکنون در این آیات درباره ابوجهل سخن می گویی، همان کسی که می خواست محمّد(صلی الله علیه وآله) را از نماز بازدارد.

اکنون تو با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

* * *

ای محمّد ! ابوجهل انسان کافری است، به راستی که هر انسان کافر، وقتی

خود را بی نیـاز ببینـد، طغیـان می کنـد، او خود را از دین و قرآن، بی نیاز می بینـد و ثروت زیادی هم جمع کرده است، همین باعث شده است که او سرکشی کند و حقّ را انکار کند.

ای محمّـد ! من به او مهلت می دهم و در عذاب او شـتاب نمی کنم، امّا او فکر می کند که عذابی در کار نیست، تو برای او از قیامت سـخن گفتی ولی او قیامت را دروغ پنـداشت، امّا او اشـتباه می کنـد، من در روز قیامت او را زنده می کنم، در آن روز، همه انسان ها برای حسابرسی به پیشگاه من می آیند، آن وقت است که من او را به عذاب سختی گرفتار می سازم.

ای محمّـد ! آیا آن کسـی را که تو را از نماز باز می داشت، دیـدی؟ چرا او تو را از نماز باز می داشت؟ چرا با تو دشـمنی می کرد؟ تو بنـده من هستی و برای من نماز می خوانـدی، تو بر راه هدایت هستی و مردم را به پرهیزکاری فرمان می دهی، چرا او با تو دشمنی می کرد؟ آیا او را دیدی که تو را دروغگو شمرد و از پذیرفتن حق، روی گرداند؟

آیا او خیال می کند که من او را نمی بینم و از کارهای او باخبر نیستم؟

هرگز چنین نیست، من همه اعمـال او را می بینم، این قـانون من است، من در عـذاب کافران شـتاب نمی کنم، به او فرصت می دهم، امّـا اگر او از این کـار خود دست برنـدارد، فرمان می دهم تا در روز قیامت فرشـتگان او را به سوی جهنّم ببرنـد و سـپس موی جلوی سر او را بگیرند و او را بلند کنند و در جهنّم اندازند.

ای محمّد ! آیا می دانی آن کسی را که فرشتگان موی سرش را می گیرند و در آتش می اندازند، کیست؟

او دشمن تو (ابوجهل) است، همان که دروغگوی خطاکار است و به دروغ

به مردم می گویـد: «خـدا به ما فرمان داده است تا بُت ها را بپرستیم». او امروز این سـخن های دروغ را به مردم می گویـد. من هرگز کسی را به عبادت بُت ها فرمان نداده ام. در روز قیامت او را به سختی عذاب می کنم.

ای محمّد ! وقتی او آتش هولناک جهنّم را ببیند، می تواند فریاد برآورد و دوسـتان و یارانش را صدا زند تا او را کمک کنند، من هم مأموران جهنّم را فرا می خوانم. آری، مأموران جهنّم غُلّ و زنجیر به دست و پای او می بندنـد و او را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهند، اینجاست که صدای آه و ناله او بلند می شود و برای خود آرزوی مرگ می کند، امّا در آنجا از مرگ خبری نیست، او برای همیشه در آتش خواهد سوخت.(۸۶)

ای محمّد ! او با تو سخن گفت و از تو خواست تا نماز نخوانی و به عبادت بت ها رو آوری، امّا هرگز از او پیروی نکن و به او توجّه نکن، از تو می خواهم در برابر عظمت من سجده کنی و این گونه به لطف من نزدیک شو !

* * *

سخن تو با محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به پایان می رسـد، درست است که در این سـخن به ابوجهل وعده جهنّم دادی، امّا این سخن فقط برای ابوجهل نیست، هر کس که راه او را بپیماید به جهنّم گرفتار خواهد شد.

آری، در هر زمـان و مکـان، هر کس بـا دین تو دشـمنی کنـد و مؤمنـان را از نماز بازدارد، راه ابوجهل را پیموده است و آتش جهنّم در انتظار اوست.

* * *

در آیه ۱۹، خدا با محمّد(صـلی الله علیه وآله) (و همه مسـلمانان) چنین سـخن می گوید: «سـجده کن و این گونه به لطف من نزدیک شو !».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متنِ عربی این آیه را بشنود،

واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبحانَ الله» بگوید.

اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک گذارم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش، فروتن هستم.

* * *

روزی امام رضا(علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود:

ـــــ آیا می دانی در چه هنگام، انسان به لطف خدا نزدیک تر است؟

ـــــ نه.

ـــــ آیا آخرین آیه سوره «عَلق» را خوانده ای؟

ـــــ آری.

ـــــ وقتی انسان به سجده می رود، در آن حالت او به لطف خدا، بیش از هر وقت دیگر، نزدیک است. خدا در آخرین آیه سوره علق می گوید: «سجده کن و به لطف من نزدیک شو».(۸۷)

آری، انسان در حالت سجده تواضع و فروتنی خود را به نمایش می گذارد و خدا این حالت انسان را بسیار دوست می دارد.

* * *

روزی خدا به موسی(علیه السلام) چنین گفت:

ـــــ ای موسی ! آیا می دانی که چرا من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای هم صحبتیِ خود انتخاب نمودم؟

ـــــ بارخدایا ! پاسخ این سؤال را نمی دانم.

ـــــ ای موسی ! دیدم که تو در مقابل عظمت من به سجده می روی و صورت خود را بر خاک می نهی، پس تو را از همه مردم دنیا متواضع تر یافتم و برای

همین تو را به پیامبری انتخاب نمودم.

اینجا بود که موسی(علیه السلام) به سجده رفت و صورت خود را بر خاک قرار داد، خطاب رسید: «ای موسی ! سر خود را بالا بگیر و این خاک ها که بر صورت داری را بر بدن خود بمال که من این خاک را شفای درد جسم و جان تو قرار داده ام». (۸۸)

چقدر خوب است که وقتی به بیابانی رفتم، مقداری خاک پاک بردارم و آن را به خانه بیاورم و گاهی بر روی آن، سجده کنم، آری، صورتی که در سجده، خاکی شده است، خیلی ارزش پیدا می کند ! وقتی من این گونه به سجده می روم، خاک را بر صورت خود احساس می کنم، به فکر فرو می روم که دیر یا زود، مرگ فرا می رسد و همین صورت را میان قبر بر روی خاک قرار می دهند.

چقدر خوب است گاهی از این زندگی جدا شوم و به بیابان پناه ببرم و بر روی خاک بیابان سجده کنم.

چه کسی می داند که صورتِ خاکی شده، چقدر ارزش دارد؟

من در سجده هستم و بوی خاک به مشامم می رسد و آخرین سفر خود را (که سفر قبر است) به یاد می آورم، دیگر غم و غصّه دنیا را فراموش می کنم و قدری به فکر آخرت می افتم و سعی می کنم برای سفر خود زاد و توشه ای فراهم کنم که سفر بسیار نزدیک است.

سوره قَدر

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۹۷ قرآن می باشد.

یکی از شب های ماه رمضان، شب قدر است، شبی که سرنوشت انسان ها مشخّص می گردد، در این سوره از شب قدر سخن به میان آمده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. نام دیگر این سوره «اِنّا اَنزَلناه» می باشد.

قَدر: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

در سوره قبل که سوره عَلَق بود، از نزول مرحله به مرحله قرآن سخن گفتی، اکنون می خواهی از نزول یکپارچه قرآن سخن بگویی.

سیزده سال قبل از هجرت پیامبر. در شب ۲۷ رجب، شب مبعث، محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی و ۵ آیه اوّل سوره «عَلَق» را بر او نازل نمودی. بیش

ص:۱۹۳

از ۵۰ شب گذشت، ماه رمضان فرا رسیده بود، شب قدر، همه قرآن را یک باره بر قلب محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی، این نزول قرآن، مخصوص خودِ پیامبر بود.

شب قدر چه شبی است؟

شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان.

هیچ کس نمی داند کدام یک از این شب ها، شب قدر است، فقط محمّد(صلی الله علیه وآله)می دانست که آن شب، کدام یک از این شب ها است. آن شب برای او، تجربه ای عجیب بود.

نزول یکپارچه قرآن بر قلب او.

پس از آن شب، نزول مرحله به مرحله قرآن، ادامه پیدا کرد و تو قرآن را در مدّت ۲۳ سال در مناسبت های مختلف بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل می کردی و محمّد(صلی الله علیه وآله)قرآن را برای مسلمانان می خواند و به آنان فرمان می داد آن را حفظ کنند و بنویسند، مناسبت ها سبب می شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر رسوخ کند و قرآن در واقعیّت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود.

هر سال خداوند همه قرآن را بر قلب محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل می کرد، گویا این اتّفاق در شب قدر، روی می داد، در سال آخرِ عمر پیامبر، خدا دوبار همه قرآن را بر پیامبر عرضه کرد و این نشانه آن بود که مرگ پیامبر نزدیک شده است.(۸۹)

اکنون درباره شب قدر چنین سخن می گویی:

* * *

من قرآن را در شب قدر نازل کردم.

و کسی چه می داند که فضیلت و برتری شب قدر چیست؟

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

فرشتگان و روح در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند.

آن شب تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است.

* * *

در این سوره از سه نکته مهم سخن به میان آمده است:

* نکته اوّل

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

معنای این سخن روشن است: عبادتِ شب قدر، بهتر از عبادتِ هزار ماه است.

هزار ماه برابر با ۸۳ سال می باشد. اگر من شب قدر را درک کنم و در آن شب عبادت کنم، به ثواب زیادی رسیده ام و مثل این است که ۸۳ سال عبادت نموده ام.

شب قدر را به این نام، نامیده اند زیرا کسی قدر و عظمت آن را نمی داند، شبی است بسیار با فضیلت. شبی که فرشتگان بزرگ خدا به زمین فرود می آیند. شبی که خدا رحمت و مهربانی خود را برای بندگانش قرار می دهد و گروه زیادی را از عذاب نجات می دهد.

* نکته دوم

در شب قدر، فرشتگان و روح نازل می شوند، منظور از «روح» کیست؟

من می دانم که یکی از نام های جبرئیل، «روح القُدس» است، آیا منظور از «روح» همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدّتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق(علیه السلام)را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است».(۹۰)

پس معلوم می شود که منظور از «روح» در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای

است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

نکته مهم این است: در شب قدر که قرآن به طور یکپارچه بر پیامبر نازل شد، جبرئیل هم نزد پیامبر می آمد. جبرئیل یکی از فرشتگان است. در آن شب، فرشتگان (که یکی از آنان جبرئیل ست) همراه با «روح» نازل می شوند.

* نکته سوم

فرشتگان و «روح» برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند. منظور از این سخن چیست؟

تقدیر چیست؟

خدا برای انسان ها در شب قدر برنامه ریزی می کند، به این برنامه «تقدیر» می گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قَدَر» هم گفته می شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی کند».(۹۱)

آری، شب قدر، شب مشخّص شدن سرنوشت یک ساله همگان می باشد، برای همین مستحب است که آن شب بیدار باشم و قرآن بخوانم و عبادت کنم و با خدا راز و نیاز کنم و از او خوبی ها و زیبایی ها را طلب کنم.

شب قدر، شبِ مشخّص شدن سرنوشت یک ساله من است.

شبِ قدر، شبِ سرنوشت است.

* * *

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قَدَر) چیست؟

اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس

دیگر سرنوشت (قضا و قَدَر) چه معنایی دارد؟

اگر خدا در شب قدر زندگی مرا برنامه ریزی می کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟

باید جواب این سؤال را بیابم...

* * *

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)درباره قضا و قَدَر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

ـــ آیا می خواهی سرنوشت یا قضا و قَدَر را در چند جمله برایت بیان کنم؟

ـــ آری. مولای من !

ـــ وقتی روز قیامت فرا رسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قَدَر یا سرنوشتِ آن ها سؤال نمی کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می کند.

من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می کند: «چرا دروغ گفتی؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».

این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می کند که من انجام داده ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی گوید: «چرا مریض شدی؟ چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قَدَر) برمی گردد.

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می کند، خودش چنین اراده کرده است).

ص:۱۹۷

سخن امام صادق(علیه السلام) را بار دیگر می خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی کند، به قضا و قَدَر برمی گردد و هرچه که به اعمال انسان برمی گردد، از قضا و قَدَر نیست».

در شب قدر هر سال، مشخّص می شود که آیا من تا سال بعد زنده می مانم یا نه؟ مریض می شوم یا نه؟ همه این ها به قضا و قَدَر برمی گردد، امّا این که من در این مدّت، چه کارهایی انجام می دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می شود و جزء قضا و قَدَر نیست !

* * *

تا اینجا فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محدوده اوّل: محدوده عمل.

در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قَدَر.

در این محدوده سرنوشت من جای می گیرد (مدّت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی ها و...).

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی کند.

خدا در روز قیامت فقط و فقط درباره محدوده اوّل از من سؤال می کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه ریزی و تقدیر نمی کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می دهم.

خدا به حکمت خویش، روزیِ عدّه ای را کم و روزیِ عدّه ای را زیاد می کند، عدّه ای در بیماری و سختی هستند و عدّه ای هم در سلامتی. عدّه ای در جوانی

از دنیا می روند و عدّه ای دیگر در پیری.

این ها از قضا و قَدَر است، امّا اعمال من، ربطی به قضا و قَدَر نـدارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شـرایطی که باشم، اختیار دارم و می توانم راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم.(۹۲)

* * *

یـک بـار دیگر سوره قـدر را می خوانم. خـدا در این سوره با انسان ها چنین سـخن می گویـد: «من قرآن را در شب قـدر نازل کردم، کسـی چه می داند که فضـیلت و برتری شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان در آن شب، به اذن من برای تقدیر هر کاری، نازل می شوند. آن شب تا طلوع سپیده، سرشار از سلامتی، برکت و رحمت است».

اکنون می دانم که این سوره از دو اتّفاق مهم در شب قدر سخن می گوید:

۱ - نزول یکپارچه قرآن.

محمّد(صلی الله علیه وآله) ۲۳ سال پیامبر بود، در این ۲۳ سال، هر سال شب قدر که فرا می رسید، خدا قرآن را به قلب پیامبر نـازل می کرد. فرشـتگان نزد محمّـد(صـلی الله علیه وآله)می آمدنـد، جبرئیل قرآن را بر محمّـد(صـلی الله علیه وآله)عرضه می کرد.

۲ - مشخّص شدن سرنوشت

فرشتگان از آسمان نازل می شوند تا سرنوشت انسان ها و تقدیر آنان را رقم بزنند.

امّا یک سؤال؟

این فرشتگان وقتی به زمین می آمدند، به کجا می رفتند؟

آنـان نزد محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می آمدنـد، خـدا چنین مقـامی را به پیـامبر داده بـود و او بایـد تقـدیر و سـرنوشتی را که فرشتگان نوشته اند، تأیید می کرد.

در واقع، فرشتگان برای هر کدام از انسان ها، سرنوشتی مشخّص می کردند و آن را نزد پیامبر می آوردند و پیامبر آن را تأیید می کرد. این فرمانروایی معنوی بود که خدا به پیامبر داده بود. مقامی اختصاصی که خیلی ها از آن بی خبر بودند. این جلوه ای از مقام والای پیامبر بود. آری، درست است که جاهلان مقام محمّد(صلی الله علیه وآله) را نمی شناختند، امّا مقامی که خدا به محمّد(صلی الله علیه وآله) داده بود، بالاتر از تصوّر ذهن جاهلان بود.

* * *

سؤالی به ذهن من می رسد: آیا شب قدر، فقط مخصوص زمان پیامبر بود؟ آیا فرشتگان باز هم نازل می شوند؟

قرآن برای یک زمان و مکان خاص نیست. قرآن برای همه زمان ها و مکان ها می باشد. شب قدر در همه سال ها تا روز قیامت وجود دارد. در شب قدر، فرشتگان نازل می شوند، آنان پرونده های سرنوشت هر انسانی را به زمین می آورند.

فرشتگان به کجا می روند؟ آنان نزد چه کسی می روند؟

چه کسی پاسخ سؤال مرا می دهد؟

* * *

یک روز، عدّه ای از شیعیان نزد امام باقر(علیه السلام) بودند، آن حضرت رو به آنان کرد و فرمود: «ای شیعیان ! با کسانی که با عقیده شما مخالف هستند از سوره قدر سخن بگویید و آنان را به چالش بکشید و بدانید که پیروز می شوید. بدانید سوره قدر، بهترین مدرک و دلیل برای دین شماست... این سوره برای کسانی است که خدا (پس از پیامبر) اطاعت آنان را بر مردم واجب کرده است و به آنان مقام عصمت را عطا نموده است».(۹۳)

آری، در شب قـدر، فرشـتگان به زمین می آیند و نزد امام معصوم می روند و پرونده سـرنوشت یک ساله انسان ها را به او می دهند تا آن را تأیید کند. امروز هم مهدی(علیه السلام) همان کسی است که هر سال در شب قدر فرشتگان نزد او می روند.

سوره قـدر، سوره امامت و ولایت است. راه امامت، ادامه راه توحیـد و نبوّت است. آن مسـلمانی که به امامت اعتقاد ندارد، چه جوابی به این سؤال می دهد: «شب قدر، فرشتگان نزد چه کسی می روند؟». او هیچ جوابی برای این سؤال ندارد.

سوره قدر، سوره مهدی(علیه السلام)است. شب قدر، شب فرمانروایی مهدی(علیه السلام)است.

سوره قدر، حقّ بودن مکتب شیعه را فریاد می زند.

* * *

آیا من فضیلت سوره قدر را می دانم؟

این سـخن پیامبر است: «هر کس سوره قـدر را با صـدای بلنـد بخوانـد، هماننـد کسـی است که در راه دین جهاد می کند، اگر کسـی این سوره را با صدای آهسـته بخواند، همانند کسی است که در راه خدا شهید شده است، هر کس آن را ده بار بخواند، خدا هزار گناه او را می بخشد».(۹۴)

روشن است که این همه ثواب برای کسی که این سوره را می خواند و حقیقت آن را درک نمی کند، نخواهد بود.

این فضیلت ها برای کسی است که سوره قدر را می خواند و با تمام وجود به آن عمل می کند.

این سوره از قرآن، از نبوّت و امامت سـخن می گویـد، کسـی که راه راست را می پیماید و به آموزه های قرآن عمل می کند، هر بار که این سوره را می خواند

خدا این ثواب های بزرگ را به او عطا می کند.

* * *

در پایان تفسیر این سوره، مناسب می بینم خاطره ای را نقل کنم: شانزده سال داشتم، شب قدر بود و به مسجد رفته بودم، همه مشغول خواندن دعا بودند. دوستان همه دعا می خواندند، چه حال و هوایی داشت، مناجات با خدا آن هم در شب قدر !

نگاهم به گوشه مسجد افتاد که استادم با عدّه ای از دوستان دور هم جمع شده بودند و مشغول گفتگو بودند. نزدیک رفتم، دیدم آن ها مشغول بحث های علمی هستند.

تعجّب کردم، آخر امشب شب قدر است، همه مشغول دعا و عبادت هستند، چطور شده است که استاد با جمعی مشغول گفتگوی علمی است، من کنار آن ها نشستم، من شرم داشتم چیزی بپرسم.

در این میان استاد نگاهی به من کرد، او فهمید که من از کارِ امشب آن ها تعجّب کرده ام. او رو به من کرد و گفت: برو کتاب «مَفاتیحُ الجنان» را برای من بیاور !

من سریع رفتم و آن را آوردم و به استاد دادم. او کتاب را باز کرد و صفحه ای را آورد و به من گفت تا آن را بخوانم. در آنجا سخنی از «شیخ صدوق» ذکر شده بود.

من به فکر فرو رفتم، استاد رو به من کرد و گفت:

ـــ آیا شیخ صدوق را می شناسی؟

ـــ آری ! او یکی از بزرگ ترین علمای شیعه در قرن چهارم است.

ـــ آیا می دانی که او بهترین عمل شب قدر را چه می داند؟

ـــــ خیر.

ـــــ شیخ صدوق که خودش بسیاری از اعمال شب قدر را ذکر کرده است، بهترین عمل چنین شبی را گفتگوی علمی می داند.(۹۵)

ـــــ اگر این طور است، پس بهتر است به جمع شما بیایم.

ـــــ اختیار با خودت است.

آن شب چند ساعتی به بحث های علمی (تفسیر قرآن و شرح احادیث اهل بیت(علیهم السلام)) پرداختیم و در راه فهم بهتر دین خدا گام برداشتیم، در ساعت پایانی شب به مناجات با خدا پرداختیم و دعا خواندیم.

آن شب بود که من از این که پیرو مکتب شیعه هستم، احساس غرور کردم، مکتبی که بزرگ ترین دانشمندان آن، بهترین عمل شب قدر را کسب علم و دانش می دانند.

سوره بَیّنه

اشاره

این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۹۸ قرآن می باشد.

«بیّنه» به معنایِ «دلیل روشن» می باشد، در آیه اول چنین می خوانیم: کافران چنین می گفتند: «ما دست از آیین خود برنمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید». چون در این آیه از «دلیل روشن» سخن به میان آمده است، این سوره را به این نام می خوانند.

بَیّنه: آیه ۸ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ (۸)

این سوره در مدینه نازل شده است، محمّد(صلی الله علیه وآله) به فرمان تو به مدینه هجرت کرد، در آن شهر، گروه زیادی از یهودیان زندگی می کردند. در این سوره درباره آنان سخن می گویی.

به راستی یهودیان در مدینه چه می کردند؟ آنان چرا به آنجا آمده بودند؟

آنان قبلاً در شام زندگی می کردند و در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند.

بسیاری از آنان به مدینه آمدند (در آن زمان، شهر مدینه به نام یثرب شناخته می شد) و در آنجا زندگی خود را آغاز کردند. آنان می خواستند اوّلین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان آورند و یاریش کنند.

سال ها گذشت تا این که محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شد و از مکّه به مدینه هجرت نمود، یهودیان به او ایمان نیاوردند، آنان حقّ را شناختند، آنان می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)آخرین پیامبر توست، امّا از پذیرفتن اسلام خودداری کردند.

در اینجا این نکته را هم باید ذکر کنم: محمّد(صلی الله علیه وآله) در مدینه بود و بُت پرستان و بزرگان مکّه به فکر آن بودند که به مدینه حمله کنند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند و دین اسلام را نابود کنند. آری، بُت پرستان مکّه هم حقّ را انکار کردند.

قبل از آن که تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری مبعوث کنی، بُت پرستان می گفتند: «اگر پیامبری از میان ما مبعوث شود به او ایمان می آوریم»، امّا وقتی تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنان فرستادی به او ایمان نیاوردند.

تو انسان ها را با اختیار آفریدی، این قانون توست: تو راه حقّ و باطل را برای آنان آشکار می سازی ولی هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، هر کس باید خودش راهش را انتخاب کند.

یهودیان و بُت پرستان، حقّ را شناختند. خودشان باید راهشان را انتخاب می کردند، گروهی از یهودیان و گروهی از بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند و راه سعادت را برگزیدند، امّا گروه زیادی هم به منافع مادی خود، دل بستند و ثروت و ریاست دنیا را بر ایمان برتری دادند و حقّ را انکار کردند.

آنان در روز قیامت نمی توانند بگویند: «کسی سخن حقّ را برای ما بیان نکرد»، مهم این بود که تو حقّ را با دلیلی روشن برای آنان آشکار کردی و حجّت را بر آنان تمام کردی.

اکنون که این مطلب را دانستم، این آیات را می خوانم:

* * *

کافران به یهودیان و مشرکان چنین می گفتند: «ما دست از آیین خود برنمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید. اگر پیامبری برای ما بیاید که او کتاب آسمانی برای ما بخواند، ما از او پیروی می کنیم، وقتی ما کتابی را که از دروغ و نادرستی پاک باشد و در آن نوشته های باارزش باشد، بشنویم، قطعاً به آن کتاب ایمان می آوریم».

این سخن آنان بود، امّا وقتی تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را با قرآن برای هدایت آنان فرستادی، آنان حقّ را شناختند و عدّه ای به حقّ ایمان آوردند و عدّه ای هم آن

را انکار کردند و این گونه میان آنان اختلاف ایجاد شد.

شایسته بود که همه آنان به قرآن ایمان می آوردنـد، زیرا حقّ برای همه آشـکار شد و دلیل روشن برای آنان آمد، امّا گروهی از پذیرفتن حقّ خودداری کردند.

به راستی چرا آنان به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا اسـلام را قبول نکردند؟ مگر قرآن از آنان چه می خواست؟ مگر محمّد(صـلی الله علیه وآله)آنان را به چه چیزی دعوت کرد که آنان مخالفت کردند؟

قرآن به آنان فرمان می داد که تنها تو را بپرسـتند و از عبادت بُت ها پرهیز کننـد و دین را برای تو خالص کنند و «لا اله الا الله» بگوینـد و به این سـخن ایمان بیاورنـد که خدایی جز تو نیست. قرآن از آنان می خواست تا نماز را برپادارند و زکات بدهند و به نیازمندان کمک کنند.

آری، قرآن از آنان سه اصل: «یکتاپرستی»، «نماز» و «زکات» را طلب می کرد. این همان آیین پایدار و استوار است. همه ادیان آسـمانی مردم را به این سه اصل دعوت می کردند، سـخن همه پیامبران همین بود، پس چرا آنان به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا اسلام را قبول نکردند؟

تو به چیزی نیاز نـداری، اگر آنان را به عبادت خود فرا می خوانی، نیازی به عبادت آنان نـداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند.

تو راه حقّ را برای بندگانت آشـکار می کنی و به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، آنان خیال می کنند که تو در روز قیامت هم به آنان مهلت می دهی، امّا هرگز چنین نیست، در آن روز، آتش جهنّم در انتظار بُت پرسـتان و یهودیانی اسـت که راه کفر را برگزیدنـد و قرآن را انکـار کردنـد. آنـان برای همیشه در جهنّم خواهنـد سـوخت که آنـان بـدترین مردم هستند.

ص:۲۰۷

البتّه کسانی که به تو و قرآن و محمّد(صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، بهترین مردم هستند، در روز قیامت، پاداش آنان با توست، تو آنان را در باغ هایی که نهرهای آب در میان آن ها جاری است جای می دهی و آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است، آنان غرق نعمت های زیبای تو خواهند بود. تو از آنان خشنود هستی و آنان هم از تو راضی هستند، این مقام والا برای کسانی است که در دنیا از تو خشیّت و بیم داشته باشند.

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه آخر چنین می خوانم: «خدا از مؤمنان راضی است و مؤمنان نیز از خدا راضی هستند».

چقدر این سخن دل انگیز و زیباست !

لطف و صفا و آرامش از این سخن می بارد، تو از مؤمنان راضی هستی و آنان نیز از تو راضی اند، این بالاترین نعمت است، آنان از لطف و کرم تو، غرق خوشحالی اند، چه لذّتی از این بالاتر و بهتر !

* نکته دوم

در آخرین جمله این سوره چنین می خوانم: «این مقام والا برای کسی است که در دنیا از خدا خشیّت و بیم داشته باشد».

می خواهم بدانم معنای «خشیّت» چیست؟

در زبان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشیّت»، میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که باید آن را بررسی کنم.

اگر من به جنگل بروم و ناگهان صدای غرّش شیری به گوشم برسد، ترس وجودم را فرا می گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می کند، من سریع فرار می کنم.

ولی وقتی رانندگی می کنم، پلیس را می بینم که در همه جا، رفت و آمد را کنترل می کند. من از پلیس نمی ترسم. فقط حواس خود را جمع می کنم که مبادا مقابل چشمان پلیس تخلّف کنم، اگر پلیس ببیند که با سرعت زیاد رانندگی می کنم مرا جریمه می کند. وقتی پلیس را می بینم بیشتر دقّت می کنم، در واقع من از سرانجام کار خودم می ترسم که نکند جریمه شوم.

در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می گویند امّا برای آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشیّت» می گویند. (۹۶)

پس «خشیّت» به معنای «خوف» نیست !

مؤمن از تو بیم و خشیّت دارد، او مواظب است گناه نکند و از مسیر حقّ خارج نشود. او می داند که اگر گناه کند، خودش گرفتار می شود.

پس من نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من مهربان تری !

من باید از تو بیم و خشیّت داشته باشم، مبادا گناهی کنم که به عذاب گرفتار شوم ! من باید از گناه خود بترسم ! (۹۷)

* * *

وقت آن است که ماجرایی را در اینجا نقل کنم:

بیماری پیامبر شدّت گرفته بود و همه نگران حال او بودند، آخرین روزی بود که پیامبر زنده بود.

فاطمه(علیها السلام) در کنار بستر پیامبر بود، گویا تمام غم های دنیا، مهمان دل او بود،

حال پیامبر لحظه به لحظه بدتر می شد، پیامبر گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد، قطرات اشک از چشم فاطمه(علیها السلام)جاری بود.

پیامبر به هوش آمد، رو به فاطمه(علیها السلام) کرد و فرمود: «دخترم ! شوهرت علی را خبر کن تا نزد من بیاید».

فاطمه(علیها السلام) فرزندش حسن(علیه السلام) را به دنبال علی(علیه السلام) فرستاد، علی(علیه السلام) با عجله خود را کنار بستر پیامبر رساند. پیامبر به او گفت: ای علی ! سرت را پایین بیاور می خواهم سخنی با تو بگویم.

علی(علیه السلام) سر خود را پایین آورد و پیامبر به او چنین فرمود:

ـــ ای علی ! آیا آیه ۷ سوره «بیّنه» را خوانده ای؟ آنجا که خدا می گوید: «کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک انجام دهند، بهترین مردمان هستند».

ـــ ای رسول خدا ! آری این آیه را خوانده ام.

ـــ بدان که منظور قرآن از «بهترین مردمان»، تو و شیعیان تو می باشید. در روز قیامت در حالی که صورت های شما از نور می درخشد محشور می شوید و از آب حوض کوثر سیراب می شوید.(۹۸)

وقتی علی(علیه السلام) این سخن را شنید، بسیار خوشحال شد و لبخند بر چهره اش نشست، این مژده ای بزرگ برای او و شیعیانش بود.

خوشا به حال شیعیان واقعی ! آنان در روز قیامت هیچ اندوه و ترسی نخواهند داشت و روز قیامت، روز سرور و شادمانی آنان خواهد بود.

سوره زلزله

اشاره

این سوره، سوره شماره ۹۹ قرآن می باشد و بر این نکته تأکید می کنم که این سوره «مکیّ» است.

در آیه اوّل از زلزله بزرگی که در آستانه روز قیامت روی می دهد، سخن به میان آمده است، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند. این سوره را با نام «زِلزال» هم می خوانند.

زلزله: آیه ۸ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحى لَهَا (۵) يَوْمَئِذ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شَرًّا يَرَهُ (۸)

بُت پرستان مکّه تصوّر می کردند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نیست، آنان قیامت را دروغ می پنداشتند، آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کردند، می گفتند: «انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود

و همه چیز برای او تمام می شود».

چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و پس از مدّتی می میرند، چه زمانی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

قیامت حقّ است، حسابرسی در آن روز حقّ است، تو به فرشتگان فرمان داده ای تا اعمال و آثارِ اعمال انسان ها را بنویسند و آنان نتیجه اعمال خود را در آن روز می بینند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) هنوز در شهر مکّه است و به مدینه هجرت نکرده است، تو این سوره را بر او نازل می کنی.(۹۹)

این سوره به گوشه ای از حوادثی که در روز قیامت روی می دهد، اشاره می کند:

* * *

هنگامی که زمین با شدیدترین زلزله، به لرزه در آید،

هنگامی که زمین مردگانی که در آن دفن شده اند را بیرون اندازد و همه مردگان سر از خاک بردارند و زنده شوند،

در آن روز، انسان ها از شدّت ترس و وحشت می گویند: «زمین را چه می شود که این گونه می لرزد؟».

در آن روز، زمین از اعمال و کردارهای انسان ها که بر روی آن انجام داده اند، خبر و گواهی می دهد.

زلزله زمین برای چه است؟ این زلزله از روی نافرمانی تو نیست، زمین از تو اطاعت می کند، تو به او فرمان دادی که چنین بلرزد و مردگان را بیرون اندازد و بر اعمال آنان گواهی دهد.

در آن روز، انسان ها به صورت گروه های مختلف به پیشگاه تو می آیند تا حاصل اعمال خود را ببینند.

هر کس به قدر ذرّه ای کار نیک انجام داده باشد، در آن روز، پاداش آن را می بیند.

و هر کس به قدر ذرّه ای کار بد انجام داده باشد، کیفر آن را می بیند.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۴ چنین می خوانم: «در آن روز زمین از خبرهای خود می گوید».

روزی، جمعی از یاران پیامبر از او درباره این آیه سؤال کردند، پیامبر در جواب به آنان فرمود: «در روز قیامت، زمین به همه کارهایی که انسان ها بر روی آن انجام داده اند، خبر می دهد. زمین می گوید که فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد».(۱۰۰)

من می دانم که شهادت زمین و سخن گفتن آن برای قدرت بی اندازه خدا، چیزی نیست، خدا بر هر کاری توانا می باشد و قدرت او نامحدود است.

مناسب است که این سخن علی(علیه السلام) را هم نقل کنم: روزی علی(علیه السلام) به یاران خود فرمود: «وقتی وارد مسجدی می شوید، در قسمت های مختلف آن، نماز بخوانید، زیرا هر قطعه از زمین، در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده است، گواهی می دهد».

در تاریخ آمده است وقتی علی(علیه السلام) بیت المال را بین مسلمانان با عدالت تقسیم می کرد، دو رکعت نماز می خواند و به زمین آنجا چنین می گفت: «ای زمین بیت المال ! در روز قیامت در پیش خدا شهادت بده که من همه آنچه در اینجا بود به عدالت بین مسلمانان تقسیم کردم و هیچ چیز از آن را برای خود نگه نداشتم».(۱۰۱)

* نکته دوم

در آیه ۶ چنین می خوانم: «انسان ها به صورت گروه های مختلف محشور می شوند».

وقتی می توانم این مطلب را بهتر بفهمم که آیه ۷۱ سوره «اِسرا» را بخوانم: وقتی روز قیامت برپا شود همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند، در آن روز خدا هر گروهی را با پیشوایانشان فرا می خواند.

مؤمنان همراه با امام یا پیامبر زمان خود به پیشگاه خدا می آیند و همراه با آنان از روی پل صراط عبور می کنند و به بهشت می روند.

ولی کسانی که در دنیا از رهبران باطل پیروی می کردند، همراه آنان فراخوانده می شوند، فرشتگان آنان را همراه با رهبرانشان به جهنّم می برند، آری، سرانجام کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، چیزی جز آتش سوزان نیست.

* نکته سوم

یک روز، مرد عربی از طرف بیابان به مدینه آمد و نزد پیامبر رفت و به او گفت: «از آنچه خدا به تو آموخته است به من بیاموز».

پیامبر به یکی از یاران خود دستور داد تا قرآن را به او یاد دهد. آن یار پیامبر،

شروع به خواندن سوره «زلزله» کرد، مرد عرب با دقّت به قرآن گوش کرد، وقتی این سوره به پایان رسید، گفت: «همین سوره مرا کفایت می کند». سپس از جای خود بلند شد و به قبیله خود بازگشت.(۱۰۲)

آری، هر کس واقعاً به پیام این سوره ایمان بیاورد، به شاه کلید سعادت دست یافته است.

در حدیث دیگری از پیامبر نقل شده است که آن حضرت فرمود: «سوره زلزله، یک چهارم قرآن است».

آری، هر کس عمل خوبی انجام دهد، پاداش آن را می بیند، هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر آن را می بیند. هر کس این را بداند، یک چهارم آموزه های قرآن را دانسته است.(۱۰۳)

* * *

در روزگار جوانی، شبی مهمان یکی از دوستانم بودم، او به من رو کرد و گفت:

ـــ من دو آیه از قرآن را خوانده ام و نمی دانم کدام را قبول کنم؟

ـــ کدام دو آیه؟

ـــ آیه ۷ سوره زلزله می گوید: «هر کس ذرّه ای گناه کند، کیفر آن را در قیامت می بیند». آیه ۵۳ سوره «زُمر» می گوید: «خدا همه گناهان شما را می بخشد».

ـــ خوب. حالا سؤال شما چیست؟

ـــ اگر من گناهی انجام دهم و بعداً واقعاً توبه کنم و از خدا بخواهم گناه مرا ببخشد، آیا باز هم، نتیجه آن گناه را در روز قیامت خواهم دید؟ اگر من توبه واقعی کنم، ولی باز هم کیفر گناه خود را ببینم، این توبه چه فایده ای دارد؟

آن شب من هم به فکر فرو رفتم. سؤال او، سؤال من هم شد، برای همین

تصمیم گرفتم تا در این زمینه تحقیق و بررسی کنم. بعد از مدّتی به پاسخ رسیدم. پاسخ این بود:

پیام آیه ۵۳ سوره «زُمر» این است: اگر من واقعاً توبه کنم و از گناه فاصله بگیرم، خدا گناه مرا می بخشد.

باید آیات ۷ و ۸ سوره زلزله را باز هم بخوانم، اشکال در این بود که من فقط به آیه ۸ توجّه کردم.

این دو آیه را می خوانم: «هر کس به قدر ذرّه ای کار نیک انجام داده باشد، پاداش آن را می بیند و هر کس به قدر ذرّه ای کار بد انجام داده باشد، کیفر آن را می بیند».

سؤال: آیا توبه من، کار خوبی نبود؟

من گناه کردم، بعد از آن توبه کردم، در روز قیامت من، نتیجه توبه خود را می بینم، توبه یکی از بهترین و باارزش ترین کارهای خوب است.

توبه، نتیجه ای باارزش دارد.

نتیجه توبه چیست؟

همان بخشش و مهربانی خدا !

در روز قیامت، من نتیجه گناه خود را می بینم، امّا نتیجه توبه خود را هم می بینم، نتیجه توبه واقعی، هزاران هزار برابرِ نتیجه گناه است، توبه واقعی می تواند مرا از آتش جهنّم نجات دهد.

در واقع، در روز قیامت مجموعه کارهای خوب من با مجموعه کارهای بد من حساب می شود، اگر کارهای خوب من بیشتر از کارهای بدم باشد، اهل بهشت هستم. در آن وقت معلوم می شود که ارزش توبه واقعی، بسیار زیاد است. حاصل یک توبه واقعی چیزی جز بهشت نیست. این وعده خداست

که در آیه ۵۳ سوره «زُمر» از آن سخن گفته است: «ای کسانی که بر خود ظلم کردید و راه شیطان را پیمودید ! از رحمت من ناامید نشوید، من همه گناهان شما را می بخشم، من بخشنده و مهربان هستم». اکنون که جواب سؤال خود را یافتم به راحتی می توانم بفهمم که وقتی کسی یک عمر کار خوب انجام دهد، امّا سرانجام راه کفر را برگزیند، در روز قیامت چه حالی خواهد داشت. درست است که او کارهای خوب زیادی انجام داده است، امّا وقتی کارهای خوب او را با کفر او می سنجند، معلوم می شود که نتیجه کفر آن قدر بزرگ است که همه کارهای خوبش بی فایده است و نمی تواند او را از عذاب نجات دهد، او در آن روز می فهمد که همه کارهای خوب او از بین رفته است.

ص:۲۱۷

سوره عادیات

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۰ قرآن می باشد.

«عادیات» به معنای شترهایی است که با عجله و نفس زنان می رونـد. در آیه اول قرآن به شترهای کسانی که به سـفر حـجّ می رفتند و این مراسم را انجام می دادند، سوگند یاد کرده است، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

عادیات: آیه ۱۱ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذ لَخَبِيرٌ (۱۱)

کعبه و مراسم حجّ ، یادگار ابراهیم(علیه السلام) است، مردم مکّه به کعبه احترام زیادی می گذاشتند و مراسم حجّ را به جا می آوردند امّا این مراسم را با خرافات

زیادی آمیخته بودند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، بزرگان مکّه با او دشمنی می کنند و از مردم می خواهند به سخن او گوش نکنند، آنان به مردم می گویند: «محمّد می خواهد ما را از آیین های پدرانمان جدا کند». وقتی مردم این سخن بزرگان مکّه را می شنیدند، فکر می کردند که محمّد(صلی الله علیه وآله) با همه مراسم حجّ مخالف است.

آری، محمّد(صلی الله علیه وآله) با خرافاتی که جاهلان در مراسم حجّ ایجاد کرده بودند مخالف بود، امّا با اصل حجّ موافق بود، حجّ یادگار ابراهیم(علیه السلام)است، چگونه می شود که محمّد(صلی الله علیه وآله) با آن مخالف باشد.

آری، بُت پرستان دور کعبه را پر از بُت کرده بودند و وقتی کعبه را طواف می کردند در مقابل بُت ها سجده می کردند، محمّد(صلی الله علیه وآله) با این خرافات مخالف بود.

اکنون تو این سوره را نازل می کنی، در ۵ آیه اوّل آن به سه مرحله مهم حجّ قسم یاد می کنی و این گونه به همه مردم مکّه ثابت می کنی که اسلام هرگز با اصل حجّ مخالف نیست.

در این ۵ آیه به شترهای حاجیان سوگند یاد می کنی و چنین می گویی: «سوگند به شترهایی که با عجله و نفس زنان می روند و سنگ ها از زیر پای آن ها می پرد و به سنگ های دیگر اصابت می کند و جرقّه تولید می کند و آن شترها صبح هنگام، هجوم می آورند و گَرد و غبار بر پا می کنند و در وسط جمعی آشکار می شوند».

وقتی مردم مکّه این ۵ آیه را می شنوند به فکر فرو می روند، آنان با خود می گویند: مراسم حجّ آن قدر قداست دارد که خدا به شترهای حاجیان،

سوگند یاد می کند !

مردم مکّه با حجّ آشنا بودند، امّا من باید بیشتر تحقیق کنم، باید به فضای آن زمان بروم تا این سوگندها را بهتر بفهمم...

* * *

من تحقیق می کنم و به این نتیجه می رسم:

در این سوره به سه مرحله از حجّ سوگند یاد شده است و به نکاتی اشاره شده است که با خرافات آمیخته نشده بود، ابراهیم(علیه السلام) این سه مرحله را در حجّ خود انجام داد. (پیامبر هم وقتی در سال دهم هجری با مسلمانان به حجّ آمد این سه مرحله را انجام داد).

در آن زمان وقتی کسی می خواست حجّ به جا آورد، این سه مرحله را انجام می داد:

مرحله اوّل: رفتن به سرزمین عرفات.

مرحله دوم: رفتن به سرزمین مشعر.

مرحله سوم: رفتن به سرزمین منا.

رفتن به این سه سرزمین بیشتر با شتر انجام می شد، در آن زمان فاصله بین مکّه تا عرفات نزدیک به نصف روز طول می کشید. (امروزه در قسمتی از کوه های مکّه تونل ایجاد کرده اند و با پای پیاده هم می توان این مسیر را طی کرد، امّا در آن زمان، این تونل ها وجود نداشت و آنان مسافت زیادی را دور می زدند تا از مکّه به عرفات می رفتند).

* * *

اکنون وقت آن است که این سه مرحله را توضیح دهم:

* مرحله اوّل: عرفات

حاجی بایـد روز نهم ذی الحجّه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب، در عرفات می ماند. وقتی آفتاب روز نهم، غروب می کرد و شب دهم (شب عیـد قربـان) فرا می رسـید، همه سوار بر شترهای خود می شدنـد تا با عجله به سوی سـرزمین مشـعر بروند. این مرحله دوم اعمال حجّ است.

خـدا به من توفیق داده است تاکنون چهار بار به سـفر حـجّ رفته ام، واقعاً لحظه غروب روز عرفه، لحظه عجیبی است، همه عجله دارنـد ! وقتی به صـحرای عرفات نگاه می کنی می بینی هنوز یک ساعت دیگر تا غروب آفتاب مانـده است، امّا خیلی ها سوار بر ماشین شده اند و آماده اند تا به سمت مشعر بروند ! میلیون ها نفر به خورشید نگاه می کنند و با غروب آن، با عجله به سوی مشعر می روند.

آیه اوّل این سوره چنین می گوید: «سوگند به شترهایی که با عجله و نفس زنان می روند».

* مرحله دوم: مشعر

حاجی باید شب عید قربان را در سرزمین مشعر بماند، این یکی از سنّت های ابراهیم(علیه السلام)است.

مشعر بین عرفات و منا قرار دارد. همه حاجیان در آنجا می مانند.

فاصله عرفات تا مشعر تقریباً شش کیلومتر است و از دل چند رشته کوه عبور می کند، وقتی در تاریکی شب، حاجیان شترسوار با عجله پیش می رفتند سنگ ها از زیر پای شترها

به این طرف و آن طرف، پرتاب می شد و به سنگ های دیگر اصابت می کرد و جرقّه ایجاد می کرد و این جرقّه ها در تاریکی شب در آن زمان، به چشم می آمد.

قرآن در آیه دوم این سوره چنین می گوید: «و سنگ ها از زیر پای شترها می پرد و به سنگ های دیگر اصابت می کند و جرقّه تولید می کند». این اشاره به حرکت حاجیان شترسوار از عرفات به سوی مشعر است.

* مرحله سوم: منا

نزدیک طلوع آفتاب که می شود، همه آماده می شوند تا با بیرون آمدن خورشید به سوی سرزمین منا بروند.

لحظه حرکت از مشعر به منا، لحظه ای عجیب است ! میلیون ها نفر نگاهشان به اوّلین تابش نور خورشید است.

در آیه سوم این سوره چنین می خوانم: «و آن شترها صبح هنگام، هجوم می آورند و گَرد و غبار بر پا می کنند». این اشاره به حاجیان آن روزگار است که با شتر از مشعر به سوی منا می رفتند، چون در آن وقت، هوا روشن شده است، به گَرد و غباری که شترها در فاصله مشعر تا منا ایجاد می کردند، اشاره شده است.

در روز عید قربان، حاجی باید به سرزمین منا برود و در آنجا گوسفند قربانی کند. امّا چرا آنجا را سرزمین منا می گویند؟

منا به معنای آرزوست. وقتی آدم(علیه السلام) به آن سرزمین رسید، جبرئیل به او گفت: «ای آدم ! هر چه می خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین آرزوهای من برآورده می شود.

ابراهیم(علیه السلام) در خواب دید که باید اسماعیل را قربانی کند، او از فرمان خدا اطاعت کرد و پسرش را به این سرزمین آورد تا او را قربانی نماید، خدا برای او گوسفندی فرستاد و ابراهیم(علیه السلام)آن گوسفند را قربانی نمود.

حاجیان روز عید قربان در آن سرزمین باقی می مانند، چه غوغایی در آنجا به پا است !

آیه پنجم به این نکته اشاره می کنـد: «و شترهـا در وسـط جمعی آشـکار می شونـد». جمعیّت زیادی در سـرزمین منا جمع می شونـد، البتّه یکی از نـام های سـرزمین «مِنا» واژه «جمع» می باشـد، برای همین می توان این آیه را این گونه معنا کرد: «و شترها در سرزمین منا آشکار می شوند».

اکنون که این سه مرحله را دانستم، می توانم سوگندهای این سوره را بهتر بفهمم.

این منظور واقعی قرآن در این سوره است: «سوگند به حرکت حاجیان از عرفات به مشـعر، سوگند به حرکت حاجیان از مشـعر به مِنا، سوگند به حضور حاجیان در سرزمین منا».

* * *

مرد عربی دوست داشت تا تفسـیر این سوره را بدانـد، او به مکّه آمده بود، کنار کعبه چشـمش به «ابن عبّاس» افتاد. ابن عبّاس، پسرعموی پیامبر بود و مردم او را به عنوان استاد تفسیر می شناختند.

مرد عرب از ابن عبّاس سؤال کرد:

ــــ خدا در اوّل این سوره به چه سوگند یاد کرده است؟

ــــ خدا در این سوره به اسب های جهادگران سوگند یاد کرده است که شتابان به سوی دشمن می روند.

مرد عرب از ابن عبّاس تشـکّر کرد و به سوی چاه زمزم رفت تا مقـداری آب بنوشـد. در آنجا علی(علیه السـلام) را دیـد، پیش خود فکر کرد که تفسیر این سوره را از علی(علیه السلام) هم سؤال کند. او رو به علی(علیه السلام) کرد و گفت:

ــــ خدا در اوّل این سوره به چه سوگند یاد کرده است؟

ــــ ای مرد عرب ! آیا پیش از این درباره این سوره چیزی شنیده ای؟

ص:۲۲۳

ـــــ آری. من از ابن عبّاس سؤال کردم، به من گفت که خدا به اسب هایی که در راه جهاد، حمله می کنند، سوگند یاد کرده است.

ـــــ ای مرد عرب ! برو و ابن عبّاس را نزد من بیاور.

مرد عرب به سراغ ابن عبّاس آمد، او را نزد علی(علیه السلام) آورد. اینجا بود که علی(علیه السلام)رو به ابن عبّاس کرد و گفت:

ـــــ چرا چنین سخن گفتی؟ چرا درباره چیزی که نمی دانی، سخن می گویی؟

ـــــ مگر منظور این سوگندها، اسب های جهادگران نیستند؟

ـــــ ای ابن عبّاس ! اوّلین جنگ اسلام، جنگ بدر بود، در آن جنگ مسلمانان فقط ۲ اسب داشتند، چرا سوگندهای این سوره را به اسب ها تفسیر کردی؟

ـــــ پس تفسیر این سوگندها چیست؟

ـــــ خدا در این سوره به شترهایی سوگند یاد کرده است که از عرفات به مشعر و از مشعر به منا می روند.

آن روز ابن عبّاس حقیقت را فهمید، به راستی چه کسی می تواند قرآن را بهتر از علی(علیه السلام)تفسیر کند؟

ابن عبّاس سخن علی(علیه السلام) را پذیرفت، با خود پیمان بست که همواره این سوره را، همان گونه تفسیر کند که علی(علیه السلام)بیان کرد.(۱۰۴)

* * *

اکنون که معنای این سوگندها را دانستم، تفسیر این سوره را بیان می کنم:

* * *

سوگند به حرکت حاجیان از عرفات به مشعر،

سوگند به حرکت حاجیان از مشعر به منا،

سوگند به حضور حاجیان در سرزمین منا،

که انسان به نعمت های خدا ناسپاس است.

خدا به او نعمت فراوان می دهد، امّا انسان ناسپاسی می کند و او به این ناسپاسیِ خودش آگاه است.

انسان به مال و ثروت علاقه زیادی دارد.

آیا انسان نمی داند روزی همه برای پاداش و کیفر از قبرها برانگیخته می شوند و سرانجام آنچه در دل های مردم پنهان است، آشکار می شود، به راستی که در آن روز خدا از همه کارهای آنان باخبر است.

* * *

قرآن در این سوره به اعمال حجّ سوگند یاد کرد و بزرگ ترین دشمن سعادت انسان را محبّت به دنیا معرّفی نمود، بیشتر کسانی که قیامت را انکار می کنند، شیفته دنیای زودگذر هستند.

این سوره از روز قیامت سخن گفت تا انسان ها به فکر روز قیامت باشند و از خواب غفلت بیدار شوند، قیامت حقّ است و هیچ شکی در آن نیست، در آن روز خدا همه انسان ها را زنده می کند و آنان حاصل کارهای خود را می بینند.

* * *

وقتی این سوره را خواندم، به فکر فرو رفتم، چه ارتباطی بین آیات اوّل آن با بقیّه آیات آن می تواند باشد؟ در آخر سوره از روز قیامت سخن به میان آمده است، در ابتدای سوره هم از حج.

حجّ و قیامت چه ارتباطی با هم دارند؟

به راستی چرا خدا از ابراهیم(علیه السلام)خواست تا حجّ به جا آورد؟ چرا حجّ در اسلام واجب شده است؟

دنیا مرا به سوی خود می کشد، خیلی زود شیفته زیبایی های آن می شوم و

مرگ را فراموش می کنم. گاهی می شود که تصوّر می کنم همیشه در این دنیا خواهم بود و اصلاً مرگ به سراغم نخواهد آمد. غافل از این که اگر من مرگ را فراموش کنم، مرگ مرا فراموش نمی کند، دیر یا زود باید آماده سفر آخرت شوم.

تو می دانستی که من قیامت را فراموش می کنم، برای همین از من خواسته ای تا یک بار مرگ را تجربه کنم !

لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از همه دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن کردم و لبّیک گفتم، در لباس احرام، نباید نگاه به آینه کنم، نباید عطر بزنم، باید از لذّت های دنیا، چشم بپوشم و فقط به تو توجّه کنم و در سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفرِ زیباست !

حج، نمایشی کوچک از روز قیامت است !

انسان های بیشماری همه با لباس های سفید از هر نژاد و زبان، در یک نقطه جمع می شوند، حرکت این جمعیّت، یادآور روز قیامت است، خصوصاً حرکت آنان در هنگام غروب روز عرفات ! کسی که سفر حجّ را تجربه کرده است، به عمق این سخن من پی می برد.

ص:۲۲۶

سوره قارعه

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۱ قرآن می باشد.

«قارعه» به معنای «حادثه کوبنده» می باشد، در آیه اول از روز قیامت به عنوان «حادثه کوبنده» یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

قارعه: آیه ۱۱ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَهُ (۱) مَا الْقَارِعَهُ (۲) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَهُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَه رَاضِيَه (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَهٌ (۹) وَمَا أَدْرَاکَ مَا هِيَهْ (۱۰) نَارٌ حَامِيَهٌ (۱۱)

بُت پرستان مکّه به قیامت باور نداشتند، آنان خیال می کردند که بیهوده خلق شده اند و هیچ حساب و کتابی در کار نخواهد بود، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان از برپایی قیامت سخن می گفت به سخنان او می خندیدند و آن را دروغ می پنداشتند.

ص:۲۲۷

اکنون بار دیگر از روز قیامت یاد می کنی و با انسان ها چنین سخن می گویی:

* * *

چه حادثه کوبنده ای در پیش است !

آن حادثه کوبنده چیست؟

کسی چه می داند که آن حادثه چیست؟

روزی که مردم از ترس و وحشت همانند پروانه ها به هر سو پراکنده می شوند.

کوه ها مانند پشمی که از هم جدا شده است، خواهند شد.

در آن روز اعمال هر کسی سنجیده می شود، هر کسی که اعمال نیک او بیشتر از گناهانش باشد، او به بهشت می رود و در آنجا راضی و خشنود خواهد بود.

ولی کسی که اعمال نیک او کمتر از گناهانش باشد، جایگاه او «هاویه» خواهد بود.

و کسی چه می داند که «هاویه» کجاست؟

هاویه، آتش جهنّم است، آتشی بسیار سوزان است و هرگز شعله آن، کم نمی شود.

* * *

در این سوره از روز قیامت با عنوان «کوبنده» یاد شده است، در آن روز، زلزله ای بزرگ روی می دهد و هر آنچه روی زمین است، نابود می شود، همه ساختمان هایی که بشر ساخته است، همه با خاک یکسان می شود، گویا خدا با قدرت خویش، همه چیز را می کوبد و نابود می کند، حتّی کوه ها هم متلاشی می شوند و زمین، صاف می شود و در آن هیچ پستی و بلندی به چشم نمی آید.

در آیه ۴ حالت انسان ها در روز قیامت به حالت ملخ ها، تشبیه شده است. به

راستی چه نکته ای در این سخن می تواند باشد؟

پرندگان وقتی به صورت دسته جمعی حرکت می کنند، نظم و ترتیب خاصّی دارند، امّا پروانه ها (و همچنین ملخ ها) در حرکت خود هیچ نظمی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند و به هم برخورد می کنند.

کافران در روز قیامت این گونه خواهند بود، آنان چنان وحشت زده می شوند که بدون هدف به هر سو می دوند، شاید راه نجاتی بیابند.

* * *

در آیه ۷ و آیه ۸ از واژه «موازین» سخن به میان آمده است، «موازین» به معنای «میزان ها» می باشد.

به راستی واژه «میزان» به چه معناست؟

خیلی ها در ترجمه این آیه واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته اند.

در یکی از کتب اهل سنّت چنین می خوانم: «در روز قیامت خدا ترازویی را به صحرای قیامت می آورد، این ترازو دو کفّه دارد، هر کفّه آن به اندازه آسمان و زمین است، خدا آن ترازو را بین بهشت و جهنّم قرار می دهد».(۱۰۵)

این عقیده اهل سنّت است.

حقیقت مطلب این است که «میزان» در اینجا به معنای «سنجش» است.

در روز قیامت، اعمال بندگان، سنجیده می شود، این سنجش از روی عدالت است. ترازو، وسیله ای برای سنجش کالا می باشد، وقتی به مغازه می روم، وزن نخود و لوبیا و برنج را با ترازو سنجش می کنند.

یادم نمی رود وقتی برای اوّلین بار این دو کلمه را شنیدم: «میزان الحراره»، من آن روز از این واژه فهمیدم: «ترازوی حرارت». خیلی فکر کردم، بعداً فهمیدم که منظور از «میزان الحراره» همان «دماسنج» می باشد. دماسنج،ترازو

نیست، دو کفّه ندارد، امّا دما را با آن می سنجند.

در زبان عربی برای «سنجش» از واژه «میزان» استفاده می شود، البتّه هر چیزی وسیله سنجش خود را دارد.

در روز قیامت، ترازویی که دو کفّه بزرگ داشته باشد، وجود ندارد، اعمال پیامبران و امامان، ملاک سنجش هستند، اعمال انسان ها با اعمال آنان سنجیده می شود. این معنای سنجش اعمال است.

آری، در روز قیامت، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حقّ انجام می گیرد و به هیچ کس ظلم نمی شود، البتّه خدا به همه چیز آگاه است و نیاز به این سنجش ندارد.

این سنجش از روی جهل و نادانی نیست، هیچ چیز از خدا پنهان نیست و علم او حدّ و اندازه ندارد، خدا می خواهد خود انسان ها از اعمال خود باخبر شوند و خودشان نتیجه اعمال خود را به چشم ببینند.

آری، در آن روز کسانی که اعمال نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می شوند و به بهشت می روند و از نعمت های زیبای آن بهره مند می شوند. امّا کسانی هم که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

سوره تکاثُر

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۲ قرآن می باشد.

«تکاثُر» به معنای «زیاده خواهی» می باشد، در آیه اول به زیاده خواهی انسان ها اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

تکاثُر: آیه ۸ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

تو آسمان ها و زمین را بیهوده نیافریدی، بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گُل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

امّا راه رسیدن به کمال چیست؟

بندگی و اطاعت از تو.

ص:۲۳۱

تو قرآن را فرستادی تا راه و روش بندگی را به انسان ها نشان دهد.

اکنون سؤال مهمّی مطرح می شود: بزرگ ترین مانع سعادت انسان چیست؟

سرگرم شدن به دنیا و غافل شدن از هدف اصلی !

چرا انسان ها به کارهای کوچک سرگرم می شوند، چرا شیفته دنیا می شوند، چرا از یاد تو غافل می شوند؟ چرا با موضوعات بی ارزش، فخر می فروشند؟

دو قبیله در مکّه می خواستند ثابت کنند که قبیله آنان بهتر از قبیله دیگری است، آنان ثروت خود را به رخ یکدیگر کشیدند، امّا ثروت آنان هم اندازه بود، بعد تعداد نفرات خود را شمردند، باز آنان با هم مساوی بودند، سرانجام تصمیم گرفتند به قبرستان بروند و تعداد مرده های خود را بشمارند، قرار شد هر قبیله ای که مردگان او بیشتر باشد، آن قبیله بهتر باشد.

آنان به قبرستان رفتند و قبرها را شمردند، در آن آفتاب گرم مکّه، ساعت ها وقت گذاشتند و قبرها را شمردند.

چقدر خوب بود وقتی آنان به قبرستان رفتند، یاد قیامت می کردند، امّا آنان قیامت را باور نداشتند و می گفتند: «وقتی ما مُردیم، هرگز زنده نمی شویم». آری، محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان از قیامت سخن می گفت، امّا آنان سخن او را دروغ می پنداشتند.

به راستی این چه کاری بود که آنان انجام دادند؟ چرا به کارهای بی ارزش پرداختند؟ چرا مرده پرستی کردند؟ ارزش یک جامعه به تعداد مرده های یک جامعه نیست !

چرا آنان دچار غفلت شدند؟ چرا از هدف اصلی خود باز ماندند؟

تو اکنون با آنان چنین سخن می گویی:

* * *

ای انسان ها ! جاه طلبی، طلب مال و ثروت و فخر فروشی، شما را از یاد من غافل کرد تا آنجا که به قبرستان رفتید و قبرهای مردگان را شمردید و به زیادی آن افتخار کردید.

این جاه طلبی و فخر فروشی، درست نیست، شما به زودی خواهید دانست که این کارها، پوچ و بیهوده است، این پندارهای شما باطل است و به زودی حقیقت را خواهید دانست.

دنیاطلبی، جاه طلبی و فخرفروشی برای شما سودی ندارد، دنیا و آنچه در دنیاست، فانی می شود.

اگر شما بیوفایی دنیا را می دانستید و به آن یقین داشتید، هرگز این گونه دچار غفلت نمی شدید و به سوی دنیاطلبی و فخرفروشی نمی رفتید.

شما از یاد من غافل شدید و قیامت را دروغ پنداشتید، امّا بدانید که همه شما در روز قیامت زنده می شوید و جهنّم را می بینید، شما وارد جهنّم می شوید و به آن یقین پیدا می کنید، وقتی در آتش سوزان آن بسوزید، یقین می کنید که جهنّم حقّ است.

روزی که شعله های آتش بدن های شما را بسوزاند و ناله و فریاد شما بلند شود، به جهنّم یقین پیدا خواهید کرد.

بدانید که در آن روز از نعمت هایی که به شما دادم و شما قدر آن را نشناختید و شکر آن را به جا نیاوردید، از شما سؤال خواهم کرد.

* * *

یک بار دیگر آیه اوّل این سوره را می خوانم: «جاه طلبی، طلب مال و ثروت و فخرفروشی شما را غافل کرد».

به فکر فرو می روم، خدا به من سرمایه بزرگی داده است و از من خواسته

است تا با این سرمایه، تجارت خوبی را انجام دهم.

من باید بهترین بازار و بهترین خریدار را بشناسم و از تجارتی که با ضرر همراه است دوری کنم. باید توشه ای برای سفر ابدی خویش تهیّه کنم زیرا راه بسیار طولانی است !

دقیقه ها که سرمایه زندگی ام هستند، کم و کمتر می شوند، در واقع، عمر من لحظه به لحظه کم می شود. چرا برای خود فکری نمی کنم؟

تا کِی می خواهم در فکر دنیا و آب و خاک باشم؟

ارزش من از همه این ها بالاتر است، باید عمر خود را صرف چیزی کنم که بی نهایت است.

سخن علی(علیه السلام) را می خوانم که چنین فرمود: «آه از توشه کم و راه دور و طولانی !».(۱۰۶)

اگر هدف علی(علیه السلام)، بهشت بود، پس چرا این چنین سخن گفت؟ او که توشه بهشت را داشت.

علی(علیه السلام) می خواست به من بیاموزد که بهشت مقصد نیست، بهشت یک منزل است، راه کمال انسان، بی پایان است و برای همین هر چه توشه بردارم، باز هم کم خواهد بود.

هر چیزی در مقابل این سفر بی پایان، بی ارزش است.

باید متوجّه این راه طولانی شوم که پیش رویم است، باید از آن استعداد بزرگی که دارم، باخبر شوم.

باید کاری کنم که همه لحظات عمرم مفید باشد، خوابیدن، خوردن، رفتن و آمدن من، همه باید حرکت و عبادت باشد. پای من همواره باید پایِ رفتن باشد.

اگر فریاد علی(علیه السلام) را شنیدم دیگر فرصت ندارم بازی کنم، فقط کسانی اسیر جاه طلبی، طلب مال و فخرفروشی می شوند که هدفی آسمانی ندارند.

یادم می آید وقتی کودک بودم به بازی می رفتم و برای توپی کوچک، گریه می کردم !

یادش به خیر !

حسرتِ داشتن یک توپ بر دل داشتم !

وقتی بزرگ تر شدم دیگر به توپ وابستگی نداشتم، زیرا هدفِ والاتری را پیدا کرده بودم و به دنبال آن بودم.

وقتی هدف من تغییر کرد، دیگر توپ برایم جاذبه نداشت.

افسوس که بزرگ شده ام امّا به توپ بزرگ تری مشغول شده ام، این توپ به بزرگی کره زمین است ! خوشا به حال کسانی که اسیر این توپ بزرگ نشده اند، زیرا می دانند که این دنیا سراسر بازیچه است !

من کار بزرگی دارم، باید زاد و توشه برای خود فراهم کنم، سفری به طول ابدیّت در پیش دارم.

سرگرمی و بازی برای کسی است که کاری ندارد، هدف و انگیزه ای ندارد، قرآن مرا به ضیافتی بزرگ و ابدی دعوت کرده است، باید به فکر آنجا باشم. باید راه را نگاه کنم، نگاهی هم به خود بیندازم، برخیزم، باید شب و روز تلاش کنم.

* * *

آخرین آیه این سوره را می خوانم: «روز قیامت، از نعمت ها از شما سؤال خواهد شد».

به این سخن فکر می کنم. به راستی خدا از چه نعمت هایی سؤال خواهد

کرد؟

عدّه ای می گویند خدا در روز قیامت از آبی که می نوشم و از غذایی که می خورم، سؤال خواهد کرد.

اگر کسی دزدی کند، حقّ مردم را غصب کند و پولی به دست آورد و با آن غذایی تهیّه کند، قطعاً در روز قیامت مورد بازخواست قرار می گیرد، امّا اگر من کار کنم و زحمت بکشم و پول حلالی به دست آورم، آیا باز هم خدا در روز قیامت از آنچه نوشیده ام و خورده ام، سؤال می کند؟

مدّتی به دنبال پاسخ این سؤال بودم تا این که ماجرای مهمانی امام صادق(علیه السلام)را خواندم و پاسخ خود را یافتم.

ابوحمزه ثُمالی یکی از شیعیان بود، او چنین نقل می کند: روزی من با گروهی از دوستانم به خانه امام صادق(علیه السلام)رفته بودیم. آن حضرت برای ما که از کوفه به مدینه آمده بودیم، سفره غذایی آوردند، ما بسیار گرسنه بودیم و غذا را خوردیم، غذایی بسیار خوشمزه و لذیذ بود، پس از آن، امام صادق(علیه السلام)دستور دادند تا برای ما خرمای تازه آوردند، خرمایی بسیار عالی که ما نمونه آن را ندیده بودیم.

یکی از دوستان ما آیه آخر سوره «تکاثر» را خواند و به ما گفت: «در روز قیامت، خدا از این غذا و خرما از شما سؤال خواهد نمود».

در این هنگام امام صادق(علیه السلام) به او رو کرد و فرمود:

ــــ خدا کریم تر و بزرگوارتر از این است که به انسان ها از روزیِ خود، غذا دهد و در روز قیامت درباره آن غذا از آنان سؤال کند.

ــــ آقای من ! پس چرا خدا در سوره تکاثر می گوید: «روز قیامت، از نعمت ها از شما سؤال خواهد شد».

ـــــ آن نعمت هایی که خدا درباره آن از شما سؤال می کند نعمت رسالت و امامت است. خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری فرستاد و امامان معصوم را برای هدایت شما قرار داد، در روز قیامت از شما می پرسد آیا قدردان این نعمت ها بودید یا نه؟ (۱۰۷)

وقتی این ماجرا را شنیدم، با خود گفتم: به راستی که باید قرآن را فقط اهل بیت(علیهم السلام) تفسیر کنند، باید فهم قرآن را از اهل بیت(علیهم السلام) فرا گرفت.

چقدر بین خدای شیعه و خدای اهل سنّت، تفاوت است !

اهل سنّت در تفسیرهای خود نوشته اند: «خدا در روز قیامت از آب سرد و گوارایی که انسان می نوشد و از غذایی که می خورد، سؤال می کند».

اگر من کسی را به خانه ام دعوت کنم و او را سر سفره خود بنشانم و بعداً از او درباره آنچه خورده ام سؤال کنم، همه به من اشکال می گیرند و می گویند: این کار خلاف جوانمردی است !

خدا انسان را خلق نمود، همه جهان را برای او آفرید، با قدرت خود به او روزی می دهد، اگر کسی روزیِ حلال تهیّه کند و اسراف هم نکند، خدا از غذایی که خورده است، روز قیامت سؤال نمی کند.

خدایی که امام صادق(علیه السلام) برای من معرّفی کرده است، این گونه است، او بزرگوارتر و کریم تر از همه است.

خدا در روز قیامت از مسلمانان درباره نبوّت و امامت، چنین سؤال خواهد کرد: «آیا از فرمان پیامبر اطاعت کردید؟ آیا از امامان معصوم پیروی نمودید؟».

سوره عَصر

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۱۰۳** قرآن می باشد.

«عَصر» به معنای «روزگار» است، قرآن در آیه اوّل به «روزگار» سوگند یاد کرده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

عَصر: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِی خُسْر (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

تو انسان را به این دنیا آورده ای و در مدّت محدودی در این دنیا زندگی می کند، روز به روز سرمایه او کم می شود، او چه بخواهد، چه نخواهد به سوی مرگ پیش می رود.

ثانیه ها، ساعت ها، روزها، ماه ها و سال ها به سرعت می گذرند، توان و قدرت او کاسته می شود.

هر نفس او یک قدم به سوی مرگ است و این خسران بزرگی است !

اگر انسان این حقیقت را بداند به فکر می افتد تا از این خسران جلوگیری کند، اگر او راه قرآن را بپیماید، سرمایه ای گران بها و ارزشمند را به دست می آورد و به رستگاری جاویدان می رسد.

اکنون می خواهی از این حقیقت سخن بگویی:

* * *

سوگند به روزگاری که سپری می شود که انسان ها در خسران می باشند، مگر کسانی که به تو ایمان بیاورند و عمل نیک انجام دهند و یکدیگر را به طرفداری از حقّ سفارش کنند و یکدیگر را به صبر فراخوانند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اوّل

در ابتدای این سوره خدا به روزگاری که سپری می شود، سوگند یاد می کند، روزگاری که پر از درس ها، عبرت ها و حوادث تکان دهنده است، هر کس تاریخ را بخواند از آن بهره فراوان می برد.

انسان هایی که دل به دنیا بستند و همه وقت و همّت خویش را صرف جمع کردن ثروتِ دنیا نمودند و سرانجام همه آن ثروت ها را گذاشتند و با دست خالی، روانه قبر شدند.

چه بسیار پادشاهانی که برای رسیدن به قدرت، ظلم ها نمودند و به خیال خود، به اوج اقتدار رسیدند، امّا به یک باره از تخت فرمانروایی سرنگون شدند و روانه تاریکی قبر شدند.

ص:۲۳۹

روزگـار، درس پیروزی حقّ را به همه انسان ها نشان می دهـد، درست است که هر کس در راه حقّ باشـد با مشـکلات زیادی روبرو می گردد، امّا سرانجام حقّ پیروز است. این وعده خداست.

قرآن در آیه ۱۰۵ سوره «اَنبیا» درباره سـرانجام روزگار سـخن گفته است، خدا در کتاب های آسمانی از این وعده خود سخن گفته است: «بنـدگان شایسـته من، وارث حکومت زمین خواهنـد شـد». آری، سـرانجام حکومت جهان به دست مؤمنان خواهد افتاد.

در اینجا هم به روزگار سوگنـد یاد می کنی، امام صادق(علیه السـلام) در سـخن خود به این مطلب اشاره می کنـد که خدا در سوره عصر به روزگار ظهور مهدی(علیه السلام)سوگند یاد کرده است.(۱۰۸)

آری، ظهور مهدی(علیه السـلام)، آن وعده بزرگ خداست، سـرانجام او ظهور می کند و در سر تا سر جهان، حکومت عدل و داد را برپا می کند.

* نکته دوم

در این سوره از خسـران انسان ها سـخن به میان آمـده است، ما معمولاً خسـران را به معنای ضـرر می گیریم; امّا در زبان عربی این دو واژه با هم تفاوت دقیقی دارند:

برای بیان این تفاوت مثالی می زنم:

من دو دوست دارم، یکی به نام پرویز دیگری به نام حمید.

یـک روز به دیـدن پرویز می روم. او به من می گویـد: چنـد سالی است ۵۰ میلیون تومـان پول در گاوصـندوق خود برای روز مبادا گذاشته ام.

من به او می گویم: خیلی ضـرر کردی، زیرا اگر این پول را سرمایه گذاری کرده بودی، چند برابر می شد. اگر حوصله سرمایه گذاری نداشتی کافی بود این پول را به بانک ببری تا بانک به جای تو سـرمایه گذاری کند، بعد از پنج سال، دو برابر آن پول را به تو می دادند.

با این سخن پرویز می فهمد که ۵۰ میلیون تومان ضرر کرده و خیلی ناراحت می شود.

بعد به خانه حمید می روم. می بینم که او خیلی ناراحت است، با او سخن می گویم و می پرسم که چه شده است، مگر کشتی هایت غرق شده است؟

او می گوید: یک عمر زحمت کشیدم و ۵۰ میلیون تومان پس انـداز کردم، همسایه ام به من گفت که این پول را بده تا با آن کاسبی کنم و من ۵۰ درصد به تو سود می دهم; امّا همه این ها دروغ بود. الآن او به خارج از کشور فرار کرده است !

معلوم شد که پرویز و حمید هر دو ضرر کرده اند، هر دو ۵۰ میلیون تومان ضرر کرده اند، امّا این کجا و آن کجا !

پرویز ضرر کرده است; امّا اصل سرمایه او باقی است و یک ریال هم از آن کم نشده است.

ولی حمید خسران کرده زیرا نه تنها سود نکرده است، بلکه اصل سرمایه او هم از دستش رفته است.

وقتی کسی تمام سرمایه خود را از دست بدهد به او می گویند خسران کرده است.

ص:۲۴۱

برای همین در این آیه از واژه خسران استفاده شده است.

قرآن می گوید: «همه انسان ها در خسران هستند»، آری کسانی که به دنیا مشغول شدند سرمایه خود را هم از دست دادند، آن ها فکر می کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می کنند سود می کنند، ولی به زودی مرگ سراغشان می آید و باید همه دنیایِ خود را بگذارند و با دست خالی بروند.

آن ها دیگر سرمایه ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و اکنون دیگر هیچ وقتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن ها هیچ توشه ای کسب نکرده اند. آن ها خسران کرده اند.(۱۰۹)

قرآن چقدر دقیق، واژه ها را انتخاب می کند.

من وقتی به بعضی از ترجمه های قرآن مراجعه کردم دیدم این آیه را این گونه ترجمه کرده اند: «انسان ها همواره در ضرر هستند». وقتی ما قرآن را این طوری ترجمه می کنیم نمی توانیم زیبایی های قرآن را برای دیگران بازگو کنیم ! (۱۱۰)

* نکته سوم

انسان هایی که راه قرآن را در پیش نگرفتند، در خسران هستند، آنان سرمایه وجودی خویش را صرف دنیا می کنند و با فرا رسیدن مرگ، دستشان از همه چیز خالی می شود و به عذاب تو گرفتار می شوند.

ولی انسان هایی که راه قرآن را می پیمایند به سعادت و رستگاری می رسند و در این تجارت سود بزرگی می کنند، آنان چند روزی در این دنیا، بندگی تو را می کنند، امّا در مقابل این بندگی چند روزه، به سعادت جاودان می رسند،

برای همیشه در بهشت تو جای می گیرند و این همان رستگاری بزرگ است.

به راستی انسان های رستگار چه ویژگی هایی دارند؟

در این سوره به سه ویژگی آنان اشاره شده است:

۱ – ایمان.

۲ – عمل صالح.

۳ – دعوت به طرفداری از حقّ و دعوت به صبر و استقامت.

ویژگی اوّل و دوم، درباره ارتباط آنان با خداست، آنان هم ایمان دارند و هم عمل صالح و نیک. اثر ایمان در کارهای آنان نمایان است، اگر به خدا و قرآن ایمان آورده اند، به فرمان و دستورات خدا عمل می کنند.

ویژگی سوم، درباره ارتباط آنان با مردم و جامعه است. آری، راه سعادت از ارتباط با خدا و خلق خدا می گذرد.

آنان نسبت به جامعه خود بی تفاوت نیستند، آنان یکدیگر را به حقّ سفارش می کنند، از حقّ دفاع می کنند و دیگران را به پذیرش حقّ دعوت می کنند، در سختی ها و مشکلات به یاری یکدیگر می آیند و همدیگر را به شکیبایی فرا می خوانند.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «منظور از حقّ در این سوره، ولایت است».(۱۱۱)

وقتی من این حدیث را شنیدم به فکر فرو رفتم، مؤمنان واقعی کسانی هستند که راه توحید، نبوّت و امامت را می پیمایند و یکدیگر را بر پایداری در این راه سفارش می کنند.

* * *

اکنون می خواهم دو حدیث امام صادق(علیه السلام) را که قبلاً آورده ام، بار دیگر ذکر کنم: «منظور از عصر در این سوره، عصر ظهور مهدی(علیه السلام) است». «منظور از حقّ در این سوره، ولایت است».

گویا این سوره، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی ها از آن اطّلاع ندارند: عصر غیبت مهدی(علیه السلام)روزگار سختی است، امام زمان از دیده ها پنهان است، امّا مؤمنان به او ایمان دارند.

سوگند به عصرِ ظهور مهدی !

ظهور مهدی(علیه السلام) حقّ است و سرانجام او می آید، همانا همه انسان ها در خسران هستند مگر کسانی که ایمان به مهدی(علیه السلام)دارند و انتظار او را دارند (انتظار ظهور بالاترین عمل صالح است) و به ولایت مهدی(علیه السلام) سفارش می کنند و در سختی های روزگار غیبت، مؤمنان را به صبر توصیه می کنند.

* * *

کسانی که به مهدی(علیه السلام) اعتقاد نداشته باشند، در خسران هستند، خدا شرط قبولی اعمال را قبولی ولایت امامان معصوم(علیهم السلام) قرار داده است، اگر کسی ولایت آنان را نداشته باشد، خدا هیچ عمل او را نمی پذیرد و او در روز قیامت می فهمد که چقدر خسران کرده است.

آری، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت تو را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و هزار حجّ به جا آورد و سپس در کنار کعبه

مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت امامان معصوم را قبول نداشته باشد، هیچ کدام از این اعمال او نفعی به او نمی رساند و او وارد بهشت نخواهد شد.(۱۱۲)

در اسلام، ولایت از نماز و زکات و روزه و حجّ مهم تر است، کسی که به جای امامان معصوم(علیهم السلام)، ستمکاران را به عنوان رهبر خود برگزیند، همه اعمالش در روز قیامت نابود خواهد شد و از آن هیچ بهره ای نخواهد برد.

این حقیقت مهمّی است: «هر کس در راه مهدی(علیه السلام) نباشد، در خسران است».(۱۱۳)

* * *

بارخدایا ! من در عصر غیبت امام خویش زندگی می کنم، تو را سپاس می گویم که مرا با امام خویش آشنا کردی و محبّتش را در قلبم قرار دادی.

هر که برای زندگیِ خویش دلیلی می خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده ام و زندگی می کنم تا سرود مهر مهدی(علیه السلام) را سر دهم و محبّت او را بر دل های مردم، پیوند زنم.

بارخدایا ! من از عشق و محبّت خود به مهدی(علیه السلام) پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه، ثابت قدم بمانم.

سوره هُمَزه

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۴ قرآن می باشد.

در زبان عربی به کسی که چهره در هم می کشد و فقیر را از خود دور می کند، «هُمزه» می گویند. در آیه اوّل قرآن چنین می گوید: «وای بر کسی که وقتی فقیری را می بیند، چهره در هم می کشد و آن فقیر را از خود دور می کند». برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

هُمَزه: آیه ۹ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَه لُمَزَه (۱) الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ (۴) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْحُطَمَهُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ (۶) الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ (۷) إِنَّهَا عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَهٌ (۸) فِی عَمَد مُمَدَّدَه (۹)

محمّد(صلی الله علیه وآله) ثروتمندان مکّه را به اسلام دعوت کرد، آنان شیفته ثروت خود بودند و می دانستند اگر مسلمان شوند باید مقداری از ثروت هایشان را به فقیران و نیازمندان بدهند. قرآن از کمک به نیازمندان سخن گفته بود.

بزرگان مکّه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن ها دوست نداشتند از

ثروت خود به دیگران بدهند، به همین دلیل آنان ایمان نمی آوردند.

آنان همواره فقیران را مسخره می کردند و به آنان می گفتند: «خدا به شما خشم گرفته است که این چنین گرفتار فقر شده اید، امّا خدا ما را دوست داشته است». این زخم زبان ها دل های فقیران را به درد می آورد.

آنان اگر می دیدند فقیری به سویشان می آید، راه خود را کج می کردند و از آن فقیر رو برمی گرداندند، اگر فقیری از آنان کمکی می خواست، عصبانی و خشمناک می شدند و ابرو در هم می کشیدند و او را از خود دور می کردند و با دست او را پس می زدند.

اکنون در این سوره درباره سرنوشتی که در انتظار آن ثروتمندان است، سخن می گویی:

* * *

وای بر ثروتمندی که وقتی فقیری نزد او می آید، چهره در هم می کشد و آن فقیر را از خود دور می کند ! وای بر آن که بر فقیران عیب می گیرد و آنان را مسخره می کند، وای بر آن کسی که ثروت فراوانی جمع می کند و پیوسته ثروت خویش را می شمارد ! (۱۱۴)

او همیشه به حساب و رسیدگی آن سرگرم است. او از این کار لذّت می برد، وقتی به سکّه های طلای خویش نگاه می کند، لذّت می برد و شادی می کند.

او خیال می کند که ثروتش مرگ را از او دور می کند و به او عمر جاودان خواهد بخشید.

هرگز چنین نیست که او می پندارد، ثروت هرگز نمی تواند مرگ را از او دور کند، تو به او چند روزی مهلت می دهی و وقتی مهلت او به پایان رسید، مرگ او یک لحظه هم به عقب نمی افتد، مرگ او را از همه ثروت هایش جدا

می کند.

روز قیامت که فرا رسد، تو او را زنده می کنی و او را در «حُطَمَه» می اندازی !

و کسی چه می داند «حُطَمَه» چیست؟

«حُطَمَه» آتشی بسیار زیاد است که همه چیز را می سوزاند و نابود می کند، همان آتش جهنّم که تو آن را افروخته ای، همان آتشی که به دل ها راه پیدا می کند.

آتش جهنّم، آتشی سرپوشیده است و از هر طرف کافران را محاصره می کند، همه درهای جهنّم بسته است و هیچ راه فراری در آنجا نیست. آتشی مانند ستون های بلند، زبانه کشیده است. کافران برای همیشه در آنجا می سوزند و هرگز نجات پیدا نمی کنند.(۱۱۵)

* * *

وقتی این سوره را خواندم، فهمیدم که دینداری فقط در نماز خواندن و روزه گرفتن نیست، دین داری واقعی این است که به فکر نیازمندان و فقیران هم باشم، با آنان مهربانی کنم و هرگز آنان را مسخره نکنم و از مال خویش به آنان کمک کنم.

حقیقت اسلام، پیوند با تو و خلق توست، راه نجات و سعادت از عبادت تو و کمک به نیازمندان می گذرد، هیچ چیز مانند بخل نمی تواند مانع رستگاری من شود. اگر در جامعه ای سخاوت رواج پیدا کند، بسیاری از اختلافات در آن جامعه ریشه کن می شود.

ص:۲۴۸

سوره فیل

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۵ قرآن می باشد.

یکی از پادشاهان یَمن تصمیم گرفت تا خانه خدا را خراب کند، او با سپاهی همراه با فیل ها به مکّه حمله کرد، ماجرای نابودی آن سپاه در این سوره بیان شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فیل: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

در این سوره می خواهی از عظمت کعبه که در شهر مکّه است سخن بگویی.

کعبه خانه توست.

کعبه، کهن ترین معبد یکتاپرستی و اوّلین عبادتگاه روی زمین است.

من دوست دارم از تاریخ کعبه بیشتر بدانم:

تاریخ کعبه به زمان آدم(علیه السلام) باز می گردد، وقتی آدم(علیه السلام) از بهشت رانده شد، روی

کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد.

آدم(علیه السلام) در بالای این کوه سر به سجده گذاشت، گریه کرد و تو توبه او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به زمینِ کعبه ببرد.

جبرئیل در آنجا کعبه را بنا کرد، آن وقت بود که تو فرمان دادی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند.

آدم(علیه السلام) نیز به طواف پرداخت و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم(علیه السلام)نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی.(۱۱۶)

بیش از دو هزار سال گذشت، زمان ابراهیم(علیه السلام) فرا رسید، ابراهیم(علیه السلام)در فلسطین بود، تو به او مأموریّت دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکّه ببرد و از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند و کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کند. ابراهیم(علیه السلام) با آن مقام والایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید.

اسماعیل قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکّه زندگی می کرد. کم کم در طول تاریخ مردم در اطراف کعبه جمع شدند و در آنجا شهری بنا شد.

نزدیک به ۳۵۰۰ سال گذشت و ماجرای «اصحاب فیل» روی داد.

در آن سال محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه به دنیا آمد. (۵۳ سال قبل از سال اوّل هجری).

«اصحاب فیل» چه کسانی هستند؟

در این سوره درباره آن حادثه بزرگ سخن می گویی. حادثه ای که هلاکت اصحاب فیل را در پی داشت.

اکنون تو با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

* * *

ای محمّد ! آیا ندیدی که من با اصحاب فیل چه کردم؟

آیا نقشه و نیرنگ آنان را بی اثر نکردم؟

من پرندگانی را گروه گروه فرستادم که بر سر آنان، سنگ های کوچکی انداختند. من آنان را همانند کاه، خرد و نابود ساختم.

* * *

اصحاب فیل چه کسانی بودند؟ آنان سپاهیان اَبرهه بودند که همگی نابود شدند.

اَبرهه چه کسی بود؟

او پادشاهی مغرور بود که در سرزمین یمن حکومت می کرد، او در یمن، کلیسای بزرگی ساخت و دوست داشت تا همه مردم برای عبادت به آنجا بیایند. او خبر داشت که مردم سرزمین حجاز به کعبه احترام می گذارند و به زیارت کعبه می روند و آن را یادگار ابراهیم(علیه السلام)می دانند.

اَبرهه افراد زیادی را به میان مردم حجاز فرستاد تا برای کلیسای او تبلیغ کنند و مردم را به سوی آنجا فرا خوانند، او تصمیم داشت تا مردم را از سفر به مکّه و زیارت کعبه باز دارد.

هر سال تاجرانی از قبیله قریش به یمن می رفتند. قبیله قریش، مهم ترین قبیله ای بودند که در مکّه زندگی می کردند و ریاست آن شهر با آنان بود و کلیددار کعبه بودند.

تاجران قریش به یمن رفته بودند، در یک شب، سرما شدید شد، آنان به کلیسای اَبرهه پناه بردند و آتشی روشن کردند تا خود را گرم کنند. صبح آنان فراموش کردند آتش را خاموش کنند و کلیسا را ترک کردند، باد وزید و آتش همه جا را فرا گرفت و کلیسا در آتش سوخت.

وقتی اَبرهه از این ماجرا باخبر شد، فکر کرد که قبیله قریش از روی عمد این کار را کرده اند، پس تصمیم گرفت به مکّه حمله کند و کعبه را ویران نماید.

اَبرهه سپاه بزرگی فراهم ساخت و همراه با فیل های بزرگ به سوی مکّه حرکت کرد. خبر به قریش رسید، آنان در فکر بودند چه کنند، اَبرهه برای آنان پیام فرستاد: «من برای جنگ با شما نیامده ام، من فقط آمده ام کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به شمشیر نبرید، نیازی به ریختن خون شما ندارم».

عبدالمُطّلب پدربزرگ محمّد(صلی الله علیه وآله) بود، او در آن زمان، یکی از بزرگان قریش بود او به فرستاده اَبرهه چنین گفت: «ما توانایی جنگ با سپاه تو را نداریم و کعبه را صاحب آن حفظ می کند».

سپاه اَبرهه به سوی مکّه می آمد، عبدالمُطّلب فرمان داد تا مردم مکّه به کوه های اطراف پناه ببرند، او خودش کنار کعبه آمد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! هر کسی از خانه خود دفاع می کند، تو هم از خانه ات دفاع کن». بعد از آن از کعبه دور شد.

اَبرهه سوار بر فیل بزرگی شده بود و به پیش می آمد، او خوشحال بود که هیچ کس از مردم مکّه به جنگ او نیامده اند و بدون خونریزی می تواند به خواسته خود برسد، سپاه او راه زیادی تا کعبه نداشت که ناگهان هزاران پرنده در آسمان آشکار شدند، آن پرندگان همانند پرستو بودند و هر کدام سه سنگریزه همراه خود داشتند، یکی به منقار و دوتا به انگشتان پا.

سنگریزه هایی که عادی نبودند، در آنان چیزی از اعجاز و قدرت خدا پنهان بود. آن پرندگان سنگریزه ها را بر سر سپاه اَبرهه انداختند، آن سنگریزه ها سر آنان را می شکافت و آنان را می کشت. وحشت عجیبی آنان را فرا گرفت و سپاه پا به فرار گذاشتند، گروه بیشماری از آنان کشته شدند، یکی از آن

سنگریزه ها به اَبرهه اصابت کرد و او به سختی مجروح شد، او را به یمن بازگرداندند و بعد از مدّتی مرگ او فرا رسید.

این گونه بود که خدا اصحاب فیل که بزرگ ترین سپاه آن روزگار بود را با پرندگانی کوچک و سنگریزه هایی نابود کرد.

* * *

سوره «فیل» به پایان رسید، پس از آن سوره «قریش» است.

نکته ای را بایـد در اینجا بنویسم: نمازگزار بایـد در نماز، بعد از سوره حمد، یک سوره کامل قرآن را بخواند. اگر نمازگزاری در نماز خود، سوره فیل را خواند، باید حتماً بعد از آن سوره قریش را هم بخواند، زیرا این دو سوره، پیوند بسیار عمیقی با هم دارند.

سوره قُریش

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۶ قرآن می باشد.

«قُریش» یکی از بزرگ ترین قبیله های عرب بود، خـدا در این سوره به نعمت هایی که خدا به قریش داده بود، اشاره می کند. این سوره را به نام «اِیلاف» هم می خوانند.

قُریش: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِإِيلَافِ قُرَيْش (١) إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (٢) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (٣) الَّذِى أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوع وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْف (۴)

قُریش بزرگ ترین قـبیله شـهر مکّه بـود و ریـاست آن شـهر را به عهـده داشت، آنـان خود را از نسـل ابراهیم(علیه السـلام) می دانستند و همواره به کعبه افتخار می کردند، امّا بُت پرستی را در پیش گرفته بودند و در مقابل بُت ها سجده می کردند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری رسـید، تلاش کرد در ابتدا قریش را به اسلام دعوت کند، زیرا چشم مردم به دهان آنان بود، آنان خواص و برگزیدگان جامعه بودند و اگر آنان ایمان می آوردند، مردم نیز به راحتی ایمان می آوردند.

ص:۲۵۴

اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)موفّق می شد خواص مکّه را به سوی خود جذب کند، راه او بسیار آسان می شد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا از بُت پرستی دست بردارند، امّا آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند. پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی مردم بود، آنان مردم را از شنیدن سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) باز می داشتند و با او دشمنی می کردند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) بارها با آنان چنین سخن گفت: «چرا قطعه سنگ های بی جان را می پرستید؟ مگر این بُت ها چه چیزی را آفریده اند تا شایسته پرستش باشند؟».

افسوس که خواص مکّه با محمّد(صلی الله علیه وآله) دشمنی کردند و بیشتر مردم هم از آنان پیروی کردند، زیرا خیال می کردند که قریش، خیر و صلاح آنان را بهتر می داند.

تو به قریش دو نعمت بزرگ داده بودی، این سوره را نازل می کنی و از آن دو نعمت سخن می گویی تا شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند. این سخن توست:

* * *

من نعمت های فراوانی به قریش داده ام و آنان باید شکر مرا به جا آورند و مرا بپرستند، اگر آنان نعمت های مرا فراموش کردند، پس باید به خاطر الفت آنان به مکّه و الفت آنان به سفر تابستانی و زمستانی، مرا عبادت کنند.

آنان باید به خاطر این دو نعمت، شکر مرا به جا آورند، من صاحب کعبه هستم و آنان را از گرسنگی نجات دادم و از ترس و ناامنی ایمن ساختم.(۱۱۷)

* * *

اکنون وقت آن است که درباره این دو نعمتی که در اینجا ذکر شده است، توضیح بدهم:

* نعمت اوّل

خدا مقدّر کرده بود که آخرین پیامبرش از کنار کعبه ظهور کند، محمّد(صلی الله علیه وآله)اهل مکّه و از قریش بود، برای این که چنین اتّفاقی روی دهد، باید قریش، نسل در نسل در شهر مکّه زندگی می کردند تا زمان تولّد محمّد(صلی الله علیه وآله) فرا رسد.

مکّه، آب و هوای گرمی دارد و هیچ گیاهی در آنجا روییده نمی شود، آن سرزمین سراسر کوه و صخره است. سرزمین بی آب و گرم و کوهستانی !

شاید عدّه ای خیال کنند هر جا کوهستان است، هوا خنک است، امّا همیشه چنین نیست، سرزمین مکّه هم کوهستان است و هم هوای گرم دارد. وقتی من در سال ۱۳۸۲ شمسی به مکّه رفتم، در آنجا درختان متعدّدی دیدم، بعداً فهمیدم که خاک آن درختان را از سرزمین دیگری آورده اند و با امکانات امروزی به آنان آب رسانی می کنند.

چه چیز می توانست باعث شود عدّه ای آنجا را برای زندگی انتخاب کنند؟

علّت آن یک چیز بود: عشق و الفتی که خدا در قلب آن مردم نسبت به کعبه قرار داده بود. آنان کعبه را دوست داشتند و به سرزمین مکّه الفت داشتند. این کار خدا بود.

وقتی اَبرهه تصمیم گرفت کعبه را خراب کند، خدا آن سپاه بزرگ را نابود کرد، این امر سبب شد تا اعتقاد مردم به کعبه بیشتر شود.

درست است که آنان بُت پرست بودند امّا کعبه را هم دوست داشتند. آنان دچار انحرافات زیادی شده بودند و بُت ها را شریک خدا می دانستند امّا به خدا به عنوان صاحبِ کعبه اعتقاد داشتند.

* نعمت دوم

در شـهر مکّه هیـچ درختی نمی رویـد، آنان برای این که بتواننـد در آنجا زندگی کنند تصـمیم گرفتند به تجارت بپردازند، در فصل تابستان که هوا گرم بود به سمت شمال (شام) می رفتند و در زمستان به سمت جنوب (یمن) می رفتند.

خـدا در میان آنان الفت و دوستی ایجاد کرده بود و آنان این سـفرها را مـدیریّت می کردنـد و به سود خوبی دست می یافتند، آنان جنس هایی را از شام می خریدنـد و به یمن می بردنـد، سپس از یمن جنس هایی را می خریدنـد و به شام می بردند. در واقع آنان، پل ارتباطی بین شمال و جنوب جهان آن روز بودند.

در هر سـفر، تعداد زیادی از آنان به شام یا یمن می رفتند و شهر مکّه از مردان خالی می شد، خدا به شهر مکّه امنیّت داده بود، بعد از ماجرای هلاکت سـپاه اَبرهه، هیچ کس جرأت نمی کرد به مکّه حمله کند، قریش بدون آن که ترسی داشته باشند، زنان و فرزندان خود را در مکّه می گذاشتند و با خیالی راحت به این دو سفر تجاری می رفتند. گاهی سفر به شام چند ماه طول می کشید.

* * *

خدا این دو نعمت را به قریش داد، در این سوره این دو نعمت را برای قریش یادآوری می کند، شاید آنان ایمان آورند.

این سوره دو پیام مهم برای همه زمان ها و مکان ها دارد:

پیـام اوّل: برای این که مردم را به یکتاپرستی دعوت کنیم، بهتر است از نعمت هایی که خـدا به آنان داده است، یاد کنیم و این گونه آنان را به فکر واداریم.

پیام دوم: برای تغییر در یک جامعه، باید روی خواص و نخبگان آن جامعه

سرمایه گذاری کرد، زیرا مردم از نخبگان خود پیروی می کنند. خدا از محمّد(صلی الله علیه وآله)خواست تا قریش را به اسلام فرا خواند.

ذکر این نکته هم لازم است: پدربزرگِ محمد(صلی الله علیه وآله)، عبد المُطّلب نام داشت، او ریاست شهر مکّه را به عهده داشت و مردی یکتاپرست بود. وقتی محمد(صلی الله علیه وآله) به هشت سالگی رسید، عبد المُطّلب از دنیا رفت و ریاست شهر به ابوسفیان و همفکران او رسید و بیشتر بزرگان شهر مکّه با محمّد دشمنی کردند، البتّه شخصیّت بزرگواری همچون ابوطالب که عموی پیامبر بود، همواره از پیامبر حمایت می کرد و به او ایمان آورده بود، امّا او یک نفر بود، این سخن از اکثریّت بزرگان شهر مکّه است.

آری، بیشتر بزرگان شهر مکه، سخن پیامبر را نپذیرفتند و با او دشمنی کردند و سرانجام پیامبر مجبور شد شهر مکّه را ترک کند و به مدینه برود.

در مدینه چه اتّفاقی افتاد؟

خواص و نخبگان مدینه به پیامبر ایمان آوردند و از او دعوت کردند تا به شهر آنان بیاید، وقتی نخبگان ایمان آوردند، مردم گروه گروه مسلمان شدند. این راز موفّقیّت پیامبر در مدینه بود.

نخبگان جامعه نقش بسیار زیادی در سعادت یا بدبختی جامعه دارند و باید به نقش آنان توجّه نمود.

سوره ماعون

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۷ قرآن می باشد.

در زبان عربی به زکات و صدقه دادن، «ماعون» می گویند، در آیه آخر این سوره به این نکته اشاره شده است: «وای بر کسانی که زکات را پرداخت نمی کنند و به نیازمندان کمک نمی کنند!» و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ماعون: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ (۱) فَذَلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ (۲) وَلَا یَحُضُّ عَلَی طَعَامِ الْمِسْکِینِ (۳)

در قرآن بارها از قیامت سخن گفته ای و همواره از انسان ها خواسته ای تا به قیامت ایمان بیاورند، هر کس قرآن را بخواند با خود می گوید: «این همه تأکید برای قیامت برای چیست؟».

اکنون می خواهی در این سوره جواب این سؤال را بدهی، ایمان به قیامت سبب می شود تا انسان راه خوبی ها را در پیش گیرد، شیفته دنیا نشود، قلبش

مهربان شود، دیگر انسان ها را دوست بدارد، فطرت او از بین نرود.

ولی کسی که به قیامت باور ندارد، تصوّر می کند که بیهوده خلق شده است و هیچ حساب و کتابی در کار نیست. او به جمع کردن ثروت رو می آورد و شیفته دنیا می شود. قلبش از احساسات و عواطف تهی می گردد و نور فطرت در او خاموش می شود و به نیازمندان کمک نمی کند. او روز به روز از انسانیّت فاصله می گیرد.

اکنون درباره چنین انسانی با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن می گویی: «ای محمّد ! آیا کسی که روز قیامت را انکار می کند، دیدی؟ او همان شخصی است که یتیمان را می آزارد و آنان را با خشونت از خود می راند و دیگران را به اطعام فقیران، تشویق نمی کند».

آری، چنین انسانی گرفتار بخل می شود و به یتیمان کمک نمی کند و از روی همان بخلی که دارد نه خود به نیازمندان غذایی می دهد و نه دیگران را به این کار تشویق می کند.

او فقیران را به حال خود وامی گذارد تا بر اثر گرسنگی از پای درآیند، چنین کسی شایسته عذاب است و تو در روز قیامت او را به آتش جهنّم گرفتار خواهی ساخت. در آن روز، ثروت او به هیچ کار او نمی آید، تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن او بیندازند و او را با صورت بر روی زمین بکشانند و به سوی جهنّم ببرند.

وقتی او آتش سوزان جهنّم را می بیند، هراسان می شود و صدای ناله اش بلند می شود، آن وقت است که تو به او می گویی: «این همان جهنّمی است که آن را دروغ می پنداشتی !».

* * *

ص:۲۶۰

ماعون: آیه ۷ – ۴

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

سخن از کافرانی به میان آمد که به قیامت ایمان ندارند و قرآن را دروغ می پندارند و بهشت و جهنّم را هم باور ندارند، اکنون می خواهی از کسانی که کافر نیستند ولی ایمان واقعی ندارند سخن بگویی، آنان با زبان به یگانگی تو ایمان آورده اند، امّا نور ایمان در قلب های آنان وارد نشده است.

تو درباره آنان چنین سخن می گویی: «وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافل اند، همان کسانی که ریا و خودنمایی می کنند و از کمک به دیگران دریغ میورزند و زکات نمی دهند».(۱۱۸)

* * *

کسانی که ایمان به قلب آنان وارد نشده است سه نشانه «غفلت از نماز، ریاکاری و ندادن زکات» را دارند.

مناسب می بینم درباره این سه نشانه، قدری توضیح دهم:

* نشانه اوّل: غفلت از نماز

نماز، معراج مؤمن است، وقتی مؤمنی نماز را با آداب آن می خواند به تو نزدیک می شود و از لطف و مهربانی تو بهره مند می گردد.

کسانی که ایمان واقعی ندارند از نماز غفلت می کنند، نماز را به تأخیر می اندازند و بدون عذر، آن را در آخر وقت می خوانند.(۱۱۹)

قرآن می گوید: «کسانی که از نماز غافل هستند»، قرآن نمی گوید: «وای بر کسانی که در نماز غافل هستند».

تفاوت این دو چیست؟

ص:۲۶۱

«غفلت در نماز» یعنی این که مؤمن نماز را اوّل وقت می خواند، امّا در نماز، حضور قلب ندارد، او نماز را سر وقت آن خوانده است. قرآن چنین کسی را نفرین نمی کند، هر چند نماز او، نماز کاملی نبوده است.

«غفلت از نماز» یعنی این که شخص در اصل نماز غفلت می کند، نماز را فراموش می کند، آن را بدون عذر، در آخر وقت می خواند. قرآن درباره چنین کسی سخن می گوید و فریاد بر می آورد: «وای بر کسانی که از نماز غافل اند».

* نشانه دوم: ریاکاری

ریا آن است که انسان کاری را برای خودنمایی انجام دهد، مثلاً اگر به دیگران کمک می کند، به دنبال تعریف و تمجید مردم است.

در اینجا سخنی از پیامبر را درباره ریاکاران می نویسم: وقتی فرشتگان اعمال انسان ریاکاری را به آسمان می برند، خدا به آن ها می گوید: «ای فرشتگان ! شما مأمور نوشتن اعمال بنده من بودید و همه کارهای او را ثبت کردید امّا من از قلب او آگاهی دارم، او این کارها را برای من انجام نداده است، قصد او از همه این کارها، ریا و خودنمایی بوده است، برای همین لعنت من بر او باد».

همه فرشتگان که این سخن خدا را می شنوند، چنین می گویند: «اکنون که قصد او ریا و خودنمایی بوده است پس لعنت ما هم بر او باد».

به راستی چرا خدا ریاکار را لعنت می کند؟

وقتی جامعه ای دچار آفت ریا می شود، خطر بزرگی معنویّت را تهدید می کند. در آن جامعه، دین و معنویّت ابزار دنیاپرستی می شود، ریاکاران، دزدانِ راه معنویّت می شوند.(۱۲۰)

ریاکاران برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا و دستیابی به پست و مقام، با نام دین، دکّان باز می کنند و جوانان را فریب می دهند. جوانانی که با عشق

مقدّسی، سرمایه جوانی خود را به پای این شیّادان می ریزند و بعد از گذشت مدّتی که می فهمند سر آن ها کلاه رفته است از دین و معنویّت بیزار می شوند.

آری، سزای کسی که ریا کند چیزی جز آتش نیست. ریاکار به نام دین، دنیا را می خواهد، جامعه ای که دینداران آن ریاکارند، در آتشِ نفرت از دین، خواهد سوخت.

نشانه سوم: ندادن زکات

خدا به مسلمانان فرمان داده است تا به دیگران انفاق کنند و زکات پرداخت کنند و نیازمندان را فراموش نکنند. مؤمنان واقعی زکات را با اشتیاق پرداخت می کنند، امّا کسانی که ایمان واقعی نیاورده اند از کمک به دیگران دریغ میورزند.

این نکته را در اینجا ذکر می کنم: این سوره در مکّه نازل شده است. زکاتی که بر مسلمانان همچون نماز واجب است زمانی نازل شد که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود، منظور زکات در اینجا، صدقه های مستحبی است که در سوره هایی که در مکّه نازل شده است به آن اشاره شده است.

اکنون که این سه نشانه ذکر شد، هر کس که این نشانه ها را دارد، باید از خدا بخواهد که خدا نور ایمان را در قلب او قرار دهد.

خوشا به حال کسی که نماز را در اوّل وقت می خواند و از ریا و خودبینی پرهیز می کند و به نیازمندان کمک می کند، چنین کسی نور ایمان به قلب او وارد شده است و او مؤمن واقعی است.

ص:۲۶۳

سوره کوثر

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۰۸ قرآن می باشد.

«کوثر» به معنای «خیر زیاد» است، خدا در این سوره به پیامبر وعده می دهد که به او خیر زیاد عطا کند و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

کوثر: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ (۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله) با خدیجه(علیها السلام) ازدواج کرده بود، اوّلین پسر آنان «قاسم» بود، قاسم در همان کودکی از دنیا رفت. محمّد(صلی الله علیه وآله) به پیامبری مبعوث شد، خدا به او پسر دیگری به نام «عبدالله» داد. عبدالله بیش از شش ماه زنده نماند، مرگ او برای محمّد(صلی الله علیه وآله)بسیار سخت بود، امّا او در این مصیبت صبر نمود.

بزرگان مکّه با محمّد(صلی الله علیه وآله)دشمنی می کردند، آنان خوشحال بودند که او پسری ندارد و با خود می گفتند: «وقتی محمّد از دنیا برود، دین و آیین او هم از بین می رود، زیرا او پسر ندارد که نام او را زنده نگاه دارد».

ص:۲۶۴

روزی «عاص» که یکی از بُت پرستان بود، محمّـد(صلی الله علیه وآله) را دیـد، محمّـد(صلی الله علیه وآله) مدّتی با او سخن گفت، شاید او اسلام را بپذیرد و رستگار شود. وقتی عاص از نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) جدا شد نزد بزرگان مکّه رفت. بزرگان مکّه به او گفتند:

ـــــ چرا دیر کردی؟ با چه کسی سخن می گفتی؟

ـــــ من با آن مرد اَبتَر سخن می گفتم.

ـــــ منظور تو این است که با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن می گفتی؟

ـــــ آری. او اَبتَر است.

در زبان عربی به کسی «اَبتر» می گفتند که هیچ فرزند پسری نداشت. این واژه در اصل به معنای «قطع شده» می باشد، کسی که نسل او قطع شده است.

اینجا بود که جبرئیل نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمد و این سوره را بر او نازل کرد:

* * *

ای محمّد ! من به تو کوثر عطا می کنم،

پس نماز شکر به جا آور و در راه من، شتری قربانی کن !

بدان این دشمن توست که بدون نسل است.(۱۲۱)

* * *

در این سوره خدا به پیامبر وعده می دهد که به او «کوثر» عطا می کند.

معنای «کوثر» چیست؟

خیر زیاد. برکت فراوان.

کوثری که خدا به پیامبر می دهد، چیست؟

در دنیا خدا به پیامبر دختری به نام فاطمه(علیها السلام) می دهد، فاطمه(علیها السلام)همان کوثر پیامبر در دنیا می باشد. نسل پیامبر از فاطمه(علیها السلام)زیاد می شود، نسلی که نه تنها از جهت تعداد همواره در حال زیاد شدن هستند، بلکه از این نسل، امامان

معصوم به دنیا آمدند و دین اسلام را حفظ نمودند.

با آن که دشمنان، تعداد زیادی از نسل پیامبر را به شهادت رساندند، امّا تعداد آنان در همه جهان اسلام زیاد است. هر کجا که برویم «سادات» یا کسانی را که از نسلِ پیامبر هستند، مشاهده می کنیم. این همان برکت فراوان است که خدا به پیامبر داده است.

از طرف دیگر، نسل دشمنان پیامبر، قطع شد و از آنان، هیچ نامی باقی نماند. این وعده خدا بود که نسل آنان قطع شود.

البتّه خدا در روز قیامت، حوض آب گوارایی را به پیامبر می دهد که به آن حوض کوثر می گویند، در آن روز، تشنگی بیداد می کند، مؤمنان از آن حوض سیراب می شوند.

همچنین وقتی که حسابرسی همه انسان ها تمام شد و مؤمنان به بهشت رفتند، خدا نهری به پیامبر عطا می کند، نام آن نهر، کوثر است.

در واقع خدا سه کوثر به پیامبر داده است:

۱ – در دنیا فاطمه(علیها السلام) را به محمّد(صلی الله علیه وآله) عطا کرد و نسل پیامبر فقط از طریق فاطمه(علیها السلام) زیاد شد.

۲ – در صحرای قیامت، حوض کوثر به پیامبر می دهد.

۳ – در بهشت، نهر کوثر به پیامبر می دهد.

* * *

بزرگان مکّه خوشحال بودند که محمّد(صلی الله علیه وآله) پسری ندارد و با خود می گفتند: «وقتی محمّد از دنیا برود، دین و آیین او هم از بین می رود»، خدا به محمّد(صلی الله علیه وآله)وعده داد که به او فاطمه(علیها السلام)را عطا می کند، دختری که سبب می شود نام محمّد(صلی الله علیه وآله)تا روز قیامت، زنده بماند.

فاطمه(علیها السلام) همان کوثری است که پیامبر هرگاه مشتاق بهشت می شد، او را می بوسید. چه رازی در میان بود؟ خلقت فاطمه(علیها السلام)چگونه بود؟

باید از ماجرای شب معراج بنویسم:

شبی که پیامبر به آسمان ها رفت... آن شب، پیامبر وارد بهشت شد، بوی خوشی، بهشت را فرا گرفته بود، آن بوی خوش از چه بود که بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده بود؟

پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

ـــ این عطر خوش از چیست؟

ـــ این بوی سیب است . سیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را آفرید. از آن زمان تاکنون این سؤال برای ما بدون جواب مانده که خدا این سیب را برای چه آفریده است؟

لحظاتی گذشت، گروهی از فرشتگان نزد پیامبر آمدند، آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند.

آنان به پیامبر گفتند: «ای محمّد ! خداوند این سیب را برای شما فرستاده است».(۱۲۲)

پیامبر مهمان خدا بود و خدا می خواست از پیامبرش این گونه پذیرایی کند. پیامبر آن سیب را خورد... پیامبر به زمین و به خانه اش بازگشت، همسرش خدیجه(علیها السلام)در انتظار او بود.

نزدیک به یک سال گذشت، فاطمه(علیها السلام) به دنیا آمد.

فاطمه(علیها السلام) بویِ بهشت می داد، بوی سیب سرخِ بهشتی ! (۱۲۳)

در آن روزگار، گروهی از مردم، دختران خود را زنده به گور می کردند و دختر را مایه ننگ خود می دانستند، امّا پیامبر دخترش را می بوسید و می بویید

ص:۲۶۷

و می فرمود: «هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم». آری، فاطمه(علیها السلام)، کوثر پیامبر بود.

این سخن پیامبر است: «خدا با خوشحالی فاطمه، خوشحال می شود و با غضب فاطمه، غضبناک می شود».(۱۲۴)

* * *

اکنون می خواهم درباره حوض کوثر مطلبی بنویسم:

روز قیامت فرا می رسد، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند، کوه ها متلاشی شده اند و آسمان شکافته شده است.

چه غوغایی بر پا شده است !

همه جا را ترس و اضطراب فرا گرفته است !

همه مردم در صحرای قیامت جمع شده اند و تشنگی بر همه غلبه کرده است. گرمای شدید به گونه ای است که نفس کشیدن بر همه سخت شده است.

هر کسی با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟

آیا خواهم توانست به سلامت از پل صراط عبور کنم؟

مردم دیگر خسته شده اند، پس خدا کی می خواهد حسابرسی را شروع کند؟

صدایی به گوش همه می رسد.

فرشته ای چنین می گوید: «پیامبر مهربانی ها; محمّد کجاست؟».

محمّد(صلی الله علیه وآله) جلو می رود و خود را به حوض کوثر می رساند. پس از آن، این صدا در همه صحرای محشر می پیچد: «علی کجاست؟».

علی(علیه السلام) هم به سوی حوض کوثر می رود و کنار پیامبر می ایستد.

تشنگی بر همه غلبه کرده است، همه به سمت حوض کوثر هجوم می برند،

امّا هر کسی نمی تواند از حوض کوثر بنوشد، این آب گوارا مخصوص بندگان خوب خدا می باشد، فرشتگانی در آنجا ایستاده اند، آنان نمی گذارند گناهکاران به حوض کوثر برسند.

عدّه ای از شیعیان برای نوشیدن آب به سوی حوض کوثر می آیند، فرشتگان آن ها را بر می گردانند، آنان شیعیان گناهکار هستند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) این منظره را می بیند، او شیعیان علی(علیه السلام) را می شناسد و می بیند که چگونه در آتش تشنگی می سوزند.

اشک در چشمان محمّد(صلی الله علیه وآله)حلقه می زند و دست به دعا برمی دارد و می گوید: «بارخدایا ! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند کنار حوض کوثر بیایند».

آیا خدا دوست دارد اشک چشمان محمّد(صلی الله علیه وآله) را ببیند؟

هرگز !

خدا فرشته ای را می فرستد تا پیام او را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) برساند.

آن پیام چیست؟

پیام خدا این است: «ای محمّد ! به خاطر تو اجازه می دهم تا شیعیانِ گناهکار از حوض کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می شود، شیعیان گروه گروه در حالی که اشک شوق به چشم دارند به سوی حوض کوثر می آیند و از دستان پیامبر و علی(علیه السلام)سیراب می شوند.(۱۲۵)

ص:۲۶۹

سوره کافرون

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۱۰۹** قرآن می باشد.

در این سوره، خدا به پیامبر فرمان می دهد تا از بُت و بُت پرستی بیزاری بجوید و به دین کافران توجّه نکند، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

کافرون: آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ (۶)

بُت پرستان بُت های زیادی داشتند و آن بُت ها را دختران تو می دانستند و در مقابل آنان به سجده می افتادند، آنان در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند.

بت هُبل !

مهم ترین بُت شهر مکّه !

ص:۲۷۰

این بُت به شکل انسان بود که از «یاقوت سرخ» درست شده بود، آنان آن بُت را بر بالای کعبه قرار داده بودند و فریاد برمی آوردند: «ای هبل ! سربلند و سرافراز باشی».(۱۲۶)

بزرگان مکّه از بُت پرستی دفاع می کردند و به مردم می گفتند: «محمّد گمراه است، مواظب باشید فریب او را نخورید، او می خواهد شما را از دین پدرانتان جدا کند».

چرا آنان چنین رفتار می کردند؟

منافع آنان در بُت پرستی و جهالت مردم بود !

در آن روزگار، مردم اموال خود را نذر بُت ها می کردند، هر چه نذر بُت ها می شد به بزرگان مکّه می رسید، زیرا آنان خود را به عنوان خادمان بُت ها به مردم معرّفی کرده بودند !

عجیب بود، بزرگان مکّه مردم را تشویق می کردند تا فرزندان خود را برای بت ها قربانی کنند، هدف آنان از این کار این بود که اعتبار و ارزش بُت ها در میان آن مردم نادان، زیاد و زیادتر شود، کسی که فرزند خود را برای یک بُت قربانی می کند، دیگر چگونه می تواند دست از پرستش آن بُت بردارد؟

بزرگان مکّه با این کار، حکومت و اقتدار خود را بر آن مردم بیچاره استوار می کردند. آنان با سخنان خود، کاری می کردند که قربانی کردن فرزند برای مردم، کاری زیبا جلوه کند.

نتیجه این خرافات این بود که مردم از دین آسمانی و حقیقی جدا شدند و گرفتار خرافات شدند.

* * *

سه دختر زیبای خدا !

ص:۲۷۱

این خرافه ای بود که بُت پرستان به آن باور داشتند.

«لات»، «مَنات» و «عُزّی».

سه دختر خدا.

بُت پرستان این بُت های سه گانه را دختران خدا می دانستند.

درباره این سه بیشتر مطالعه می کنم و به نکات جالبی می رسم:

۱ – عُزّی: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکّه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه بود. آن مردم به داشتن عُزّی، افتخار می کردند، زیرا او در سرزمین آن ها منزل کرده بود.(۱۲۷)

۲ – لات: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهارگوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می کردند و به او تقرّب می جُستند. این بت، بازارش خیلی داغ بود و عدّه زیادی با لباس احرام به زیارتش می رفتند، هیچ کس نمی توانست با لباس معمولی به زیارت او برود.(۱۲۸)

۳ – مَنات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکّه و یثرب بود، مردم می گفتند: «منات، بزرگ ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می رفتند و برای او قربانی زیادی می کردند.(۱۲۹)

مردم بارها این دعا را می خواندند: «قسم به لات، عُزّی و مَنات که آن ها سه دخترِ زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن ها امید داریم».(۱۳۰)

به راستی که چقدر آنان نادان بودند !

تو خدایی هستی که بر همه جهان تسلّط داری و از همه رفتارها و گفتارها باخبری، چگونه می شود که شریکی داشته باشی؟

ص:۲۷۲

انسان سخن می گوید، راه می رود، دختر او هم می تواند سخن بگوید و راه برود، این قانون است. اگر واقعاً این بُت ها دختران تو هستند، باید بعضی از صفات تو را داشته باشند. این صفات توست: «خالق، رازق، دانا، شنوا...». اگر این بُت ها، دختران تو هستند، چرا هیچ صفتی از این صفات را ندارند؟

چرا مردم فکر نمی کردند؟ چگونه ممکن است این سنگ ها، دختران تو باشند؟

* * *

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا مردم را از خواب غفلت بیدار کند تا دین اسلام را بپذیرند و یکتاپرست شوند، امّا آنان سخن او را قبول نکردند و دوست داشتند در تاریکی آن خرافات بمانند.

بزرگان مکّه با محمّد(صلی الله علیه وآله)دشمنی زیادی نمودند و او را دروغگو و جادوگر خواندند و پیروانش را شکنجه های سختی نمودند. آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)سنگ پرتاب کردند و بر سرش خاکستر ریختند، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله) راه خود را ادامه داد.

در ابتدا تعداد پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)بسیار کم بود، امّا با گذشت زمان کم کم پیروان او زیاد شدند، بزرگان مکّه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند، نگران شدند، آنان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)آمدند و گفتند:

ـــــ آیا تو دوست داری ما به دین تو ایمان بیاوریم؟

ـــــ آری، من همواره مشتاق سعادت شما بوده ام.

ـــــ ای محمّد ! ما پیشنهاد خوبی برای تو داریم.

ـــــ چه پیشنهادی؟

ـــــ یک سال تو بُت های ما را عبادت کن، سال بعد ما خدایِ تو را عبادت می کنیم. اگر دین تو از دین ما بهتر باشد، ما آن را ادامه می دهیم.

ـــ به خدا پناه می برم از این که بخواهم بُت های شما را شریک خدا قرار بدهم.

ـــ ای محمّد ! به پیشنهاد ما فکر کن ! این پیمان بین ما و تو خواهد بود و سال های سال باقی خواهد ماند، یک سال پرستش بُت ها و سال بعد از آن، پرستش خدای تو ! به نفع توست که این پیشنهاد را قبول کنی.

آری، بزرگان مکّه که فهمیده بودند دیگر سیاست شکنجه و آزار، فایده ای ندارد، می خواستند این گونه دین محمّد(صلی الله علیه وآله) را منحرف کنند، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)اصلِ بُت پرستی را قبول می کرد، آنان به هدف خود می رسیدند، هدف آنان، نذرهایی بود که مردم برای بُت ها می کردند، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)این پیشنهاد را قبول می کرد، آنان در همان سالی که مخصوص پرستش بُت ها بود به اندازه سال بعد از آن، پول و ثروت جمع می کردند، برای آنان ساختن یک قانون جدید کاری نداشت، مثلاً به مردم می گفتند: «شما باید نذر سال آینده را هم امسال بدهید تا بُت ها از شما راضی باشند و برکت به زندگی شما بیاید و باران نازل شود».

این بزرگان مکّه راه کفر را برگزیده بودند، آنان می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، آنان معجزه قرآن را درک کرده بودند، امّا با این حال، حقّ را انکار می کردند، آنان کافران واقعی بودند.

* * *

اکنون تو این سوره را نازل می کنی و از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا با کافران چنین بگوید:

ای کافران ! من بُت های شما را نمی پرستم.

شما نیز خدایِ مرا نمی پرستید.

من بُت های شما را نمی پرستم.

شما نیز خدایِ مرا نمی پرستید.

دین شما برای خودتان باشد و دین من هم برای خود من !

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

*نکته اوّل:

در این سوره تکرار وجود دارد، جمله «من بُت های شما را نمی پرستم» دو بار ذکر شده است.

جمله «شما نیز خدایِ مرا نمی پرستید»، دو بار ذکر شده است.

این برای اهمیّت و تأکید بیشتر است، خدا با این سخن ثابت کرد که بین راه محمّد(صلی الله علیه وآله) و راه بُت پرستان، جدایی کامل وجود دارد و محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز بر سر مساله بُت پرستی، مصالحه نخواهد کرد. مبارزه محمّد(صلی الله علیه وآله) با بُت پرستی ادامه خواهد داشت تا آنجا که او با دست خودش بُت ها را نابود کند. این وعده خدا بود و خدا به وعده اش وفا می کند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سوره را برای کافران خواند، آنان فهمیدند که محمّد(صلی الله علیه وآله)اهل سازش در برابر بُت پرستی نیست، این گونه بود که همه آنان ناامید شدند.

* نکته دوم

در این سوره پیش بینی شده است که کافران هرگز مسلمان نخواهند شد، وقتی من تاریخ را می خوانم می بینم که در سال هشتم هجری وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)مکّه را فتح کرد، مردم گروه گروه به اسلام ایمان آوردند.

باید دقّت کنم که کافران در این سوره، همان بزرگان مکّه هستند که به محمّد(صلی الله علیه وآله) آن پیشنهاد را دادند، افرادی مانند ابوجهل. آنان تا آخر هرگز ایمان

نیاوردند. ابوجهل در سال دوم سپاه بزرگی تشکیل داد و به جنگ محمّد(صلی الله علیه وآله)رفت و جنگ روی داد و در آن جنگ کشته شد. گروهی که آن پیشنهاد را به محمّد(صلی الله علیه وآله) دادند تا آخر عمر، مسلمان نشدند. در واقع مخاطب این سوره، خواص و برگزیدگان مکّه بودند نه مردم عادی.

* نکته سوم

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سوره را برای بزرگان مکّه خواند، آنان تصمیم گرفتند تا آزار و اذیّت مسلمانان را زیاد و زیادتر کنند، تاریخ هرگز مثل یاسر و همسرش (سمیّه) را فراموش نمی کند. آن روزی که به سوی خانه یاسر هجوم بردند، او و همسرش را از خانه بیرون آوردند.

آفتاب سوزان مکّه می تابید، یاسر و سمیّه را در آفتاب خواباندند و سنگ های داغ را بر روی سینه آن ها قرار دادند. لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود.

ابوجهل از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند، امّا آنان در جواب گفتند: «لا إله إلاّ الله». اینجا بود که ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیّه نشانه گرفت. خون فوّاره زد و سمیّه شهید شد. بعد از دقایقی آنان، یاسر را هم شهید کردند.(۱۳۱)

سوره نَصر

اشاره

این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۱۱۰ قرآن می باشد.

«نَصر» به معنای «پیروزی» می باشد، خدا این سوره را به پیامبر نازل کرد و به او وعده پیروزی داد و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

نَصر: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

سال ششم هجری است. محمّد(صلی الله علیه وآله) به مدینه هجرت کرده است، مسلمانان زیادی در مدینه جمع شده اند. یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان، یهودیانی بودند که در سرزمین خیبر زندگی می کردند، آنان بارها با مسلمانان دشمنی کرده بودند، پیامبر همراه با لشکر اسلام به سوی سرزمین خیبر رفت و آن یهودیان تسلیم شدند.(۱۳۲)

اکنون محمّد(صلی الله علیه وآله) به فکر آن است که مکّه را از بُت و بُت پرستی پاک گرداند، کافران مکّه، هنوز بُت ها را می پرستند و نمی گذارند یکتاپرستان به زیارت

کعبه بروند، مسلمانان آرزو دارند دور کعبه که یادگار ابراهیم(علیه السلام) است، طواف کنند و نماز بخوانند.

اکنون به محمّد(صلی الله علیه وآله) وعده ای بزرگ می دهی و با او چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! وقتی که یاری من و روز پیروزی فرا رسید و تو دیدی که مردم، گروه گروه به دین من درمی آیند، پس به شکرانه آن، مرا حمد و تسبیح کن و از من طلب بخشش کن که من بسیار توبه پذیر می باشم».

* * *

روز پیروزی !

روزی که یاری تو فرا می رسد !

تو از فتح مکّه، سخن می گویی !

سال ششم هجری است، محمّد(صلی الله علیه وآله) باید فقط دو سال دیگر صبر کند...

* * *

سال هشتم فرا رسید، پیامبر با لشکر ده هزار نفری به سوی مکّه حرکت کرد تا این شهر را از وجود بُت ها پاک گرداند.

پیامبر پیامی را برای مردم مکّه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است».

لشکر اسلام به سوی مکّه پیش می رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی(علیه السلام) خواست تا زود خود را به مکّه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزنند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شـهر به پیـامبر بارهـا سـنگ زدنـد، او را جـادوگر و دیوانه خواندنـد و بر سـرش خـاکستر ریختنـد و یارانش را شـکنجه کردند، امّا او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشـیمان شوند و از دشـمنی با حقّ دست بردارند، او همه را می بخشد.

آری، امروز روز مهربانی است.

پیامبر وارد شـهر مکّه شـد و کنار کعبه آمـد، بُت ها را با عصای خویش به زمین افکند بعد از آن وارد کعبه شد، همه بُت های آنجا را هم واژگون ساخت.

اکنون نوبت بُتی بزرگ بود که بر بالای بام کعبه ایستاده بود !

«هُبل» !

بزرگ ترین و مهم ترین بُت شهر مکّه !

این بُت به شکل انسان بود که از سنگ «یاقوت سرخ» درست شده بود.

این بُت همـان بُتی است که در جنگ «احـد» مشـرکان نام او را می بردنـد، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسـلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، امّا در مرحله دوم جنگ شـکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: «ای هبل ! سربلند و سرافراز باشی».

امروز روز سرنگونی این بُت است !

پیامبر بر بالای بام کعبه رفت، این بُت آن قدر بزرگ بود که پیامبر به تنهایی نمی توانست آن را سرنگون کند.

علی(علیه السلام) کجاست؟

او علی(علیه السـلام) را صـدا زد، علی(علیه السـلام) به بالای بام کعبه آمد، پیامبر نشـست و از علی(علیه السـلام)خواست روی شانه های او قرار گیرد.

پیامبر از جا بلند شد، علی(علیه السلام)روی شانه های پیامبر ایستاد و بُت «هبل» را به

پایین انداخت، همان لحظه جبرئیل نازل شد و آیه ۸۱ سوره «اِسرا» را برای پیامبر خواند: «ای محمّد ! بگو حقّ آمد و باطل نابود شد، همانا باطل سرانجام نابودشدنی است».

پیامبر با صدای بلند آن آیه را خواند، همه مردم نگاه کردند، هبل جلوی چشمشان قطعه قطعه شد.

روزگار بُت پرستی در این شهر به پایان رسید.

* * *

آیه آخر این سوره را می خوانم: «مرا حمد و تسبیح کن و از من طلب بخشش کن».

مناسب می بینم در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

انسان در هنگام پیروزی و موفّقیّت، نباید گرفتار غرور گردد.

من در لحظه پیروزی باید در برابر تو فروتنی کنم، موفّقیّت را از تو بخواهم، اگر توفیق تو نبود، آن پیروزی هم نبود، من باید حمد و ستایش تو را به جا آورم و نماز شکر بخوانم.

* نکته دوم

خدا به پیامبر می گوید: «از من طلب بخشش کن !».

محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز گناهی انجام نداده بود، این باور ما است، خدا به او مقام عصمت داده بود و او را از هر خطا و گناهی حفظ نموده بود، معلوم است که منظور از این سخن، این است که مسلمانان از خطای خویش، طلب بخشش کنند.

این شیوه خدا در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در

روحیّه مسلمانان دارد، وقتی خدا به پیامبر می گوید: «ای محمّد ! از من طلب بخشش نما !» مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله بسیار مهمّی است.

* نکته سوم

در روز فتح، مسلمانان باید از چه گناهی طلب بخشش کنند؟

وقتی مسلمانان زیر شکنجه کافران بودند، خدا به پیامبر وعده داد که یاری او فرا می رسد و روزی، همه شهر مکّه مسلمان می شوند و بُت ها به دست پیامبر نابود می گردند.

پیامبر این سخن را به مسلمانان گفت، بعضی از آنان در دل خود، شک داشتند و این سخن را باور نکردند، آنان می گفتند: «ما در شهر مکّه زیر شکنجه کافران هستیم، جانمان در خطر است، پیامبر به ما می گوید: این شهر از آنِ ما خواهد شد؟ آخر چگونه؟ خدا فقط به ما رحم کند که زنده بمانیم، فرمانروایی شهر مکّه، آرزویی دست نایافتنی است».

وقتی که لشکر اسلام با ده هزار نفر وارد شهر مکّه شد و پیامبر همه بُت ها را شکست، آنان به یاد فکرهای باطل خود افتادند و سرافکنده شدند، خدا از آنان می خواهد که ناراحت نباشند و افسرده نشوند، توبه کنند و از او طلب بخشش کنند که او بسیار توبه پذیر است.

ص:۲۸۱

سوره مَسَد

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۱۱ قرآن می باشد.

در زبان عربی به زنجیر آهنین، «مَسَد» می گویند. در آیه آخر این سوره چنین می خوانیم: «در روز قیامت بر گردن یکی از دشمنان پیامبر، زنجیری آهنی افکنده خواهد شد»، برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

مَسَد: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَب وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَب (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَد (۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله) پیامبر تو بود و برای نجات مردم از بُت پرستی تلاش می کرد، تو از او خواسته بودی تا بندگانت را از خرافات و جهالت ها نجات دهد، امّا مردم مکّه با او دشمنی می کردند و به او سنگ می زدند و بر سرش خاکستر می ریختند و دروغگو و جادوگرش می خواندند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) با همه این مشکلات می ساخت، امّا یک چیز دل او را بیش از همه

چیز آزار می داد و انـدوهناک می نمود، در آن روزگار، خویشاونـدان هر کسـی، مـدافع و یاور او بودنـد، امّا محمّد(صـلی الله علیه وآله) عمویی داشت که او را ابولَهَب می خواندند. او دشمن درجه یک محمّد(صلی الله علیه وآله)بود، او محمّد(صلی الله علیه وآله) را بسـیار آزار و اذیّت می کرد و به او سـنگ پرتاب می کرد و فریاد می زد: «ای مردم ! محمّد دروغگوست، سـخن او را باور نکنید».

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به خـارج از مکّه می رفت و بـا قبیله هـایی که در بیرون مکّه بودنـد، سـخن می گفت و آنان را به یکتـاپرستی دعوت می کرد. آن قبایل نیز برای تحقیق بیشتر، افرادی را به مکّه می فرسـتادند، ابولَهَب خود را به آنان می رساند و به آنـان می گفت: «محمّـد دیوانه است، ما در حال درمان او هستیم، او به زودی خوب می شود و دست از این سـخنان برمی دارد»، اگر آن قبیله اصـرار بر دیدار محمّد(صـلی الله علیه وآله) داشـتند، ابولَهَب عصبانی می شد و می گفت: «مرگ بر محمّد !».(۱۳۳)

آری، ابولَهَب سنّ و سالی داشت و همه او را به عنوان ریش سفید مکّه می شناختند، این کارهای او مانع گرایش مردم به سوی اسلام می شد.

از طرف دیگر، همسـر ابولَهَب که نامش «امّ جَمیل» بود با ابولَهَب کاملاً هم عقیـده بود، او هم از هیـچ تلاشـی برای دشـمنی با محمّـد(صـلی الله علیه وآله)فروگذار نمی کرد، بسـیار بددهن بود و فحش های زشتی می داد، او زنی ثروتمند بود و جواهرات زیـادی داشت و در میـان زنـان نفوذ داشت، زنان مکّه به سـخنانش گوش می کردنـد، او وظیفه خود می دانست تا از مسـلمان شدن آنان جلوگیری کند، به راستی چه گناهی بالاتر از گمراه کردن دیگران !

ابولَهَب ثروت زیـادی داشت و وقتی بـا دوسـتانش جمع می شـد به آنـان چنین می گفت: «محمّـد، پسرِ برادر من است، او می گوید که انسان ها بعد از مرگ

زنـده می شونـد، اگر سـخن او راست باشد و جهنّمی در کار باشد، ثروت من به کار من می آید و من می توانم خود را نجات دهم».

این کارهای ابولَهَب و همسرش، دل پیامبر را به درد آورده بود، اینجا بود که تو این سوره را نازل کردی:

* * *

بریده باد دو دست ابولَهَب ! مرگ بر او !

او خیـال می کنـد که ثروتش او را از عـذاب نجـات می دهـد، امّـا هرگز ثروت و آنچه از مـال دنیا به دست آورده است، نمی تواند سودی به او ببخشد و او را از عذاب برهاند، به زودی او در آتشی که شعله های فراوان دارد، وارد می شود.

و همسر او، بار گناهان زیادی بر دوش دارد، او هم در آتش وارد می شود و بر گردن او زنجیری از آهن خواهد بود.

* * *

مناسب است که درباره چند آیه این سوره توضیح بیشتری بدهم:

* آیه اوّل

«بریده باد دو دست ابولَهَب ! مرگ بر او !».

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) از خانه بیرون می رفت تا با مردم سخن بگوید، ابولَهَب مقداری سنگ در دستان خود قرار می داد و دنبال محمّد(صلی الله علیه وآله)به راه می افتاد و آن سنگ ها را به سوی او پرتاب می کرد، گاهی بدن محمّد(صلی الله علیه وآله) زخم می شد و خون از آن جاری می شد.

خدا در اینجا چنین نفرین می کند: «بریده باد دو دست ابولَهَب !!»، یعنی دستان او نابود باد که با پیامبر من چنین می کند.

از طرف دیگر، وقتی قبایل عرب اندک علاقه ای به اسلام پیدا می کردند،

ابولَهَب به آنان می گفت: «محمّـد دیوانه است، ما در حال درمان او هستیم، او به زودی خوب می شود و دست از این سـخنان برمی دارد، مرگ بر محمّد».

خدا در جواب آن سخن ابولَهَب، چنین می گوید: «مرگ بر ابولَهَب !».(۱۳۴)

در اینجـا یک نکته را بیان کنم: نام اصـلی ابولَهَب، عبـدالعُزّی بود ولی مردم او را ابولَهَب می خواندنـد. «لَهَب» یعنی آتش ! او گونه های سرخی داشت، مردم گونه های او را به آتش تشبیه می کردند، گویا او گونه های آتشین داشت.

ولی چرا قرآن او را به نام اصلی اش یاد نکرد؟

عبدالعُزّی. بنده عُزّی.

عُزّی نام یکی از بُت ها بود، قرآن می خواست از این عبارت پرهیز کند، از طرف دیگر، مردم او را «صاحب گونه های آتشین» می نامیدند، در روز قیامت، این مطلب واقعیّت پیدا می کند و از صورت و گونه های او، آتش زبانه خواهد کشید.

* آیه چهارم

«همسر ابولَهَب، بار گناهان زیادی بر دوش دارد».

برای توضیح این آیه، ابتدا مثالی می زنم: در زبان فارسی، این جمله کاربرد زیادی دارد: «خاک عالَم بر سرم شد».

اگر من این جمله را به زبان دیگری به همین صورت ترجمه کنم، کسی که آن را می خواند، واقعاً گیج می شود، آخر چگونه می شود که خاک عالَم را بر سر ریخت؟ مگر یک انسان، چقدر می تواند خاک بر سر خود بریزد.

این یک کنایه است. هر فارسی زبان می داند که معنای این سخن چیست.

«خاک عالَم بر سرم شد» یعنی «من بیچاره و بدبخت شدم». لازم نیست کسی خاک بر سر خود بریزد.

اگر من فقط واژه های آیه چهارم را معنا کنم، نتیجه این می شود: «زن ابولَهَب، هیزم حمل می کرد».

این سخن چه معنایی دارد؟

او ثروتمندترین زن مکّه بود و خادمان بسیاری داشت، او هرگز خودش هیزم جمع نمی کرد و هیزم به دوش نمی گرفت.

این یک کنایه است. یعنی او بار گناهان زیادی بر دوش داشت !

گناهان او، همان هیزم هایی بودند که آتش جهنّم را برای او به ارمغان می آوردند، او سبب گمراهی مردم شد و با پیامبر خدا دشمنی زیادی نمود.(۱۳۵)

* آیه پنجم

«بر گردن همسر ابولَهَب، زنجیری از آهن خواهد بود».

زن ابولَهَب، ثروت زیادی داشت، او گردنبندی بسیار قیمتی داشت، روزی به بُت ها سوگند یاد کرد که این گردنبند را خواهد فروخت و پول آن را در راه دشمنی با محمّد(صلی الله علیه وآله)هزینه خواهد کرد.

خدا در این آیه به این مطلب اشاره می کند که در روز قیامت به جای این گردنبند که به گردن اوست، زنجیری از آهن بر گردن او خواهد افکند، گردنبندی که بسیار سنگین است و مانند شعله های آتش، داغ است.

قرآن از عبارت «حَبلٌ من مَسَد» استفاده کرده است، در زبان عربی برای دو چیز این عبارت را به کار می برند:

۱ - طنابی که از الیاف درخت خرما تهیّه شده است.

۲ - زنجیری که از آهن بافته شده است.

تعدادی از دانشمندان لغت شناس در شرح این عبارت، معنای دوم را بیان

کرده اند.

سخن یکی از آنان این است: «حبل من مسد، همان زنجیری است که قرآن در آیه **۳۲** سوره «حاقّه» درباره آن سخن گفته است. زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است».(۱۳۶)

وقتی من این سخن را شنیدم، به نظرم رسید که ترجمه این آیه به این صورت بهتر است. آری، زن ابولَهَب در این دنیا، گردنبندی گران قیمت گردن داشت، گردنبندی که از طلا و جواهرات بسیار قیمتی بود، خدا در روز قیامت، زنجیری از آهنی داغ و سوزنده به گردن او می اندازد و او در میان آتش ها می سوزد.

* * *

پیام این سوره برای انسان های امروز چیست؟

انسان ها باید بدانند که پیوندهای خانوادگی اگر با پیوند مکتبی همراه نباشد، ارزشی ندارد.

خدا با هیچ کس تعارف ندارد !

ابولَهَب، عمویِ پیامبر است، از نسلِ ابراهیم(علیه السلام) است، راه کفر را برمی گزیند، سخت ترین عذاب ها در انتظار اوست.

سلمان فارسی، اهل ایران است، هیچ نسبتی با محمّد(صلی الله علیه وآله)ندارد، او را به عنوان «برده» به سرزمین حجاز آورده اند، امّا ایمان می آورد و به آنجا می رسد که محمّد(صلی الله علیه وآله) درباره او می گوید: «سلمان از ما اهل بیت است».

هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشش بهشت است.

هر کس که راه کفر برگزیند، حتّی اگر عمویِ پیامبر باشد، جایگاهش آتش جهنّم است.

ص:۲۸۷

البته، خدا در روز قیامت به پیامبر و بندگان خوبش، اجازه شفاعت می دهد، امّا این شفاعت به معنای «پارتی بازی» نیست.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می ریزند تا رشد کند، امّا درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به پایِ آن بریزند، فایده ای برای او ندارد !

پیامبر و امامان معصوم فقط می توانند کسی را شفاعت کنند که ایمان آورده باشد و قسمتی از راه را آمده باشد، ولی در فراز و نشیب های راه، وامانده باشد، شفاعت او را یاری می کند تا او بتواند ادامه راه را بپیماید، امّا کسی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره ای نمی برد.

پیامبر هرگز در روز قیامت حقّ ندارد ابولَهَب را شفاعت کند، خدا هرگز به او چنین اجازه ای را نمی دهد، زیرا ابولَهَب تا لحظه آخر عمر، ایمان نیاورد و با کفر از دنیا رفت.

* * *

چرا خدا ابولَهَب را این گونه نفرین می کند؟ چرا از همسرش این گونه یاد می کند؟

وقتی زن و شوهرهایی را که در قرآن از آنان یاد شده است، بررسی می کنم. قرآن در سوره های قبل، سه نوع از زن و شوهرها را بیان کرده است، قرآن می خواهد نوع چهارم آن ها را در این سوره بیان کند تا سخن از انواع زن و شوهرها، کامل باشد.

اکنون که این سوره تمام شده است، من چهار نوع زن و شوهرهایی که در قرآن ذکر شده است، بیان می کنم:

۱ - مرد مؤمن، زن مؤمن: ابراهیم(علیه السلام) و همسرش هاجر

ابراهیم(علیه السلام) پیامبر خدا بود، خدا به او فرمان داد تا همسرش هاجر را از فلسطین کنار کعبه ببرد، در آن هنگام، هیچ کس در کنار کعبه نبود، ابراهیم(علیه السلام)هاجر و اسماعیل را به آنجا آورد، هیچ آب و غذایی در آنجا پیدا نمی شد، هیچ کس آنجا نبود، ابراهیم(علیه السلام) فرمان خدا را اطاعت کرد و هاجر هم تسلیم تصمیم ابراهیم(علیه السلام) بود، چون او به خدا ایمان داشت. ابراهیم(علیه السلام) رفت و اسماعیل تشنه شد، هاجر به دنبال آب دوید و سرانجام، چشمه زمزم از زیر پای اسماعیل جوشید و کم کم مردم به آنجا آمدند و شهر مکّه بنا شد.

۲ – مرد مؤمن، زن کافر: لوط(علیه السلام) و همسرش

لوط(علیه السلام) پیامبر خدا بود، خدا او را برای هدایت مردم شهر سدوم فرستاد، مردم به سخن لوط(علیه السلام) گوش نکردند، زن لوط(علیه السلام)هم از کافران بود و در شبی که عذاب نازل شد، او هم در آن عذاب هلاک شد.

۳ – مرد کافر، زن مؤمن: فرعون و همسرش آسیه

آسیه(علیها السلام)، زن فرعون بود، فرعون راه کفر را برگزید ولی آسیه(علیها السلام) به موسی(علیه السلام)ایمان آورد. او ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، وقتی فرعون این ماجرا را فهمید او را شکنجه نمود و آسیه(علیها السلام) زیر شکنجه ها شهید شد.

۴ – مرد کافر، زن کافر: ابولَهَب و همسرش

در این سوره خدا از این زن و شوهر سخن می گوید، عجیب است، وقتی زن و شوهری با هم در مسیر گمراهی قرار می گیرند، سرعت هلاکت آنان بسیار زیاد می شود و این هشداری برای همه انسان ها می باشد. در این سوره قرآن به ابولَهَب، شدیدترین نفرین ها را می کند و همسر او را هم وعده عذابی سخت می دهد.

سوره اخلاص

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۱۲ قرآن می باشد.

«اِخلاص» به معنای «پاک کردن» می باشد. این سوره به بیان یکتاپرستی می پردازد تا اعتقاد مؤمنان از هرگونه شرک به خدا، پاک بشود. کسی که به این سوره باور دارد، در واقع دین خود را از شرک پاک نموده است. نام دیگر این سوره «توحید» می باشد. توحید به معنای «یکتاپرستی» می باشد. همچنین این سوره را «سوره قُل هُو الله اَحَد» هم می خوانند.

اخلاص : آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان مکّه را به یکتاپرستی دعوت می کرد و از آنان می خواست از عبادت بُت ها دست بردارند و در مقابل آن ها به سجده نیفتند، روزی گروهی از بُت پرستان کنار کعبه آمدند، محمّد(صلی الله علیه وآله) را دیدند که برای مردم قرآن می خواند.

آنان با یکدیگر سخن می گفتند، یکی گفت: «آیا کسی می داند این خدایی که

محمّد ما را به عبادت آن فرا می خواند، چگونه است؟».

آنان به هم نگاه کردند، به راستی خدای محمّد(صلی الله علیه وآله) چگونه است؟

آن بُت پرستان سال های سال بُت ها را پرستیده بودند، بزرگ ترین بُت آنان، هُبل بود، بُتی که به شکل انسان بود و از «یاقوت سرخ» ساخته شده بود، دست راست این بُت شکسته شده بود و آنان از طلا دستی برای او درست کرده بودند.

این هبل بود، بُتی با دست طلایی !

به راستی خدای محمّد چگونه است؟ آیا او هم دست دارد؟

آنان تصمیم گرفتند نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) بیایند و این سؤال را از خود او بپرسند، همه با هم برخاستند و نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمدند و گفتند: «ای محمّد ! خدای خود را برای ما وصف کن ! برایمان بگو که او چگونه است؟». (۱۳۷)

اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این سوره را برای محمّد(صلی الله علیه وآله)خواند:

* * *

ای محمّد ! بگو او خدایِ یگانه است،

او بی نیاز است و همه، نیازمند او هستند،

او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد،

و برای او هیچ همتایی نیست».

* * *

اکنون این سوره را در شش قسمت شرح می دهم، دقّت در این مطالب می تواند سبب آشکار شدن معنای این سوره شود:

* * *

* قسمت اوّل: «هو»

این واژه به چه معناست؟

«او»

منظور از این واژه چیست؟

وقتی قدری فکر می کنم به این نتیجه می رسم که در اینجا قرآن می خواهد به من بگوید: «خدا غیب است و از دیده ها پنهان است».

مناسب می بینم در اینجا ماجرای دعای علی(علیه السلام) در جنگ «صفّین» را بنویسم: صفّین جایی بود که سپاه علی(علیه السلام) با سپاه معاویه روبروی هم قرار گرفتند، وقتی جنگ آغاز شد، علی(علیه السلام)خودش به میدان آمد، به قلب لشکر نفاق حمله کرد و دعایی را می خواند.

عمّار (پسر یاسر) صدای علی(علیه السلام) را می شنید، او می شنید که علی(علیه السلام)پیوسته این دعا را می خواند: «یا هُو ! یا مَنْ لا هُو إلاّ هُو». عمّار با خود گفت: «این چه دعایی است؟ چه رمز و رازی در این دعا نهفته است؟». او نزد علی(علیه السلام)رفت و پرسید:

ـــ آقای من ! این دعا چیست که شما می خوانید؟

ـــ این نام اعظم خداست، این دعا، پایه اساسی توحید و خداشناسی است.(۱۳۸)

وقتی من این ماجرا را خواندم، به فکر فرو رفتم، با خود گفتم: مگر در این دعا چه نهفته است که پایه اصلی خداشناسی است؟

یا هُو یا مَنْ لا هُو إلاّ هُو !

ای او !

او از دیده ها پنهان است. هیچ کس توانایی دیدن او را ندارد، هیچ کس نمی تواند حقیقت او را درک کند، او آفریننده است، هیچ آفریده ای نمی تواند

به او احاطه کند، او هیچ کدام از صفات مخلوقات خود را ندارد، عقل بشر هرگز نمی تواند او را درک کند.

ای غیبی که هیچ غیبی جز او نیست !

در این جهان، چیزهای زیادی هستند که با چشم دیده نمی شوند و غیب هستند، غیب یعنی پوشیده از چشم ما انسان ها.

مثلاً فرشتگان !

من نمی توانم آن ها را ببینم، آری ! فرشتگان هم غیب هستند، امّا همه فرشتگان، مخلوقات خدا هستند، آن ها صفات و ویژگی های مخلوقات را دارند و برای همین آنان برای یکدیگر، غیب نیستند.

مثلاً جبرئیل یک فرشته است، میکائیل هم یک فرشته است. این دو فرشته برای من غیب هستند، امّا آن ها برای همدیگر غیب نیستند، آن ها صفات و ویژگی های همدیگر را درک می کنند. جبرئیل می تواند صفات و ویژگی های میکائیل را درک کند، پس میکائیل در نظر جبرئیل، غیب نیست.

پس من که یک انسان معمولی هستم، وقتی چیز غیبی را در نظر می گیرم، آن چیز برای من غیب است، امّا همان چیز برای فرشتگان غیب نیست.

فقط یک غیب است که همیشه غیب است، هیچ کس نمی تواند آن را درک کند و آن هم خدای یگانه است.

خدا همیشه و برای همه، غیب بوده است. هیچ کس نمی تواند خدا را ببیند و یا به ذات او احاطه پیدا کند.

ای کسی که هیچ غیبی جز او، غیب نیست !

* * *

* قسمت دوم: الله

این واژه، زیباترین نام خدا می باشد و در قرآن ۲۸۱۶ بار تکرار شده است. این نام مخصوص خدا می باشد.

به راستی چرا به خدا الله می گویند؟

در اینجا سخنی از امام باقر(علیه السلام)نقل می کنم: «وقتی عرب ها در چیزی سرگردان می شوند از واژه اَلِهَ استفاده می کنند».(۱۳۹)

آری، وقتی کسی در بیابانی، راه را گم کند، متحیّر و سرگردان شود و نداند چه کند، در زبان عربی می گویند: «اَلِهَ الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد متحیّر شد.

یک نظر این است که نام خدا را از این ریشه گرفته اند، آیا می دانی علّت آن چیست؟

وقتی من می خواهم درباره خدا فکر کنم، چیزی جز تحیّر نصیبم نمی شود، هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا را درک کند، خدا را نمی توان با چشم ها دید. او هیچ کدام از صفات مخلوقات را ندارد، او غیب است، برای همین هر کس که بخواهد ذات او را بشناسد، چیزی جز تحیّر نصیب او نمی شود.

این سخن امام باقر(علیه السلام) است: «از فکر کردن درباره حقیقت خدا پرهیز کنید، زیرا عقل بشر به آنجا راهی ندارد».

آری ! من می توانم درباره آیات و نشانه های قدرت خدا هر چقدر می خواهم سخن بگویم، در جهان هستی شگفتی های زیادی وجود دارد، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان ها و...(۱۴۰)

برای شناخت خدا باید به قرآن مراجعه کنم، ببینم که خدا، خودش را چگونه معرّفی کرده است.

اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی

از بین می رود و تو می دانی که خدا هرگز از بین نمی رود.

خدای یگانه هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، نمی توان او را حس کرد و یا دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم سر ببیند.

اکنون که این را دانستم می توانم به راز واژه «الله» پی ببرم، من خدایی را می پرستم که همه در درک او متحیّر و سرگشته اند، خدایی که از دیده ها پنهان است، خدایی که عقل بشری هم نمی تواند حقیقت او را درک کند.

* * *

* قسمت سوم: أَحَدٌ

اَحَد به معنای «یگانه» است. «خدا احد است»، یعنی خدا یگانه است، یعنی هیچ چیز، مانند او نیست، او مثل و همانندی ندارد، او از اجزای مختلفی تشکیل نشده است.

وقتی به خودم نگاه می کنم، می بینم که از سر و دست و پا تشکیل شده ام، امّا خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا یکی است، یعنی حقیقت او، یکی است و جزئی ندارد.

* * *

* قسمت چهارم: الصَّمَدُ

خدا بی نیاز است و همه نیازمند او هستند.

درباره واژه «صمد» باید این چنین بگوییم: او کسی است که هیچ نیازی به دیگری ندارد و همه نیازمند او هستند.(۱۴۱)

باید بدانم که خدا به عبادت من، به نماز و روزه من، هیچ نیازی ندارد، اگر همه مردم هم گناه کنند، به خدا هیچ ضرری نمی رسد. او از همه چیز بی نیاز

است. به هیچ چیز و هیچ کس نیاز ندارد، نه نیاز به غذا دارد، نه نیاز به خواب.

او همواره بوده و خواهد بود. او کسی است که آقایی و بزرگی اش اندازه ای ندارد، او از هر گونه تغییر و دگرگونی به دور است، او به هیچ شریکی نیاز ندارد، او هیچ شریکی ندارد، هیچ کاری برای او غیرممکن نیست، او به هر کاری تواناست، هیچ چیز از نظر او مخفی نیست.

* * *

* قسمت پنجم: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ

او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد.

انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد.

این یک قانون است: هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. خدا فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد.

آری ! من خدایی را می پرستم که مثل و همانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده و خواهد بود.

خدای من هرگز آغازی نداشته است و برای همین هم پایانی ندارد. من خدایی را می پرستم که هیچ کس نمی تواند ذات او را وصف کند.

بزرگی فقط سزاوار اوست و همه چیز غیر او کوچک و حقیر است. چشم ها از دیدن او درمانده اند و ذهن ها از درک وصف او عاجز.

من خدایی را سپاس می گویم که هرگز نمی میرد و عظمت و بزرگی او هرگز پایان نمی پذیرد و او هر روز آفرینش تازه ای دارد.(۱۴۲)

* * *

* قسمت ششم: وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدُ

برای او هیچ همتایی نیست.

ص:۲۹۶

خدا یگانه است، هیچ چیز شبیه او نیست، هر چه غیر از او در جهان وجود دارد، مخلوق و آفریده اوست. معلوم است که هرگز آفریده نمی تواند مانند آفریننده باشد.

همه آفریـده ها پایان دارنـد و خدا پایان ندارد، همه آفریده ها نیازمند هسـتند و خدا بی نیاز است، همه آفریده ها، آغاز داشـته اند و خدا آغازی نداشته است.

* * *

سخن درباره واژه ها و جملات این سوره را به پایان می برم.

مسـتحب است وقتی انسان قرائت این سوره را به پایان رسانـد، سه بار بگویـد: «كَذٰلِكَ اللهُ رَبّی»، یعنی: «خـدای من، این گونه است».(۱۴۳)

* * *

دیگر وقت آن است که حدیثی جالب از امام سجّاد(علیه السلام) را نقل کنم:

«عاصِم» یکی از شـیعیان بود، او نزد امام آمـد و از ایشان درباره شـناخت خـدا چنـد سؤال نمود، امام سـجّاد(علیه السـلام) به او پاسـخ دادنـد و سـپس فرمودنـد: «خـدا می دانست که در آخرالزّمـان مردمی می آینـد که تحقیق را دوست دارنـد، خـدا سوره اخلاـص و قسـمتی از سوره حشـر را برای آنـان نـازل کرد. هر کس درباره خـدا مطلبی بگویـد که با این آیات، تفاوت داشـته باشد، هلاک شده است».(۱۴۴)

وقتی من این حدیث را خواندم به فکر فرو رفتم.

راه شناخت خدا سوره اخلاص و آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ سوره حشر است. سوره اخلاص ۵ آیه دارد. (وقتی ۵ آیه سوره اخلاص و ۳ آیه سوره حشر را جمع کنیم به عدد ۸ می رسیم).

راه شناخت خدا این ۸ آیه است !

این سخن امام سجّاد(علیه السلام)هشداری بزرگ برای کسانی است که خدا را به

گونه ای معرّفی می کنند که با قرآن سازگاری ندارد.

آیا کسی این هشدار را جدّی می گیرد؟ آیا کسی به این سخن امام سجّاد(علیه السلام)گوش می کند؟

هر کس درباره خدا سخنی مخالف این ۸ آیه بگوید، هم خودش گمراه شده است و هم دیگران را گمراه کرده است.

در آن قسمت سوره حشر ۱۶ نام خدا همراه با بعضی از مطالب ذکر شده است که من آن را در اینجا می نویسم:

۱ - الله: خدا یگانه است و از دیده ها پنهان است و هیچ خدایی جز او نیست.

۲ - عالِم الغیب و الشهاده: هر امر پنهان و آشکار را می داند.

۳ - رحمان، بخشنده و مهربان است و مهربانی او در این دنیا شامل همه انسان ها می شود.

۴ - رحیم: او مهربان است و در روز قیامت، فقط مؤمنان از این مهربانی بهره منـد می شوند. او خدای یگانه است و خدایی جز او نیست.

۵ - مَلک: فرمانروای جهان است.

۶ - قُدّوس: از هر عیبی و نقصی، پاک می باشد.

۷ - سلام: به هیچ کس ظلم نمی کند و همه از او در امن و سلامت هستند.

۸ - مؤمن: به دوستانش امنیّت عطا می کند و آنان را از عذاب جهنّم نجات می دهد.

۹ - مُهَیمن: نگاهدارنده همه چیز می باشد، جهان به او پایدار است.

۱۰ - عزیز: توانا می باشد و هرگز شکست نمی خورد.

۱۱ - جبّار: با اراده خود به اصـلاح هر امری می پردازد و شـکست ها را جبران می کند، اگر مؤمنی گناه کند و توبه کند، خدا گناهان او را به خوبی ها تبدیل

می کند.

۱۲ - متکبّر: شایسته بزرگی و عظمت است و هیچ چیز برتر و بالاتر از او نیست. او هیچ شریکی ندارد، او بالاتر و والاتر از این است که شریک داشته باشد، او از هر عیب و نقصی به دور است.

۱۳ - خالق: او آن خدای یگانه است که جهان را خلق کرده است.

۱۴ - بارئ: او جهان را بدون آن که نمونه قبلی داشته باشد، پدید آورده است.

۱۵ - مصوّر: به هر موجودی، شکل خاص خودش را داده. برای او نام های نیکوست. آنچه در آسمان ها و زمین است او را تسبیح می کنند و او را از همه نقص ها و عیب ها، پاک می دانند، او خدای توانا می باشد.

۱۶ - حکیم: همه کارهای او از روی حکمت است و کار بیهوده انجام نمی دهد و او جهان را بیهوده نیافریده است.

من باید بارها سوره اخلاص و این آیات سوره حشر را بخوانم و به معنای آن فکر کنم که این تنها راه رسیدن به شناخت خدا می باشد.

* * *

سوره اخلاص فضیلت بسیار زیادی دارد، بهترین و با فضیلت ترین سوره قرآن، همین سوره است.

از نظر تعداد ۲۱ کلمه بیشتر ندارد، امّا از نظر ارزش و فضیلت، بزرگ ترین سوره قرآن است.

سوره ای کوچک که مهم ترین پیام های توحیدی را در خود جای داده است.

روزی پیامبر رو به یارانش کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی هست که هر روز، یک بار قرآن را از اوّل تا آخر بخواند و به اصطلاح «ختم قرآن» داشته باشد؟

همه سکوت کردند و فقط سلمان فارسی بود که دست خود را بالا گرفت و گفت: من هر روز قرآن را ختم می کنم.

بعضی از مسلمانان از این سخن سلمان فارسی تعجّب کردند، کسی که بخواهد هر روز قرآن را ختم کند باید تمام روز مشغول خواندن قرآن باشد، امّا سلمان که این گونه نیست، بیشتر وقت ها به کار خودش مشغول است.

آن ها فکر کردند که سلمان دروغ می گوید، برای همین رو به پیامبر کردند و در حالی که بسیار خشمناک بودند چنین گفتند:

ـــ ای رسول خدا ! سلمان، مردی است ایرانی. او می خواهد بر ما عرب ها فخر بفروشد، ما می دانیم او دروغ می گوید.

ـــ آرام باشید ! سلمان همانند لقمان حکیم است. بروید از خود او سؤال کنید، حتماً جواب شما را خواهد داد.

آن ها نزد سلمان آمدند و سؤال خود را پرسیدند، سلمان به آن ها لبخندی زد و گفت: من خودم از پیامبر شنیدم که فرمود: هر کس سه بار سوره اخلاص را بخواند مانند این است که قرآن را ختم کرده است. من هر روز، سه بار این سوره را می خوانم ! (۱۴۵)

* * *

در قرآن از موضوعات زیادی سخن به میان آمده است، امّا مهم ترین موضوعات قرآن چیست؟

من سه سخن از پیامبر را با هم نقل می کنم تا به جواب این سؤال برسم:

سخن اوّل: «سوره اخلاص، یک سوم قرآن است». موضوع این سوره یکتاپرستی است.

سخن دوم: «سوره کافرون، یک چهارم قرآن است». موضوع این سوره ترک

بُت و بُت پرستی است.(۱۴۶)

سخن سوم: «سوره زلزله، یک چهارم قرآن است». موضوع این سوره، ایمان به قیامت است. این دو جمله در این سوره آمده است: هر کس ذرّه ای خوبی کند، نتیجه آن را در قیامت می بیند، هر کس ذرّه ای بدی کند، نتیجه آن را می بیند.(۱۴۷)

آری، این سه موضوع مهم ترین موضوعات قرآن می باشد: یکتاپرستی، ترک بُت پرستی، باور به قیامت.

در اینجا به این نکته هم اشاره کنم که سوره فاتحه یا حمد، چکیده و خلاصه ای از همه قرآن است.

خدا در آیه ۸۷ سوره «حِجر» به پیامبر چنین می گوید: «من به تو قرآن و سوره فاتحه عطا کردم»، آری، سوره فاتحه آن قدر فضیلت دارد که خدا آن را در کنار قرآن ذکر می کند. همه معارف قرآن به صورت خلاصه در این سوره آمده است: یکتاپرستی، عدل، نبوت، امامت، معاد.

ص:۳۰۱

سوره فَلَق

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۱۳ قرآن می باشد.

«فَلَق» به معنای «سپیده دم» می باشد، در ابتدای این سوره به سپیده دم سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

فَلَق: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در شهر مکّه است، پیروان او در سختی هستند، دشمنان، آن ها را شکنجه می کنند، امّا مؤمنان استقامت می کنند، آنان همانند کوهی استوار ایستاده اند و دست از دین خود برنمی دارند. قلب آنان با ایمان نورانی شده است و هیچ هراسی به دل راه نمی دهند.

مقابله با دشمنی که آشکار است، مشکل نیست، هر چه ایمان انسان قوی تر باشد، با شجاعت بیشتری با دشمنی که سلاح در دست گرفته است و به میدان آمده است، روبرو می شود.

ولی یکٔ چیز وجود دارد که ممکن است انسان مؤمن از آن هم هراس به دل بگیرد: سحر و جادو !

سحر و جادویی که به چشم نمی آید، مخفی است، مرموز است، آشکار نیست، آیا می توان سحر را باطل کرد؟

کسانی که در مقابل همه شکنجه ها و سختی ها ایستادگی کرده اند، وقتی نام جادو را می شنیدند، وحشت می کردند.

در آن روزگار، زنانی بودند که کارشان سحر و جادو بود، آنان می توانستند با جادو بین زن و شوهر فاصله بیندازند و کارهای عجیبی انجام دهند، گویا آخرین حربه بزرگان مکّه این بود که دست به دامن زنان جادوگر شدند و از آنان خواستند تا پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادو کنند.

اینجا بود که تو این سوره را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی.

* * *

هیچ کس نمی تواند محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادو کند، چون او در پناه خدا می باشد، اگر کسی بتواند پیامبران را جادو کند، دیگر هیچ اعتباری به گفته های آنان نخواهد بود.

آری، همان گونه که خدا عصمت را به پیامبران داد و آنان را از گناهان به دور کرد، قدرتی به روح آنان داد که هیچ جادوگری نمی تواند آنان را جادو کند.

آری، قرآن در این سوره از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهد تا از جادو به خدا پناه ببرد، قرآن در این سوره با محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن گفته است، امّا منظور قرآن این است که مسلمانان از وسوسه های شیطان به او پناه ببرند.

در زبان فارسی ضرب المثلی وجود دارد. این ضرب المثل می گوید: «به در می گویم تا دیوار بشنود».

در زبان عربی ضرب المثل دیگری استفاده می شود:

«ایّاک أعنی و اسمعی یا جاره». «مخاطب من تو هستی، امّا ای همسایه ! سخنم را گوش کن !».

گاهی من با پسرم سخن می گویم، امّا منظور اصلی من این است که مثلاً همسایه ام این سخن را بشنود.

این نوع سخن گفتن، شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق(علیه السلام)می فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است.(۱۴۸)

مسلمانانی که این سوره را شنیدند، فهمیدند که باید از شرِّ جادوگران به خدا پناه ببرند و بدانند که اگر به خدا پناه ببرند، خدا آنان را از شرّ آن جادوگران حفظ می کند.

اکنون دیگر وقت آن است تا این سوره را بخوانم:

* * *

ای محمّد !

بگو که به خدای سپیده دم پناه می برم،

از شرِّ آنچه خدا خلق کرده است،

از شرِّ شب تار آن هنگام که در می آید،

از شرِّ آن کسانی که در گره ها می دمند،

از شرِّ حسود آن هنگام که حسادتش برانگیخته می شود.

* * *

اکنون آیات این سوره را شرح می دهم، دقّت در این مطالب می تواند سبب آشکار شدن معنای این سوره شود:

* * *

* آیه اوّل

«بگو که به خدای سپیده دم پناه می برم»

وقتی مردم از آمدن بلایی می ترسند به چیزی پناه می برند، مثلاً وقتی مسافری می خواهد به سفر برود پشت سر او آب می ریزند، آن ها به آب پناه می برند تا شاید مسافرشان به سلامت برگردد.

یا وقتی از چشم زخم می ترسند به تخته می زنند، آن ها با این کار می خواهند بلا را از خود دور کنند.

این ها خرافاتی است که دامن گیر جامعه می باشد، به راستی وقتی که ما دچار ترسی می شویم باید چه کنیم؟ به چه چیزی پناه ببریم؟ چگونه؟

این آیه به مؤمنان می آموزد تا به خدا پناه ببرند، همان خدایی که سپیده دم و روشنایی را آفریده است، همان خدایی که در دل تاریکی شب، سپیده را آشکار می سازد و سپس خورشید همه جا را روشن می کند.

آری، شب تاریک همان ترس و وحشتی است که در دل انسان ها وجود دارد، اگر کسی به خدا پناه ببرد، همین پناه بردن، سپیده دل او می شود و همه ترس ها را از بین می برد.

مؤمن نباید برای ترس از چیزی به خرافات پناه ببرد، پناه بردن به خرافات، خطاست و چه بسا ترس را زیادتر می کند، مؤمن باید فقط به لطف خدا پناه ببرد.

* * *

* آیه دوم

«از شرِّ آنچه خدا خلق کرده است».

مؤمن باید از شرّ هر آنچه در جهان است به خدا پناه ببرد، جادوگران یکی از

آنان هستند، امّا شیاطین هم در کمین هستند، دوست بد هم بزرگ ترین خطر است، غوغای شهوت نیز ممکن است در یک لحظه انسان را به هلاکت افکند.

مؤمن باید از شرِّ هوای نفس خویش نیز به خدا پناه ببرد، از شرّ هر آنچه که در جهان است به خدا پناه ببرد.

سؤالی به ذهنم می رسد: مگر خدا، بدی و شرّ هم آفریده است؟

نه. خدا هر چه آفریده است، خوبی است، امّا این انسان ها هستند که از آن استفاده بد می کنند.

آیا چاقو بد است؟

اگر چاقو در دست پزشک جرّاح باشد می تواند جان انسانی را نجات دهد، امّا اگر دست جنایتکاری باشد، جانِ انسانی را می گیرد، چاقو بد نیست، مهم این است که با آن چه کاری انجام شود.

جادوگران با کمک شیاطین از قوانینی که در این جهان وجود دارد، باخبر می شوند و آن قوانین را در راه سحر و جادو به کار می گیرند، آن قوانین به خودی خود، چیز بدی نیستند.

آیا نیروی اتمی که خدا در دل اتم های «اورانیوم» قرار داده است، چیز بدی است؟

هزاران سال بود که این نیرو در «اورانیوم» بود، کسی از آن خبر نداشت، این نیرو کشف شد. دو استفاده از آن می توان کرد، می توان بمب اتم ساخت که دنیا را نابود کند، می توان نیروگاه برق ساخت که انرژی برق تولید کند. ۱۲ گرم اورانیوم می تواند به اندازه سوزاندن یک تن زغال سنگ، انرژی تولید کند.

آیا اورانیوم، بد است؟

هیچ انسان عاقلی، اورانیوم را بد نمی داند، او اورانیومی را که در بمب اتم استفاده می شود، بد می داند. او کسی که بمب اتم را می سازد، بد می داند.

در جهان خدا چیز بدی نیافریده است، این انسان ها هستند که از آنچه خدا آفریده است، استفاده بد می کنند و شر ایجاد می کنند.

آیا غریزه جنسی بد است؟

اگر این غریزه نبود، نسل انسان ادامه پیدا نمی کرد، کانون خانواده، سرد و بی روح بود. غریزه جنسی، بد نیست، شهوت رانی بد است.

* * *

* آیه سوم

«از شرِّ شب تار آن هنگام که در می آید»،

منظور از این سخن چیست؟

وقتی تحقیق می کنم می بینم جادوگران وقتی می خواهند جادوی بزرگی کنند، صبر می کنند تا شب های آخر ماه قمری فرا رسد، شب هایی که ماه در آسمان آشکار نمی شود و آسمان تاریک تاریک است. (ماه در مُحاق است). آن وقت است که آنان مشغول کار خود می شوند.(۱۴۹)

این یکی از اسرار آنان است.

جادوگران اسرار کار خود را سینه به سینه از استادان خود آموخته اند، اوّلین استاد جادوگری هم شیطان بوده است ! جادوگران سربازان شیطان هستند. برای همین است که جادوگری در اسلام حرام اعلام شده است و حتّی گفته شده است: «کسی که جادو می کند، کافر است»، گویا تا کفر جادوگر به شیطان ثابت نشود، او را در این راه یاری نمی کند.

در این آیه خدا به مؤمنان می آموزد تا چنین بگویند: «خدایا ! از شرِّ

شب هایی که ماه تاریک می شود به تو پناه می بریم».

آری، شب های ۲۹ و ۳۰ ماه قمری، شب های بدی نیستند، جادوگران از این شب ها، استفاده بد می کنند.

البتّه ممکن است که جادوگری در روز هم جادوگری کند، جادوگری در شب های آخر ماه برای نمونه ذکر شده است، می توان چنین گفت که مؤمنان باید از شرّ آن وقتی که جادوگران جادو می کنند و فتنه گران فتنه می کنند به خدا پناه برند.

* * *

* آیه چهارم

«از شرّ آن کسانی که در گره ها می دمند».

بیشتر جادوگران از زنان بی ایمان هستند، گویا ارتباط با شیطان و وارد شدن به دنیای پر رمز و راز جادوگری، نیاز به لطافت روح دارد، این چیزی است که با روح زنان کافر، مناسبت بیشتری دارد. زنان کافر بهتر از مردان کافر می توانند با شیاطین ارتباط برقرار کنند.

زنان جادوگر برای این که جادوی بزرگی انجام دهند، بیشتر وقت ها چنین می کنند: صبر می کنند تا شب ۲۹ یا ۳۰ ماه فرا رسد، سپس ریسمانی را در دست می گیرند و شروع به تکرار الفاظی می کنند که شیاطین به آنان یاد داده اند، بعد یک گره به آن ریسمان می زنند و به آن می دمند، سپس دوباره شروع به خواندن الفاظی می کنند و بعد از مدّتی یک گره دیگر به آن ریسمان می زنند و به آن می دمند، این کار را به اندازه ای که خودشان می دانند، ادامه می دهند.

در این آیه خدا به مؤمنان می آموزد که چنین بگویند: «خدایا ! از شرّ آن جادوگرانی که در گره ها می دمند، به تو پناه می بریم».

البتّه ممکن است که جادوگری از روش دیگری استفاده کند، این روش در اینجا برای نمونه ذکر شده است، در واقع منظور قرآن این است که مؤمنان چنین بگویند: ««خدایا ! از شرّ آن

کارهایی که جادوگران برای جادو کردن استفاده می کنند به تو پناه می بریم».

این نکته را هم اضافه کنم که منظور از شیطان، همان ابلیس است که از جنّ می باشد، ابلیس پیروان زیادی در میان جنّ ها دارد که به آن ها «شیاطین» گفته می شود.

* * *

* آیه پنجم

«از شرِّ حسود آن هنگام که حسادتش برانگیخته می شود».

جادوگران چرا جادو می کنند؟

حسودی که با مؤمنی دشمنی دارد نزد جادوگران می رود و به آنان پول می دهد و از آنان می خواهد آن مؤمن را جادو کنند.

آری، جادوگری با یک حسادت آغاز می شود !

امان از حسادت !

کافران مکّه هم که می خواستند پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادو کنند، به محمّد(صلی الله علیه وآله)حسادت میورزیدند، آنان می گفتند: «چرا خدا او را به پیامبری انتخاب کرده است؟ محمّد فقیر است و دستش از مال دنیا خالی است، چرا او برای این مقام انتخاب شده است؟ خدا باید ما را انتخاب می کرد».

آری، آنان می دانستند که حقّ با محمّد(صلی الله علیه وآله) است، معجزه قرآن را دیده بودند، امّا به او حسادت میورزیدند، آنان می دانستند که هرگز نمی توانند محمّد(صلی الله علیه وآله)

را جادو کنند، پس به فکر آن افتادند که مسلمانان را جادو کنند.

پس ریشه مراجعه به جادوگر، چیزی جز حسد نیست.

وقتی به جامعه نگاه می کنم می بینم افرادی سراغ جادو می روند که در آتش حسد می سوزند، همسایه نمی تواند موفّقیّت همسایه را ببیند، به او حسادت میورزد و نزد جادوگر می رود تا جادویی بگیرد و زندگی او را تباه کند. رفتن به پیش جادوگر، گناهی بزرگ است.

* * *

این سوره به پایان رسید، کسی که معنای این سوره را به خوبی درک کند، دیگر از جادوگران نمی هراسد، او با تمام وجود به تو پناه می برد و می داند که آن قدر قدرت داری تا جادوی همه جادوگران را بی اثر کنی.

جاهلان تصوّر می کنند که خدا جهان را به حال خود رها کرده است، آنان چنین می گویند: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می تواند انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت ندارد رویِ تصمیم انسان نفوذ کند، خدا نمی تواند جلوی انجام کار انسان ها را بگیرد».

این عقیده باطلی است. خدا هرگز انسان را این گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، امّا هر وقت که خدا بخواهد می تواند مانع کار انسان شود.

هر کس قرآن را با دقّت بخواند، این حقیقت را می داند !

مؤمنان از ماجرای گلستان شدن آتش بر ابراهیم(علیه السلام)، درس بزرگی می گیرند !

نمرود آتش بزرگی آماده کرد و ابراهیم(علیه السلام) را در آتش انداخت، نمرود اراده

کرد که ابراهیم(علیه السلام) را بسوزاند، امّا خدا اراده کرد که ابراهیم(علیه السلام) نسوزد.

آیا جادوی جادوگران از آتش نمرود بزرگ تر است؟

هرگز.

خدایی که می تواند آتش با آن عظمت را بر ابراهیم(علیه السلام)گلستان کند، می تواند جادوی جادوگر را هم بی اثر کند !

مؤمن هرگز از جادوگران نمی ترسد، او به خدایی پناه برده است که آتش نمرود را گلستان می کند.

مؤمن از خدا می ترسد و از هیچ چیز غیر خدا، هراس به دل ندارد، او در پناه خداست و می داند که اراده خدا بالاتر از همه چیز است.

* * *

در پایان این حدیث پیامبر را ذکر می کنم: «سوره فَلَق را بخوانید که این سوره از عَوذَه است».(۱۵۰)

عَوذَه یعنی چه؟

پناه بردن !

خوب است عَوذَه را در روزگار جاهلیّت بیان کنم:

در روزگار جاهلیّت، مردم برای بر طرف کردن جادوی جادوگران و جنّ ها، چیزهایی را همراه خود می کردند، گویا از شرّ جادوگران به این چیزها پناه می بردند. برای مثال استخوان خرگوش را به گردن می کردند و می گفتند: «اگر کسی استخوان خرگوش همراه داشته باشد از شرّ جنّ ها در امان است».(۱۵۱)

این ها خرافاتی بود که مردم آن روزگار اسیر آن شده بودند، آنان فکر نمی کردند خود خرگوش که زنده است، نمی تواند جانِ خود را نجات دهد، چگونه استخوان او می تواند آنان را نجات دهد !

امان از این خرافات !

این ها مردمی بودند که از نعمت دین آسمانی، بی بهره بودند.

وقتی این سوره و سوره «ناس» نازل شد، پیامبر از مسلمانان خواست که هرگاه از زخم چشم، جادو و یا چیز خطرناکی ترسیدند، این دو سوره را بخوانند.

حسن و حسین(علیهما السلام)، پسران فاطمه(علیها السلام) بودند و پیامبر به آن دو علاقه بسیار زیادی داشت، بسیاری از وقت ها پیامبر سوره های فلق و ناس را برای حسن و حسین(علیهما السلام) می خواندند و این گونه پیامبر، آنان را از شرّ بدخواهان و حسودان در پناه خدا قرار می داد.(۱۵۲)

ص:۳۱۲

سوره ناس

اشاره

این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۱۱۴ قرآن می باشد.

«ناس» به معنای «انسان ها» می باشد، در این سوره ۵ بار این کلمه تکرار شده است: (پروردگار انسان ها، فرمانروایِ انسان ها، خدای انسان ها...). و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

ناس: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِکِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ (۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در شهر مکّه است، گروهی به او ایمان آورده اند. پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)راه سختی در پیش دارند، کافرانی که هر روز آنان را به بُت پرستی می خوانند، به آنان وعده پول و ثروت می دهند تا از دین اسلام دست بکشند، یکی از ثروتمندانی که تلاش می کرد مسلمانان را فریب دهد، «نَضر» بود.

«نَضر» یکی از ثروتمندان مکّه بود، وقتی دید گروهی از مردم به محمّد(صلی الله علیه وآله)

ایمـان آورده انـد، تصـمیم گرفت تـا کنیز آوازه خوانی بخرد. او آن کنیز زیبـا را بـا قیمت زیادی خریـداری کرد و به خانه اش آورد.

نَضـر نزد بعضـی از مسـلمانان می رفت و آن ها را به مهمانی دعوت می کرد و به کنیزش می گفت: «از مهمانان من، پـذیرایی کن، به آن ها شـراب بده و آواز بخوان». سـپس به مهمانانش می گفت: «محمّد به شما می گوید اگر مسلمان شوید در بهشت از نعمت های زیبا بهره مند خواهید شد ! این کنیز امشب در اختیار شما باشد، چرا می خواهید یک عمر نماز بخوانید و به خود زحمت بدهید تا به بهشت برسید؟ من آنچه در بهشت است را امشب به شما می دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می کرد و مجلس شراب آماده می شد...(۱۵۳)

گروهی از کسانی که ایمان ضـعیف داشـتند، گرفتار فتنه نَضـر می شدند، وقتی مؤمنان واقعی این مطلب را می شـنیدند، نگران می شدند و با خود فکر می کردند که نکند ما هم ایمان خود را از دست بدهیم ! نکند ما هم فریب نضر را بخوریم !

مؤمنان در ترس و وحشت از وسوسه های کافران بودند و چه بسا نزدیک بود دچار یأس شوند.

* * *

از طرف دیگر قرآن از ماجرای ابلیس سـخن گفته بود، مؤمنان سوره «طور» را شـنیده بودند، ماجرای شیطان در آن سوره آمده بود:

وقتی تو آدم(علیه السـلام) را آفریـدی به فرشـتگان دسـتور دادی تا بر او سـجده کنند، همه فرشـتگان سـجده کردند، امّا ابلیس سجده نکرد، او از جنّ ها بود.

تو به ابلیس چنین گفتی:

___ ای شیطان ! چرا بر آدم سجده نکردی؟

___ من بهتر از آدم هستم.

___ ای شیطان ! تو از درگاه من رانده شدی و تا روز قیامت، لعنت من بر تو خواهد بود.

___ به عزّت تو سوگند می خورم که همه انسان ها را گمراه خواهم کرد.

___ ای شیطان ! حقّ این است و من حقّ می گویم که جهنّم را از تو و همه پیروانت پر می کنم.

وقتی مسلمانان این ماجرا را شنیدند، از شیطان و وسوسه های او بسیار ترسیدند، آنان با خود گفتند: «ما در مقابل وسوسه های بُت پرستان و شیطان چه کنیم؟».

* * *

مسلمانان با دو وسوسه بزرگ روبرو بودند، وسوسه کافران و وسوسه شیطان !

آنان گاهی دچار یأس و ناامیدی می شدند، فقر و بیچارگی آنان را آزار می داد، شکنجه های کافران، دردناک بود، کافران به آنان می گفتند: «دست از اسلام بردارید تا به شما ثروت زیادی بدهیم»، شیطان هم آنان را وسوسه می کرد، آنان چه باید می کردند؟

راه چاره چه بود؟

اینجا بود که تو این سوره را بر محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی.

محمّد(صلی الله علیه وآله) از وسوسه های شیطان و کافران در امان بود، خدا به او مقام عصمت داده بود، خدا در این سوره با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گوید، امّا منظور او این است که مسلمانان از وسوسه های شیطان به او پناه ببرند. این نوع سخن گفتن، شیوه

قرآن در بعضی از آیات است.

مسلمانانی که این سوره را شنیدند، فهمیدند که باید از وسوسه های کافران و شیطان به خدا پناه ببرند و بدانند که اگر به خدا پناه ببرند، خدا آنان را حفظ می کند.

اکنون دیگر وقت آن است تا این سوره را بخوانم:

* * *

ای محمّد ! بگو پناه می برم به پروردگار انسان ها !

به فرمانروایِ انسان ها !

به خدای انسان ها !

از شرِّ وسوسه گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می شود،

همان که در دل های مردم وسوسه می کند،

خواه این وسوسه گر از جنّ ها باشد یا از انسان ها.

* * *

مناسب است در اینجا چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

در این سوره از خدا با سه عنوان ذکر شده است: «پروردگار انسان ها»، «فرمانروای انسان ها» «خدایِ انسان ها».

هدف از این جملات چیست؟

قرآن می خواهد به انسان هایی که از وسوسه های کافران و شیطان می ترسند، اطمینان بدهد که اگر به او پناه ببرند، خدا آنان را یاری می کند و خدا قدرت بر این کار را دارد، چون او هم پروردگار است و هم فرمانروا و هم خدای یکتا ! کسی که این سه صفت را دارد، انسان ها را تنها نمی گذارد.

*نکته دوم

در آیه ۴ چنین می خوانم: «از شرِّ وسوسه گری که اگر نـام خـدا را بشـنود، دور می شود». آری، کافران و شـیاطین تلاش می کننـد تا مؤمنان را فریب دهنـد، وسوسه آنان فقط تا زمانی احتمال اثر دارد که مؤمن از یاد خـدا غافل باشد، امّا اگر مؤمن خدا را یاد کند، همه آن وسوسه ها بی اثر می شود.

به یـک مطلب اشاره کنم: در این آیه واژه «خنّاس» آمـده است. بعضـی «خنّاس» را به معنای «پنهان» معنا کرده انـد و در ترجمه این آیه گفته اند: «از شرّ وسوسه گری که پنهان است». باید توجّه کرد که در آیه ۵ می گوید: «خواه این وسوسه گر از جنّ ها باشد یا از انسان ها».

معلوم می شود این وسوسه گر می توانـد از انسـان هـا باشـد، برای همین معنای «خنّاس» به معنای «پنهان» نیست، بلکه به معنای «دور شونده» می باشد.

من در ترجمه این آیه چنین نوشتم: «از شرِّ وسوسه گری که اگر نام خدا را بشنود، دور می شود».

* نکته سوم

مؤمنان از وسوسه گران به خدا پناه می برند، این وسوسه گران دو نوع هستند:

۱ – وسوسه گرانی که از جنس جنّ ها هستند که به آنان شیاطین گفته می شود و بزرگ ترین آنان ابلیس است.

۲ – وسوسه گرانی که از جنس انسان هسـتند،ماننـد بُت پرسـتانی که مسـلمانان را وسوسه می کردند. این وسوسه گران در هر زمانی وجود دارند، دوستان ناباب، کسانی که فیلم های ضدّ اسلامی می سازند، کسانی که در سایت های اینترنتی بر ضدّ دین مطلب می نویسند و... همه این ها وسوسه گرانی هستند که باید از شرّ آنان به خدا پناه برد.

ص:۳۱۷

* نکته چهارم

پیامبر خیلی وقت ها، سوره فلق و سوره ناس را برای حسن و حسین(علیهما السلام)می خواند و این گونه آنان را از شرّ بدخواهان و حسودان در پناه خدا قرار می داد.(۱۵۴)

* * *

تو این سوره را فرستادی تا مؤمنان ناامید نشوند و بدانند در مقابل وسوسه ها، راه نجات دارند.

راه نجات آنان این است که به تو پناه ببرند.

درست است که تو به شیطان فرصت دادی، امّا تو می دانستی شیطان وسیله ای برای پیشرفت و کمال انسان است، شیطان با وسوسه های خود سبب می شود که قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پدید نمی آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی شد.

شیطان زمینه امتحان را برای انسان پیش می آورد، اگر شیطان نبود، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها داشتند، ولی آن تقوا، تقوا نبود، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند.

شیطان انسان را به راه زشتی ها فرا می خواند، فرشتگان او را به خوبی ها دعوت می کنند، انسان راه خود را خودش انتخاب می کند، این راز خلقت اوست.

این قانون توست: تو هرگز نمی گذاری وسوسه های شیطان و کافران بر مؤمنان تسلّط پیدا کند.

شیطان فقط مؤمنان را وسوسه می کند، این انسان است که باید انتخاب کند که

به او جواب مثبت دهد یا نه !

تو به انسان حقّ انتخاب دادی، می تواند سخن شیطان و کافران را نپذیرد.

تو به شیطان مهلت دادی و او را در وسوسه گری آزاد گذاشتی، امّا انسان را در مقابل شیطان ها بی دفاع نگذاشتی، تو به او نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی و فرشتگانی را مأمور کردی که الهام بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند، همچنین تو درِ توبه را به روی انسان باز نمودی.

آری، هر کس به تو پناه بیاورد، تو او را پناه می دهی، هرگز مؤمن تنها نیست، او تو را دارد، هنگام ترس ها و وحشت ها به لطف تو پناه می آورد، کسی که به تو پناه آورد، ناامید نمی شود.

* * *

تو مؤمنی را که به تو پناه بیاورد، از شرّ وسوسه ها نجات می دهی و به او لطف می کنی و او را تنها نمی گذاری.

مناسب می بینم یک نمونه از لطف تو را به مؤمنان بنویسم:

آسیه(علیها السلام)، زن فرعون بود، او وقتی سخنان موسی(علیه السلام) را شنید و معجزات او را دید، به او ایمان آورد، امّا ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، سرانجام فرعون از راز او باخبر شد و از او خواست دست از یکتاپرستی برداد، امّا آسیه(علیها السلام) قبول نکرد.

اینجا بود که فرعون بسیار عصبانی شد و دستور داد تا آسیه(علیها السلام) را زیر آفتاب ببرند و دست و پای او را با میخ های بلند به زمین بکوبند و سنگ بزرگی را روی سینه او قرار دهند. فرعون به همه گفت: «این مجازات کسی است که از پرستش فرعون خودداری کند و به خدای موسی ایمان آورد».

آری، آسیه(علیها السلام) زندگی در کاخ های باشکوه فرعون و مقام ملکه بودن را رها کرد و به تو ایمان آورد، در آن لحظات سخت، که درد تمام وجودش را فرا گرفته بود به تو پناه آورد.

فرعون کنار آسیه(علیها السلام) آمد و به او گفت: «ای آسیه ! دست از دین خود بردار تا از خطایت چشم بپوشم و بار دیگر تو را ملکه این کشور کنم».

این هم همان وسوسه گری از جنس انسان بود. شیطان هم بی کار ننشسته بود، او هم آسیه(علیها السلام) را وسوسه می کرد تا از ایمان خود دست بردارد و به عزّت و شُکوه خود بازگردد.

لحظه بسیار حساسی بود !

وسوسه جن و انس ! شکنجه های دردناک !

آسیه(علیها السلام) در آن لحظه چه کرد؟

تو را صدا زد، به تو پناه آورد و چنین گفت: «خدایا ! من از قصر و کاخ های فرعون گذشتم، به تو ایمان آوردم، تو خانه ای بهشتی، در کنار رحمت و مهربانی خودت برایم بنا کن ! مرا از شرّ فرعون نجات بده ! مرا از شرّ مردم ستمکار رهایی بخش !».

آسیه(علیها السلام) زیر شکنجه ها تو را صدا می زد تا تو او را از وسوسه ها نجات دادی !

او از تو خواست تا ایمان او را حفظ کنی !

او به تو پناه آورد !

تو به او پناه دادی، این وعده توست، تو هیچ گاه لطف خود را از مؤمنان، دریغ نمی کنی !

مگر آسیه(علیها السلام) غیر تو کسی را داشت؟

تو پروردگار او بودی !

ص:۳۲۰

تو فرمانروایِ او بودی !

تو خدای او بودی !

او تو را صدا زد و به تو پناه برد تا از وسوسه های جن و انس نجاتش بدهی !

تو هم او را پناه دادی و یاری کردی و دعایش را مستجاب کردی و او با قلبی مطمئن زیر آماج شکنجه ها صبر کرد و سرانجام شهید شد.

تو این گونه به آسیه مقامی بس بزرگ دادی و او را برای مقامی والا انتخاب نمودی، روز قیامت که فرا برسد، آسیه همراه با فاطمه(علیها السلام) به سوی بهشت می رود...

پایان.

* * *

خدایا ! نمی دانم چگونه تو را شکر کنم که این توفیق را به من ارزانی داشتی تا این کتاب را به پایان ببرم، این روزها زیباترین روزهای زندگی من بود، روزهایی که هر لحظه و ساعتش با قرآن تو زندگی می کردم.

خودت می دانی که دلتنگ این لحظه های ناب خواهم شد، هنوز دارم می نویسم و این دلتنگی را احساس می کنم.

خدایا ! نمی دانم این کار مرا قبول می کنی یا نه، امّا اگر لطف کنی و ثوابی برای نوشتن این کتاب به من بدهی، من آن ثواب را به حضرت فاطمه(علیها السلام)هدیه می کنم، این کتاب هدیه ای است به مادر مظلوم شیعه، همان مادری که کوثر قرآن است.(۱۵۵)

پیوست های تحقیقی

۱. (عم یتسـائلون، عن النبـأ العظیم)، قال: النبأ العظیم: الولایه...: الکافی ج ۱ ص ۴۱۸، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۵۲، البرهان ج ۵ ص ۵۶۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۱.

۲. هذا أخی ووصـیّی وخلیفتی فیکم، فاسمعوا له وأطیعوا. فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع: الإرشاد للمفید ج ۱ ص ۳۳، مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۳۰۶، الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۲، الغدیر ج ۲ ص ۲۷۹، شـرح نهـج البلاغه لابن أبی الحدید ج ۱۳ ص ۲۱۱، کنز العمّال ج ۱۳ ص ۱۱۴، جامع البیان ج ۱۹ ص ۱۴۹، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۶۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۴۹، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۳، الکامل فی التاریخ ۲ ص ۶۳، البـدایه والنهایه ج ۳ ص ۵۳، کشـف الغمّه ج ۱ ص ۶۳، السـیره النبویه ج ۱ ص ۴۵۹، تقریب المعارف ص ۱۹۳.

۳. ولو أنّ رجلاًـ عمّر ما عمّر نوح فی قومه ألف سـنه إلاّ خمسـین عامّا، یصوم النهار ویقوم اللیل فی ذلک المکان، ولقی الله بغیر ولایتنا، لم ینفعه شیئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۲۲، مسـتدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شـرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسـی ص ۱۳۲، بحـار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۲۶،...ثمّ قُتل بین الصفا والمروه مظلوماً، ثمّ لم یوالک یا علیّ، لم یشمّ رائحه الجنّه ولم یدخلها: المناقب للخوارزمی ص ۶۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۲، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدیر ج ۲ ص ۳۰۲، و ج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفی ص ۱۵۳.

۴. در تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۵۳ چنین آمـده است: در بعضـی از روایات نیز آمده است که: این آیه درباره گناهکارانی اسـت که سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند، نه کافرانی که مخلّد در آتش هستند.

وقتی به کتاب اصلی این روایت مراجعه می کنیم چنین می خوانیم: هـذه فی الذین لایخرجون من النار. تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۰۲، البرهان ج ۵ ص ۵۶۹.

اما در بحار الانوار ج ۸ ص ۲۹۵ چنین می خوانیم: هذه فی الذین یخرجون من النار. در واقع این روایت، اختلاف نسخه دارد، در نسخه بحار الانوار یخرجون به جای لایخرجون ذکر شده است، با توجه به این نکته، نمی توان به سخنی که تفسیر نمونه ذکر کرده است، اعتماد نمود، زیرا در کتاب اصلی که تفسیر قمی می باشد، لایخرجون ذکر شده است.

لازم می بینم در اینجا حدیث را با نسخه تفسیر قمی ذکر می کنم: عن حمران بن اعین قال سألت أبا عبد الله عن قول الله (لابثین فیها أحقابا لایذوقون فیها بردا ولا شرابا إلا حمیما وغساقا) قال: هذه فی الذین لایخرجون من النار: تفسر القمی ج ۲ ص ۴۰۲.

۵. فرقان: آیه ۱۴-۱۳

۶. عَطاءً حِساباً أی کثیرا. یقال: أعطیت فلانا عطاء حسابا، و أحسبت فلانا، أی أکثرت له...: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۳۶.

۷. (وأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْه): قال: الروح: ملک أعظم من جبرئیل ومیکائیل، کان مع رسول الله وهو مع الأئمه: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۸، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۵ ص ۳۲۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۷۰.

۸. (وأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْه): قال: الروح: ملک أعظم من جبرئیل ومیکائیل، کان مع رسول الله وهو مع الأئمه: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۸، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۵ ص ۳۲۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۷۰.

۹. وما علیک یا ابن ام عمر ان لاتدری ما الإب؟ ثم قال: اتبعوا ما تبیّن لکم من هذا الکتاب: تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۱۳۴، روح المعانی ج ۳۰ ص ۴۷، معالم التنزیل ج ۴ ص ۴۴۹.

۱۰. یا سبحان الله اما علم ان الإب هو الکلأ والمرعی...: الارشاد ج ۱ ص ۲۰۰، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۸۷، البرهان ج ۵ ص ۵۸۵، نور الثقلین ج ۵ ص ۵۱۱.

۱۱. دعوه! فإنّ الـذی یریـده الأعرابی هو الذی نریده من القوم. ثمّ قال: یا أعرابی، إنّ القول فی أنّ الله واحد علی أربعه أقسام...: التوحید للصدوق ص ۸۳، الخصال ص ۲، معانی الأخبار ص ۵، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۰۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۷۵، نهج الإیمان لابن جبر ص ۳۶۶، أعلام الدین ص ۷۷.

۱۲. والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعه، وإنّی لأحسبک ضالاً. ثمّ أمر به فأُخرج. وفی روایه: فإنّی أخاف أن یکون شیطاناً: المدوّنه الکبری ج ۶ ص ۴۶۵، فتح الباری ج ۱۳ ص ۳۴۳، عون المعبود ج ۱۳ ص ۳۰، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۶۶، تفسیر السلمی ج ۱ ص ۴۳۵، تفسیر البغوی ج ۲ ص ۱۶۵، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۳۱۱، روح المعانی ج ۸ ص ۱۳۴، تذکره الحفّاظ ج ۱ ص ۲۰۹، الملل والنحل ج ۱ ص ۹۳.

۱۳. من زارنی علی بعد داری و مزاری، اتیته یوم القیامه فی ثلاثه مواطن...: تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۸۵، وسائل الشیعه ج ۱۴

ص ۵۵۱، المزار للمفید ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۴۰.

۱۴. قرأت کتاب أبی الحسن الرضا: (أبلغ شیعتی أنّ زیارتی تعدل عند الله ألف حجّه)، قال البَزَنطی: فقلت لأبی جعفر: ألف حجّه؟، قال: إی والله ألف ألف حجّه لمن زاره عارفًا بحقّه: کامل الزیارات: ۵۱۰، الأمالی للصدوق ص ۱۲۰، عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۲۸۷.

۱۵. یا علیّ، لقد مُثِّلت لی أُمّتی فی الطین حتّی رأیت صغیرهم وکبیرهم أرواحاً قبل أن تُخلق الأجساد...: بصائر الدرجات ص ۱۰۴، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۵، بحار الأنوار ج ۷ ص ۱۸۰.

۱۶. فنـذر قیس بن عاصم المنقری التمیمی الایولـد له بنت الا وأدها والوأد ان یخنقها فی التراب ویثقل وجهها به حتی تموت...: شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۷۵، مجمع البیان ج ۴ ص۲ ۱۷۱.

۱۷. (اذا المؤوده سئلت بای ذنب قتلت) قال: نزلت فی الحسین بن علی علیهماالسلام: البرهان ج ۵ ص ۵۹۴.

۱۸. ثـمّ إنّ عمر بن سـعد نـادی فی أصـحابه : من ینتـدب للحسـین ویـوطئه فرسه؟: تاریـخ الطـبری، ج ۵، ص ۴۵۴، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۳، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۰، وراجع : المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۱، أُسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸ .

۱۹. فانتدب منهم عشره، وهم : إسـحاق بن حوبه الذی سـلب الحسـین علیه السـلام قمیصه، وأخنس بن مرثد، وحکیم بن طفیل السبیعی ...: مثیر الأحزان، ص ۷۸، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

۲۰. قال هشام بن محمّد : لمّا رآهم الحسـین علیه السـلام مصـرّین علی قتله، أخذ المصـحف ونشره وجعله علی رأسه ...: تذکره الخواصّ، ص ۲۵۲.

۲۱. فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر علی جبهته هشمها...: مثیر الأحزان، ص ۷۳ .

۲۲. فوقف یستریح وقد ضـعف عن القتال،...فأتاه سـهم محدّد مسـموم له ثلاث شـعب، فوقع فی قلبه: مقتل الحسین علیه السلام، للخوارزمی، ج ۲، ص ۳۴، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۳ .

۲۳. فقال الحسین علیه السلام : بسم الله وبالله وعلی ملّه رسول الله: مقتل الحسین علیه السلام، للخوارزمی، ج ۲، ص ۳۴، فرماه ... وأبو أیّوب الغنوی بسهم مسموم فی حلقه، فقال علیه السلام : بسم الله ولا حول ولا قوّه إلّا بالله، وهذا قتیل فی رضی الله: المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۵ .

۲۴. ثمّ خرّ علی خدّه الأیسر صریعاً: الأمالی للصدوق، ص ۲۲۶، ح ۲۳۹، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۲ .

۲۵. اذا البحار سـجرت: قال: تتحول البحار التی حول الدنیا نیراناً: تفسـیر القمی ج ۲ ص ۴۰۷، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۱۴، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۹۰، البرهان ج ۵ ص ۵۹۱.

۲۶. شعرا: آیه ۱۹۱-۱۷۶

۲۷. الرحیق: الشراب الذی لا غش فیه: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۴۴.

۲۸. ختامه مشک: ای آخر طعمه و عاقبیته اذا شرب: غریب القرآن ص ۴۴۵.

۲۹. مجادله: آیه ۲۰-۱۹

۳۰. اذا اراد الله بعبد شراً حاسبه علی رووس الناس وبکّته...: بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۲۵، البرهان ج ۵ ص ۶۱۸.

۳۱. نحل: آیه ۳۲

۳۲. کان سببهم ان الذی هیّج الحبشه علی غزوه الیمن ذا نواس وهو آخر ملک من حمیر...:تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۱۳، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۰۹، البرهان ج ۵ ص ۶۲۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۵۴۴.

۳۳. الشاهد یوم الجمعه والمشهود یوم عرفه: مصباح المتهجد ص ۲۸۳، معانی الاخبار ص ۲۹۹، وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۵۴۹.

۳۴. قال ابن عطیه: یقوی أن الآیه فی قریش لأن هذا اللفظ فیهم أحکم منه فی اوّلئک الذین قد علم أنهم ماتوا علی کفرهم، و أما قریش فکان فیهم وقت نزولها من تاب و آمن: روح المعانی ج ۱۵ ص ۳۰۰

۳۵. اوّل شهید استشهد فی الإسلام سمیّه أُمّ عمّار، طعنها أبو جهل فی قلبها بحربه فقتلها: الاستیعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۶۴، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۷۶، کانت بنو مخزوم یخرجون بعمّار بن یاسر وأبیه وأُمّه، وکانوا أهل بیت إسلام، إذا حمیت الظهیره یعذّبونهم برمضاء مکّه: البدایه والنهایه ج ۳ ص ۷۶، السیره النبویه لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۱، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۴۹۴.

۳۶. الطَّارِقِ وَ: النجم، سمی بذلک: لأنه یطرق (أی یطلع) لیلاً و کلّ من أتاک لیلاً: فقد طرقک. و الثَّاقِبُ: المضی: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۴۹.

۳۷. بعضی ها (النجم الثاقب) را به معنای سیاره زحل تفسیر کرده اند. این تفسیر از روایت ضعیفی اخذ شده است که سند معتبری ندارد، برای همین ما در تفسیر این آیه از زحل نامی نبردیم. این روایت را کتاب خصال شیخ صدوق ص ۴۸۹ با این عبارت (فما زحل عندکم فی النجوم...) بیابید. همچنین این روایت در این دو کتاب ذکر شده است: البرهان ج ۵ ص ۶۳۰، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۲۱۹.

۳۸. در اینجا فقط سخن از نطفه پدر است، نطفه ای که در رحم مادر ریخته می شود و با تخمک مادر ترکیب می شود و سلول اوّلیّه انسان شکل می گیرد. این آیه، از نطفه پدر قبل از ترکیب با تخمک مادر سخن می گوید.

در قرآن هر جا واژه نطفه به کار رفته است، منظور از آن، نطفه مرد است. در این آیه هیچ اشاره ای به تخمک زن نشده است، زیرا تخمک زن، چیزی پنهان است و از بدن زن، خارج نمی شود. اینجا سخن از آبی است که از بدن خارج می شود و معلوم است که منظور نطفه مرد است.

قرآن مسأله جفت گیری انسان را به گونه ای بیان کرده است که با حیا و عفّت همراه باشد، برای همین چنین می گوید: «نطفه پدر از بین کمر و سینه پدر خارج می شود».

در این آیه از دو واژه «صُلب» و «ترائِب» سخن گفته شده است. وقتی به کتاب لغت مراجعه می کنم می بینم چنین نوشته اند:

صُلب: استخوان کمر.

ترائِب: استخوان های دنده.

قرآن با کنایه سخن می گوید و منظورش این است: «نطفه از جایی بین جلو و پشت پدر خارج می شود».

مناسب می بینم خاطره ای از بیست سال پیش نقل کنم: در دانشگاهی در تهران مشغول تحصیل بودم. در خوابگاه با فرهاد دوست شدم، او زرتشتی بود. روزی دوستانم به اتاق من آمده بودند، به آنان گفتم: «من پشت سر فرهاد نماز می خوانم». یکی در آن میان به من رو کرد و گفت: «مگر فرهاد مسلمان شده است؟ مگر او امام جماعت شده است؟».

همه زدند زیر خنده !

متأسّفانه این دوست ما با ادبیّات فارسی، بیگانه شده بود ! زبان مادری خودش را نمی شناخت !

به او توضیح دادم که این کنایه است. وقتی من می گویم پشت سر کسی نماز می خوانم، یعنی او را خیلی قبول دارم، به او اطمینان دارم !

قرآن می گوید: «نطفه پدر از جایی بین استخوان کمر و دنده های او خارج می شود». بعضی از پزشکان اشکال کرده اند که این سخن درست نیست، چرا قرآن سخن غیر علمی گفته است؟ نطفه مرد در بیضه او ساخته می شود نه در بین استخوان های

کمر و دنده های او !

من به آن پزشک می گویم: تو این واژه جنسی را به راحتی به کار می بری، زیرا برای بیان این واژه، محدودیّتی نمی بینی، امّا قرآن می خواهد با حیا و عفّت سخن بگوید، نمی خواهد این واژه را به کار ببرد، برای همین قرآن با کنایه سخن می گوید.

اگر آن پزشک، با زبان عربی آشنا بود، اگر شیوه قرآن در بیان مطالب را می دانست، هرگز چنین نمی گفت، حکایت این پزشک، همانند دوست من است. اکنون این دو جمله را می نویسم:

۱ – نطفه مرد از بین استخوان های کمر و دنده های مرد خارج می شود. (نطفه پدر اصلاً در آنجا نیست).

۲ – منظور از استخوان های کمر، پشت مرد و منظور از دنده ها، جلوی مرد است. نطفه مرد از بینِ پشت و جلو او

خارج می شود، عضو جنسی مرد بین پشت و جلوی او قرار دارد.

آری، قرآن نخواسته است واژه ای به کار ببرد که خلاف عفّت و حیا باشد، حتّی قرآن نخواسته است اشاره کند که آن عضو، بین دو پای مرد قرار دارد.

قرآن بسیار باحیا سخن می گوید، از استخوان های کمر و دنده های مرد سخن می گوید، این کنایه از پشت و جلوی مرد است، کسی که به زبان عربی مسلّط است، این معنا را می فهمد.

این سخن قرآن، شبیه آن است که در فارسی می گوییم: «نطفه از میان مرد خارج می شود»، این یک کنایه در زبان فارسی است و مطابق با حیا می باشد.

افسوس که عدّه ای از عفّت کلام قرآن، سوءاستفاده کردند و گفتند: «قرآن بر خلاف علم سخن گفته است»، آنان دشمنان قرآن و اسلام هستند، امّا حقیقت هیچ گاه مخفی نمی ماند.

۳۹. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۴۰. سألتُ أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما یعنی به؟ قال: تنزیهه: الکافی ج ۱ ص ۱۱۸، التوحید للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷، سبحان الله هو تنزیهه، أی إبعاده عن السوء وتقدیسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهایه فی غریب الحدیث ج ۵ ص ۴۳.

۴۱. (والاخره خیر وابقی)، قال: ولایه امیرالمومنین: الکافی ج ۱ ص ۴۱۸، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۷۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۵۵۶.

۴۲. قد جعلت امرهم الیکم وشفّعتکم فیهم وغفرت لمسیئهم...: بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۰، البرهان ج ۵ ص ۶۴۷.

۴۳. فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل ربّ العزّه ، فیقول: یا أیّتها النفس المطمئنّه إلی محمّد وأهل بیته ، ارجعی إلی ربّک راضیه بالولایه، مرضیه بالثواب، فادخلی فی عبادی - یعنی محمّد أو أهل بیته...: الکافی ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶.

۴۴. اقرؤا سوره الفجر فی فرائضکم ونوافلکم فانه سوره للحسین بن علی (ع)...: ثواب الاعمال ص ۱۲۳، البرهان ج ۵ ص ۶۴۹.

۴۵. من ادمن قرائه الفجر کان مع الحسین علیه السلام فی درجته فی الجنه...: البرهان ج ۵ ص ۶۵۸، تفسیر کنز الدقائق ج ۱۴ ص ۲۸۰.

۴۶. فقال الحسین علیه السلام : بسم الله وبالله وعلی ملّه رسول الله: مقتل الحسین علیه السلام، للخوارزمی، ج ۲، ص ۳۴، فرماه ... وأبو أیّوب الغنوی بسهم مسموم فی حلقه، فقال علیه السلام : بسم الله ولا حول ولا قوّه إلّا بالله، وهذا قتیل فی رضی الله: المناقب

لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۱، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۵ .

۴۷. وقال : صبراً على قضائك يا ربّ، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين...: موسوعه كلمات الإمام الحسين، ص ۶۱۵.

۴۸. ويقول عمر بن سعد : ويلكم، عجّلوا بقتله...: ينابيع المودّه، ج ۳، ص ۸۲، فقال عمر بن سعد لرجل عن يمينه : انزل ويحك إلى الحسين فأرحه ..: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۴، وراجع : مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱ .

۴۹. لمّا قُتل الحسين بن علىّ عليهماالسلام، كسفت الشمس كسفه بدت الكواكب نصف النهار، حتّى ظننّا أنّها هى: السنن الكبرى، ج ۳، ص ۴۶۸، ح ۶۳۵۲، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۳۸، تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۳۳، الرقم ۱۳۲۳، تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۸، كفايه الطال، ص ۴۴۴، الصواعق المحرقه، ص ۱۹۴، راجع: تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۶، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۳، كامل الزيارات، ص ۱۸۲، ح ۲۴۹، قصص الأنبياء، مجمع البيان، ج ۶، ص ۷۷۹ وج ۹، ص ۹۸، تأويل الآيات الظاهره، ج ۱، ص ۳۰۲، التبيان فى تفسير القرآن، ج ۹، ص ۲۳۳، الطرائف، ص ۲۰۳، ح ۲۹۳، الصراط المستقيم، ج ۳، ص ۱۲۴، تفسير القرطبى، ج ۱۶، ص ۱۴۱، تذكره الخواصّ، ص ۲۷۴، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۴۴، ح ۱۱۱۵، التبصره، ج ۲، ص ۱۶، إثبات الوصيّه، ص ۱۷۸، الكامل فى التاريخ، ج ۲، ص ۵۸۰،

سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲، الرقم ۴۸.

۵۰. (واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی)، یعنی بذلک رکعتی طواف الفریضه: تهذیب الأحکام ج ۵ ص ۱۳۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۱ ص ۳۸۸.

۵۱. نزلت فی النضر بن الحارث اشتری قنیه وکان لا یسمع بأحد یرید الاسلام إلا انطلق به إلی قینته فیقول أطعمیه واسقیه وغنیه هذا خیر مما یدعوک إلیه محمّد من الصلاه والصیام وأن تقاتل بین یدیه فنزلت: تفسیر الجلالین ص ۶۲۳.

۵۲. نار موصده: ای مطبقه، مغلقه، یقال: اوصدت الباب اذا اطبقته و اغلقته: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۵۹.

۵۳. شأن نزولی درباره این سوره ذکر کرده اند. من این شأن نزول را بعید می دانم، زیرا در این شأن نزول از درختان خرما ذکر شده است و فضای این داستان به گونه ای است که با مدینه سازگار است، زیرا شهر مکّه درخت نخل ندارد، در حالی که این سوره به اتفاق همه مفسران، مکّی است.

اکنون این شأن نزول را ذکرمی کنم: «مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرمای او بالای خانه مرد فقیری قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت. مرد فقیر به پیامبر شکایت آورد پیغمبر ص فرمود: برو تا به کار تو رسیدگی کنم. سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد، آن مرد قبول نکرد، یکی از یاران آن نخل خرما را از آن مرد خرید و به آن فقیر داد اینجا بود که سوره و اللیل نازل شد».

این خلاصه آن شأن نزول بود که من از کتاب مجمع البیان ج ۱۰ ص ۷۶۰ ذکر نمودم.

نکته مهم این است: در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی بنام «ابو الدحداح» بود، در کتاب اکمال الکمال ج ۳ ص ۳۱۷ آمده است: «ابو الدحاح الأنصاری، له صحبه». یعنی او انصاری و اهل مدینه بوده است و از یاران پیامبر بوده است. طبق این سخن، این سوره باید در مدینه نازل شده باشد در حالی که همه مفسران بر این باورند این سوره، مکی است، این نشانه آن است که این شأن نزول، صحیح نیست.

۵۴. (فنیسره للیسری)، ای: الجنه...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۶۷۹.

۵۵. زمر: آیه ۷۴-۷۳

۵۶. (فنیسره للعسری)، یعنی النار: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۶۷۹.

۵۷. شوری: آیه ۴۶-۴۵

۵۸. (صدّق بالحسنی)، قال: بالولایه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۴۴، البرهان ج ۵ ص ۶۷۸.

۵۹. ...مدّ عمره حتّی حجّ ألف عام علی قدمیه، ثمّ قُتل بین الصفا والمروه مظلوماً، ثمّ لم یوالک یا علیّ، لم یشمّ رائحه الجنّه ولم یدخلها: المناقب للخوارزمی ص ۶۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۲، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدیر ج ۲ ص ۳۰۲، و ج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفی ص ۱۵۳.

۶۰. من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه: وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۶ ص ۵۶، الغدیر ج ۱۰ ص ۱۲۶.

۶۱. فینزل ملک الموت ومعه خمسمئه من الملائکه معهم قضبان الریاحین وأُصول الزعفران، کلّ واحد منهم یبشّره ببشاره سوی بشاره صاحبه...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج الیقین فی أُصول الدین ص ۴۸۸.

۶۲. فیجلس رسول الله علیه السلام عند رأسه، وعلی عند رجلیه، فیکبّ علیه رسول الله علیه السلام فیقول: یا ولی الله أبشر ، أنا رسول الله: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸.

۶۳. أمّا ما کنت ترجو فقد أُعطیته، وأمّا کنت تخافه فقد أمنت منه، ویفتح له باب إلی منزله من الجنّه، ویقال له: انظر إلی مسکنک فی الجنّه...: دعائم الإسلام ج ۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۱۰.

۶۴. یستقبل باب الرحمه ویخر ساجدا فیکمث ما شاء الله...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۵، البرهان ج ۳ ص ۵۷۱.

۶۵. کان معاشهم من الرحلتین، رحله فی الشتاء إلی الیمن، ورحله فی الصیف إلی الشام، وکانوا یحملون من مکّه الأدم واللباس وما یقع من ناحیه البحر من الفلفل وغیره، فیشترون بالشام الثیاب والدرمک والحبوب، وکانوا یتألّفون فی طریقهم: تفسیر القمّی ج ۲ ص ۴۴۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۴۷۹، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۷۹، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۶۷۶، وکانت قریش إذا رحلت عیرها فی الرحلتین (یعنی رحله الشتاء والصیف) کانت طائفه من العیر لخدیجه، وکانت أکثر قریش مالاً، وکان صلی الله علیهوآله ینفق منه ما شاء: الأمالی للطوسی ص ۴۶۸.

۶۶. خطبها عقبه بن أبی معیط، والصلت بن أبی یهاب، وکان لکلّ واحد منهما أربعمئه عبد وأمه، وخطبها أبو جهل بن هشام وأبو سفیان، وخدیجه لا ترغب فی واحد منهم: بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۲.

۶۷. هی أکثرهنّ مالاً ـ وأحسنهنّ جمالاً ـ وأعظمهنّ کمالاً، وأعفّهنّ فرجاً، وأبسطهنّ یداً، طاهره مصونه، تساعدک علی الأُمور، وتقنع منک بالمیسور، ولا ترضی من غیرک بالکثیر، وهی قریبه منک فی النسب، یحسدک علیها جمیع الملوک والعرب: بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۵۴.

۶۸. فدخلا علی عمّها، وخطب أبو طالب الخطبه المعروفه، وعقد النکاح، فلمّا قام محمّد صلی الله علیهوآله لیذهب مع أبی طالب، قالت خدیجه: إلی بیتک، فبیتی بیتک، وأنا جاریتک: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۳، قال ابن عبّاس: فی قوله: (أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَـَاوَی) عند أبی طالب (فَـَاوَی) إلی أبی طالب یحفظک ویربّیک... (وَ وَجَدَکَ عَآئِلًا فَأَغْنَی) بمال خدیجه: مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۹۵، وراجع: المبسوط للسرخسی ج ۳ ص ۱۱، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۱۳۸، عمده القارئ ج ۱۹ ص ۲۹۹، تحفه الأحوذی ج ۶ ص ۴۹۲، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۵۶۸، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۳۸۴، تفسیر البغوی ج ۴ ص ۴۹۹، زاد المسیر ج ۸ ص ۲۷۰، فتح القدیر ج ۵ ص ۴۵۸.

۶۹. عن فضل البقباق قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: (وَ امّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ)؟ قال: الذی أنعم علیک بما فضّلک وأعطاک وأحسن إلیک، ثمّ قال: فحدّث بدینه وما أعطاه الله، وما أنعم به علیه: الکافی ج ۲ ص ۹۴، بحار الأنوار ج ۷۸ ص ۲۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۱.

۷۰. ان الله عزوجل امره بالصلاه والزکاه والصوم والحج، ثم امره اذا فعل ذلک ان ینصب علیا وصیّه: البرهان ج ۵ ص ۶۸۸، تفسیرکنز الدقائق ج ۱۴ ص ۳۳۸، یقول: اذا فرغت فانصب علمک و اعلن وصیک...: الکافی ج ۱ ص ۲۹۴، جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۱۹۲، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۴۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۶۰۵.

۷۱. فقام القوم يضحكون ويقولون لأبى طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع: الإرشاد للمفيد ج ۱ ص ۳۳، مناقب آل أبى طالب ج ۱ ص ۳۰۶، الروضه فى فضائل أمير المؤمنين ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۲، الغدير ج ۲ ص ۲۷۹، شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ۱۳ ص ۲۱۱، كنز العمّال ج ۱۳ ص ۱۱۴، جامع البيان ج ۱۹ ص ۱۴۹، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۳۶۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۴۹، تاريخ الطبرى ج ۲ ص ۶۳، الكامل فى التاريخ ۲ ص ۶۳، البدايه والنهايه ج ۳ ص ۵۳، كشف الغمّه ج ۱ ص ۶۳، السيره النبويه ج ۱ ص ۴۵۹، تقريب المعارف ص ۱۹۳.

۷۲. بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافى ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال

الدین ص ۲۷۶، معانی الأخبار ص ۶۵، من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۴۴، کتاب الغیبه للنعمانی ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، کنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذی ج ۵ص ۲۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفه الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبی یعلی ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۷۹، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرایه ج ۱ ص ۴۸۴، کنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.

۷۳. نحل: آیه ۳۲

۷۴. و ذلک أنه فصل برکَتَی الأرض المقدسه الدنیویه و الدینیه بذکر الشجرتین أو تمرتیهما، و الطور الذی نودی منه موسی علیه السلام و ناب المجموع مناب و الأرض المبارکه علی سبیل الکنایه، فظهر التناسب فی العطف: روح المعانی ج ۱۵ ص ۳۹۳

۷۵. ان الله تبارک وتعالی علم أن الأرواح فی شرفها وعلوها متی ما ترکت علی حالها نزع أکثرها إلی دعوی الربوبیه دونه عز وجل فجعلها بقدرته فی الأبدان...: التوحید ص ۴۰۲، علل الشرایع ج ۱ ص ۱۵، بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۱۳۳.

۷۶. کان یغدو کلّ یوم إلی حراء یصعده وینظر من قلله إلی آثار رحمه الله وأنواع عجائب رحمته وبدائع حکمته، وینظر إلی أکناف السماء وأقطار الأرض والبحار...: بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۳۰۹.

۷۷. کان یجاور فی حراء من کلّ سنه شهراً... فإذا قضی جواره من حرا، کان اوّل ما یبدأ به إذا انصرف أن یأتی باب الکعبه قبل أن یدخل بیته...: شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۲۰۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۳۶۳.

۷۸. لا تدع صیام یوم سبع وعشرین من رجب، فإنّه الیوم الذی نزلت فیه النبوّه علی محمّد صلی الله علیه وآله: الکافی ج ۴ ص ۱۴۹، جامع المدارک ج ۲ ص ۲۲۴، الحدائق الناضره ج ۱۳ ص ۳۹۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۸۹، بعث الله عزّ وجلّ محمّداً صلی الله علیه وآله رحمهً للعالمین فی سبع وعشرین من رجب: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۸۹، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۶۶، ج ۵ ص ۳۲۲.

۷۹. فلمّا استکمل أربعین سنه ونظر الله عزّ وجلّ إلی قلبه، فوجده أفضل القلوب وأجلّها وأطوعها وأخشعها وأخضعها، أذن لأبواب السماء ففُتّحت ومحمّد ینظر إلیها، وأذن للملائکه فنزلوا ومحمّد ینظر إلیهم...: فتح الباری ج ۸ ص ۵۴۸، عمده القارئ ج ۱۹، التفسیر الصافی ج ۷ ص ۵۱۵، جامع البیان ج ۳۰ ص ۳۱۷، تفسیر الثعلبی ۱۰ ص ۲۴۲، أضواء البیان ج ۹ ص ۱۳، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۱۹، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۴۰۵، سبل الهدی والرشاد ج ۲ ص ۲۴۰، وللاطّلاع أکثر راجع: إلی: صحیح البخاری ج ۶ ص ۸۸، صحیح مسلم ج ۱ ص ۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۸۳، السنن الکبری ج ۹ ص ۶، عمده القارئ ج ۱۹ ص ۳۰۷، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص القرطبی ج ۲۰ ص ۱۱۸، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۴۸۷، تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۴۶۹، تفسیر الجلالین ص ۸۱۴، الدرّ المنثور ج ۶ ص ۳۶۸، فتح القدیر ج ۵ ص ۴۷۰، روح المعانی ج ۳۰ ص ۱۷۸، الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۹۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۳ ص ۱۲، فتوح الشام ج ۱ ص ۲۸۷، البدایه والنهایه ج ۱ ص ۳۶۸،

إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۰، السیره النبویه ج ۱ ص ۱۵۵، عیون الأثر ج ۱ ص ۱۱۲، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۳۸۵.

۸۰. توجّه إلی خدیجه، فکان کلّ شیء یسجد له ویقول بلسان فصیح: السلام علیک یا نبیّ الله: مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۹۶.

۸۱. حتّی إذا کنت فی وسط من الجبل سمعت صوتاً من السماء یقول: یا محمّد، أنت رسول الله وأنا جبرئیل. قال: فرفعت

رأسی إلی السماء...: تاریخ الطبری ج ۲ ص ۴۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۳ ص ۱۳، تاریخ الإسلام ج ۱ ص ۱۳۱، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۱۸، إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۲۶، السیره النبویه لابن هشام ج ۱ ص ۱۵۵، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۴۰۳، سبل الهدی والرشاد ج ۲ ص ۷۳۴.

۸۲. إنّ النبوّه نزلت علی رسول الله یوم الاـثنین، وأسـلم علیّ یوم الثلاثـاء، ثمّ أسـلمت خـدجه بنت خویلـد زوجه النبیّ...: تفسـیر القمّی ج ۱ ص ۳۷۸، بحـار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۷۹، فـدخل علی عیله السـلام إلی رسـول الله صـلی الله علیه وآله... فـدعاه إلی الإسـلام فأسـلم، وأسلمت خدیجه، وکان لا یصلّی إلاّ رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وخدیجه: أعلام الوری ج ۱ ص ۱۰۲، قصص الأنبیاء ص ۳۱۵، کشف الغمّه ج ۱ ص ۸۶، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۸۴.

۸۳. فقـالت خـدیجه: ومـا هـذا النـور؟ قـال: هـذا نور النبوّه، قولی: لاـ إله إلاّـ الله محمّـد رسول الله، فقـالت: طالمـا عرفت ذلـک. فأسلمت: مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۱۹۶.

۸۴. ان جبرئیل کان یعرض علیّ القرآن کل سنه مره.قد عرضه علیّ العام مرتین...: الارشاد ج ۱ ص ۱۸۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۶، اعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۹۲.

۸۵. در آیه ۹ سوره حِجر چنین می خوانم: من قرآن را نازل کردم و خود من هم آن را حفظ می کنم.

۸۶. فرقان: آیه ۱۴-۱۳

۸۷. اقرب ما یکون العبـد من الله عزوجل وهو ساجـد...: الکافی ج ۳ ص ۲۶۴، وسائل الشیعه ج ۶ ص ۳۷۹، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۱۶۱، جامع احادیث الشیعه ج ۵ ص ۲۲۵.

۸۸. فأوحی الله إلیه أنّی اطّلعت إلی الأرض فلم أجد علیها أشدّ تواضـعاً لی منک...: الأمالی للطوسـی ص ۱۶۴، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۴.

۸۹. ان جبرئیل کان یعرض علیّ القرآن کل سنه مره.قد عرضه علیّ العام مرتین...: الارشاد ج ۱ ص ۱۸۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۶، اعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۹۲.

۹۰. (وأَیَّدَهُمْ بِرُوح مِنْه): قـال: الروح: ملـک أعظم من جبرئیـل ومیکائیـل، کـان مع رسول الله وهو مع الأئمه: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۸، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۵ ص ۳۲۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۷۰.

۹۱. قـال رسول الله صـلّی الله علیهوآله: أربعه لاـ ینظر الله إلیهم یوم القیـامه: عاقّ، ومنّان، ومکـذّب بالقـدر...: الخصال ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ص ۸۷، وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۳۳۵.

۹۲. ما اسـتطعت أن تلوم العبد علیه فهو منه، وما لم تسـتطع أن تلوم العبد علیه فهو من فعل الله، یقول الله تعالی للعبد: لم عصیت؟ لم فسـقت؟ لم شـربت الخمر؟ لم زنیت؟ فهـذا فعـل العبـد...: بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹، إذا کـان یوم القیـامه وجمع الله الخلائق

سألهم عمّا عهد إليهم ولم يسألهم عمّا قضى عليهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، كنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.

۹۳. يا معشر الشيعه خاصموا بسوره إنا أنزلناه تفلجوا فو الله إنها لحجه اللّه تعالى على الخلق بعد رسول اللّه و إنها لسيده دينكم: الكافى ج ۱ ص ۲۴۹، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۷۲، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۳۵.

۹۴. من قرء إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فجهر بها صوته كان كالشاهر سيفه فى سبيل الله عز و جل، و من قرأها سرا كان كالمتشحط بدمه فى سبيل الله، و من قرأها عشر مرات محى الله عنه ألف ذنب من ذنوبه...: مستدركالوسائل ج ۴ ص ۳۶۰، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۳۲۷، جامع احاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۶۸، تفسير الصافى ج ۵ ص ۳۵۳.

۹۵. مَن أحيا هاتين الليلتين بمذاكره العلم فهو أفضلُ: امّالى الصدوق ص ۷۴۷، وراجع: بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۴۰۱، مفتاح الكرامه ج ۹ ص ۱۹۰.

۹۶. خوف: أصل واحد يدلّ على الذعر والفزع، يقال: خفت الشيء خوفاً وخيفةً: معجم مقاييس اللغه ج ۲ ص ۲۳۰، إنّ

الأصل الواحد فی هذه المادّه هو ما یقابل الأمن، ویعتبر فی الخوف توقّع ضرر مشکوک والظنّ بوقوعه: التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۱۳۹ ، خشی: إنّ الأصل الواحد فی هذه المادّه هو المراقبه والوقایه مع الخوف، بأن یراقب أعماله ویتّقی نفسه مع الخوف والملاحظه: التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۶۱.

۹۷. ریشه خ ش ی و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و امّا ریشه خ و ف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف بیش از دو برابر مفهوم خشیّت تکرار شده است. شاید بتوان گفت کسانی که از خدا می ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشیّت دارند. زیرا مقام خشیّت مقامی است که فقط کسانی به آن می رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پیدا کرده اند.

۹۸. عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی مرضه الذی قُبض فیه لفاطمه علیهاالسلام: یا بُنیّه، بأبی أنتِ وأُمّی، أرسلی إلی بعلك فادعیه لی، فقالت للحسن علیه السلام: انطلق إلی أبیك فقل له: إنّ جدّی یدعوك. فانطلق إلیه الحسن فدعاه، فأقبل أمیر المؤمنین حتّی دخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله...: یا علیّ، ادن منّی، فدنا منه، ثمّ قال: فادخل أُذنك فی فمی، ففعل، فقال: یا أخی، ألم تسمع قول الله فی کتابه: (إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّـــلِحَـتِ اوّلئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ)؟ قال: بلی یا رسول لله...: تفسیر فرات ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۵۴.

۹۹. ابن عباس و مجاهد و عطاء بر این باورند که این سوره، مکّی است، لحن آیات این سوره که درباره معاد و نشانه های وقوع قیامت سخن می گوید، مناسب با سوره های مکّی می باشد: (امّا قتاده و مقاتل این سوره را مدنی می دانند: تفسیر الواحدی ج ۲ ص ۱۲۲۳، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۲۶۶).

در واقع کسانی که این سوره را مدنی می دانند به این حدیث استدلال کرده اند: «عن أبی سعید الخدری قال: لما نزلت (فَمَنْ یَعْمَـلْ مِثْقالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَه ومَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّه شَرًّا یَرَه) قلت یا رسول الله، انی لراء عملی ؟ قال: نعم تلك الکبار الکبار ؟ قال: نعم قلت الصغار الصغار؟».

آنان می گویند: ابوسعید در مدینه و در سال سوم مسلمان شد، پس نازل شدن این سوره در مدینه بوده است.

وقتی ما این حدیث را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که سند این حدیث ضعیف است. این سند حدیث است: (حدثنا أبو زرعه وعلی بن عبد الرحمن بن محمّد بن المغیره المعروف بعلان المصری قالا: حدثنا عمرو بن خالد الحرانی، حدثنا ابن لهیعه، أخبرنی هشام بن سعد عن زید بن أسلم، عن عطاء بن یسار، عن أبی سعید الخدری).

آری، «ابن لهیعه» در این سند ذکر شده است. درباره او در کتاب هایِ بررسی احادیث چنین می خوانیم: (ابن لهیعه ذاهب الحدیث و کان یحیی بن سعید لایراه شیئا و ضعّفه یحیی بن معین و کان یدلس عن ضعفا: الموضوعات ج ۱ ص ۳۹۵).

با توجه به این مطلب، این حدیث، حدیث ضعیفی می باشد. پس ما همان سخن ابن عباس و مجاهد و عطا را قبول می کنیم که می گویند: این سوره مکّی است.

۱۰۰. (یومئذ تحدث اخبارها): ای تخبر بما عمل علی ظهرها تقول عمل کذا وکذا، یوم کذا و کذا، فهذه اخبارها: بحار الأنوار ج ۷ ص ۹۷، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۱۹، فتح القدیر ج ۵ ص ۴۸۰، روح المعانی ج ۳۰ ص ۲۱۰.

۱۰۱. کان علی علیه السلام اذا فرغ من بیت المال صلی فیه رکعتین ج ۲۳ ص ۶۰.

۱۰۲. حسبی لاابالی ان لااسمع من القرآن غیرها...: روح المعانی ج ۱۵ ص ۴۳۸.

۱۰۳. الیس معک (اذا زلزلت)، قال: بلی، قال: ربع القران...: مسند احمد ج ۳ ص ۲۲۱، سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۴۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۴۷، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۱۶، نور الثقلین ج ۵ ص ۶۴۷.

ص: ۳۳۲

۱۰۴. روی عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس أنه قال بینما أنا فی الحجره جالس إذ أتانی رجل فسأل عن العادیات ضبحا فقلت له الخیـل حین تغیر فی سبیـل الله ثم تـأوی إلی اللیـل فیصـنعون طعامهم و یورون نارهم فانفتل عنی و ذهب إلی علی بن أبی طالب (ع) و هو تحت سقایه زمزم فسأله عن العادیات ضبحا فقال سألت عنها أحدا قبلی قال نعم سألت عنها ابن عباس فقال الخیل حین تغیر فی سبیـل الله قـال فـاذهب فـادعه لی فلمـا وقف علی رأسه قال تفتی الناس بما لا علم لک به و الله إن کانت لأول غزوه فی الإسـلام بـدر و ما کانت معنا إلا فرسان فرس للزبیر و فرس للمقداد بن الأسود فکیف تکون العادیات الخیل بل العادیات ضـبحا الإبـل من عرفه إلی مزدلفه و من مزدلفه إلی منی قـال ابن عباس فرغبت عن قولی و رجعت إلی الـذی قاله علی: مجمع البیان ج ۱۰ ص ۸۰۳.

۱۰۵. والاصح الاشـهر انه میزان واحد لجمیع الامم ولجمیع الاعمال کفتاه کاطباق السـموات والارض...: روح المعانی ج ۱۷ ص ۵۴.

۱۰۶. یـا دنیـا یـا دنیـا، إلیـکِ عنّی، أبی تعرّضتِ أم إلیَّ تشوّقتِ؟ لاـ حـان حینـکِ، هیهـات، غرّی غیری، لاـ حاجه لی فیکِ، قد طلّقتـکِ ثلاثـاً لا رجعه فیها...: نهـج البلاغه ج ۴ ص ۱۷، خصـائص الأئمّه ص ۷۱، روضه الـواعظین ص ۴۴۱، کنز الفوائـد ص ۲۷۰، مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۳۷۱، ذخائر العقبی ص ۱۰۰، مشکاه الأنوار ص ۴۶۸، عدّه الداعی ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۲۷۵، شرح نهج البلاغه ج ۱۸ ص ۲۲۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴ ص ۴۰۱، کشف الغمّه ج ۱ ص ۷۶، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۴۳۸.

۱۰۷. انّ الله اکرم واجـل من ان یطعمکم طعاماً فیسوّغکموه ثم یسـالکم عنه...: المحاسن ج ۲ ص ۴۰۰، الکافی ج ۶ ص ۲۸۰، وسائل الشیعه ج ۲۴ ص ۲۹۷، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۵۳.

۱۰۸. (والعصـر، ان الانسان لفی خسـر): العصر عصر خروج القائم...: کمال الدین ص ۶۵۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۱۴، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۷۲، نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۶.

۱۰۹. الخسـر: النقصان، والخسـران کذلک، والفعل خسـر یخسـر خسراناً، والخاسر: الذی وضع فی تجارته: کتاب العین ج ۴ ص ۱۹۵، و راجع: الصحاح ج ۲ ص ۶۴۵، مختار الصحاح ص ۹۹، لسان العرب ج ۴ ص ۲۳۸، التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۵۲.

۱۱۰. کلمه ضَـرَر که مصـدر ریشه ض ر ر می باشـد و در قرآن یک بار تکرار شده است و کلمه خسـران مصدر ریشه خ س ر می باشـد و در قرآن ۳ بار تکرار شـده است. شایـد بتوان نتیجه گرفت که تأکیـد قرآن به مفهوم خسـران سه برابر مفهوم ضـرر کردن است.

۱۱۱. (تواصوا بالحق)، ای: بالولایه: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۱۵، البرهان ج ۵ ص ۷۵۳.

۱۱۲. أی البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إنّ أفضل البقاع ما بین الرکن والمقام... ولقی الله بغیر ولایتنا، لم ینفعه شـیئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا یحضـره الفقیه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۲۲،

مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۲۶.

۱۱۳. ان ائمه الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله، قد ضلّوا و اضلّوا...: المحاسن ج ۱ ص ۹۳، الکافی ج ۱ ص ۱۸۴، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۱۹، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۷۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۹، البرهان ج ۳ ص ۲۹۵، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۵۳۳.

۱۱۴. ویل لکل همزه: قال: الذی یغمز الناس و یستحقر الفقراء و قوله (لمزه) الذی یلوی عنقه و راسه و یغضب اذا رای فقیرا و سائلا: تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۴۱، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۷۴، البرهان ج ۵ ص ۷۵۶.

ص: ۳۳۳

۱۱۵. نار موصده: ای مطبقه، مغلقه، یقال: اوصدت الباب اذا اطبقته و اغلقته: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۵۹.

۱۱۶. فرحمهما الرحمان الرحیم عند ذلک، وأوحى إلى جبرئیل: أنا الله الرحمان الرحیم، وإنّی قد رحمت آدم وحواء لما شکیا إلیَّ، فاهبط علیهما بخیمه من خیام الجنّه...: الکافی ج ۴ ص ۱۹۶، علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۱، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۳۷، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۸۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۱۰، تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۲۵.

۱۱۷. و اللام فی لِإِيلافِ للتعلیل و الجار و المجرور متعلق عند الخلیل بقوله لْيَعْبُدُوا و الفاء لما فی الکلام من معنى الشرط إذ المعنى أن نعم الله تعالى غیر محصوره، فإن لم یعبدوا لسائر نعمه سبحانه فلیعبدوا لهذه النعمه الجلیله، و لما لم تکن فی جواب شرط محقق کانت فی الحقیقیه زائده فلا یمتنع تقدیم معمول ما بعدها علیها: روح المعانی ج ۱۵ ص ۴۷۲.

۱۱۸. (ویمنعون الماعون)، قال: اختلف فیه، فقیل هو الزکاه المفروضه، عن علی علیه السلام...: مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۵۷، البرهان ج ۵ ص ۷۶۹، نور الثقلین ج ۵ ص ۶۷۸، الماعون: الزکاه: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۷۳.

۱۱۹. الذی یؤخرها عن اول الوقت الی اخره من غیر عذر...: البرهان ج ۵ ص ۷۶۸، جامع احادیث الشیعه ج ۴ ص ۱۲۶.

۱۲۰. وتصعد الحفظه بعمل العبد مبتهجاً به من خلق حسن وصمت وذکر کثیر ، تُشیّعه ملائکه السماوات السبعه بجماعتهم ، فیطوون الحجب کلّها حتّى یقوموا بین یدیه...: عدّه الداعی ص ۲۹۹، فلاح السائل ص ۱۲۳، مستدرک الوسائل ص ۱۱۲، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۴۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۳۶۹.

۱۲۱. إنّها نزلت فی العاص بن وائل السهمی، وذکر أنّه رأى رسول الله صلى الله علیه وآله یخرج من المسجد، فالتقیا عند باب بنی سهم، وتحدّثا وأُناس من صنادید قریش جلوس فی المسجد، فلمّا دخل العاص قالوا: من الذی کنت تحدّث معه؟ قال: ذاک الأبتر: تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۳۰۷، تفسیر البغوی ج ۴ ص ۵۳۴، أسباب نزول القرآن ص ۳۰۶، تفسیر معجم البیان ج ۱۹ ص ۴۵۹، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۰۳، فالقاسم أُمّه خدیجه بنت خویلد، وهو أکبر ولده، وبه یُکنّى... وعبد الله أیضاً أُمّه خدیجه، ویقال له الطیّب والطاهر ولد بعد النبوّه ومات صغیراً بمکّه، فقال العاص بن وائل: محمّد أبتر لا یعیش ذکره، فأنزل الله فیه: (إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ): إمتاع الأسماع ج ۵ ص ۳۳۳، إنّه (العاص بن وائل) قال لقریش: سیموت هذا الأبتر غداً فینقطع ذکره: شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۲۸۲، فکان اوّل من مات من ولده القاسم ثمّ عبد الله بمکّه، فقال العاص بن وائل السهمی: انقطع ولده فهو أبتر: الطبقات الکبرى ج ۱ ص ۱۳۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۳ ص ۱۲۵، أُسد الغابه ج ۴ ص ۱۸۸، الإصابه ج ۵ ص ۳۸۹، فتح القدیر ج ۵ ص ۵۰۴، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۶۶، ثمّ عبد الله، وکان یقال له الطیّب ویقال له الطاهر ولد بعد النبوّه ومات صغیراً: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۱۷، المعجم الکبیر ج ۲۲ ص ۳۹۷، البدایه والنهایه ج ۵ ص ۳۲۹، السیره النبویه لابن کثیر ج ۴ ص ۶۰۸.

۱۲۲. لیله أُسری بی إلى السماء... فبینما أنا أدور فی قصورها وبساتینها ومقاصیرها ، إذ شممت رائحه طیّبه، فأعجبتنی تلک الرائحه، فقلت: یا حبیبی، ما هذه الرائحه التی غلبت على روائح الجنّه کلّها؟ فقال: یا محمّد ، تفّاحه خلقها الله تبارک وتعالى بیده...: مدینه المعاجز ج ۳ ص ۲۲۴.

۱۲۳. کـان النبی صـلی الله علیه وآله یکثر تقبیل فاطمه علیهاالسـلام ، فعاتبته علی ذلک عائشه ، فقالت: یا رسول الله، إنّک لتکثر تقبیل فاطمه ...: تفسیر العیّاشـی ج ۲ ص ۲۱۲، بحـار الأنوار ج ۸ ص ۱۴۲، فما قبّلتها قطّ إلاّ وجـدت رائحه شـجره طوبی منها: تفسیر القمّی ج ۱ ص ۳۶۵، تفسیر نـور الثقلین ج ۲ ص ۵۰۲، أُسـری بی إلی السـماء ، أدخلنی جبرئیـل الجنّه فنـاوّلنی تفّاحه ، فأکلتهـا فصـارت نطفه فی ظهری: ینابیع الموده ج ۲ ص ۱۳۱، ذخـائر العقبی ص ۳۶، تفسـیر مجمع البیان ج ۶ ص ۳۷، فأنا إذا اشتقت إلی الجنّه سمعت ریحها من فاطمه: الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف ص ۱۱۱، بحار

الأنوار ج ۳۷ ص ۶۵، رسول الله صلی الله علیه وآله:... فأکلتها لیله أَسری، فعلقت خدیجه بفاطمه ، فکنت إذا اشتقت إلی رائحه الجنّه شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج ۳ ص ۱۵۶، کنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۰۹، الدرّ المنثور ج ۴ ص ۱۵۳.

۱۲۴. إنّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمه: إنّ الله تعالی یغضب لغضبکِ ویرضی لرضاکِ: المستدرک ج ۳ ص ۱۵۴، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳، الآحاد والمثانی ج ۵ ص ۳۶۳، المعجم الکبیر ج ۱ ص ۱۰۸ و ج ۲۲ ص ۴۰۱، نظم درر السمطین ص ۱۷۷، کنز العمّال ج ۱۳ ص ۶۷۴، الکامل لابن عدی ج ۲ ص ۳۵۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، أُسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲، ذیل تاریخ بغداد ج ۲ ص ۱۴۰، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۳۵، الإصابه ج ۸ ص ۲۶۶، إمتاع الأسماع ج ۴ ص ۱۹۶، سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۴۴، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۵۶، ۱۳۲، شرح الأخبار ج ۳ ص ۲۹، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۰۳، یا فاطمه، إنّ الله لیغضب لغضبکِ ویرضی لرضاکِ: الأمالی للصدوق ص ۴۶۷، روضه الواعظین ص ۱۴۹، الأمالی للطوسی ص ۴۲۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰، ۲۲، ۴۴، ۵۳، کنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۱۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، کشف الغمّه ج ۲ ص ۸۵.

۱۲۵. یا ربّ شیعه علیّ، أراهم قد صرفوا تلقاء أصحاب النار ومنعوا عن الحوض، قال: فیقول له الملک: إنّ الله یقول لک: قد وهبتهم لک یا محمّد وصفحت لک عن ذنوبهم...: الأمالی للمفید ص ۲۹۰، الأمالی للطوسی ص ۶۷، تفسیر فرات ص ۲۵۹، بشاره المصطفی ص ۲۰، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۷.

۱۲۶. این بت، همان بُتی است که در جنگ احد مشرکان نام او را می بردند، آن جنگ در سال سوم هجری روی داد، مسلمانان ابتدا پیروز میدان بودند، امّا در مرحله دوم جنگ شکست خوردند، آن روز وقتی ابوسفیان احساس پیروزی کرد فریاد برآورد: ای هبل! سربلند و سرافزار باشی.

۱۲۷. ثمّ اتّخذوا العزّی، وسُمّی بها عبد العزّی بن کعب، وکان الذی اتّخذها ظالم بن أسعد، وکانت بواد من نخله الشامیه یقال له: حراض...: خزانه الأدب ج ۴ ص ۱۱۶ و ص ۲۰۹، کانت العزّی أحدث من اللاّت، وکان الذی اتّخذه ظالم بن سعد بوادی نخله...: فتح الباری ج ۸ ص ۴۷۱، تفسیر القرطبی ج ۱۷ ص ۹۹، وراجع: تاج العروس ج ۸ ص ۱۰۱.

۱۲۸. ثمّ اتّخذوا اللاّت بالطائف، وکانت صخره مربّعه، وکان یهودی یلت عندها السویق...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وکان اللاّت بالطائف لثقیف علی صخره، وکانوا یسترون ذلک البیت ویضاهون به الکعبه، وکان له حجبه وکسوه، وکانوا یحرّمون وادیه: کتاب المحبر ص ۳۱۵، وراجع: فتح الباری ج ۸ ص ۴۷۱، تفسیر القرطبی ج ۱۷ ص ۹۹.

۱۲۹. فکان أقدمها مناه، وسُمّیت العرب عبد مناه وزید مناه. وکان منصوباً علی ساحل البحر، وکانت العرب جمیعاً تعظّمه...: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۸، إنّ عمرو بن لحی نصب مناه علی ساحل البحر ممّا یلی قدید، فکانت الأزد وغسّان یحجّونها ویعظّمونها...: فتح الباری ج ۳ ص ۳۹۹، عمده القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفه الأحوذی ج ۸ ص ۲۴۲، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲ ص ۹۸، تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۷۲.

۱۳۰. وکانت أعظم الأصنام عند قریش، وکانت تطوف بالکعبه وتقول: واللاّت والعُزّی ومناه الثالثه الأُخری...: خزانه الأدب ج ۷

ص ۲۰۹، وراجع: معجم البلـدان ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البيان للطبرى ج ۲۷ ص ۷۷، تفسير القرطبى ج ۱۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۵۷، فتح البارى ج ۸ ص ۱۹۳.

۱۳۱. اوّل شـهيد استشـهد فى الإسـلام سميّه أُمّ عمّار، طعنها أبو جهل فى قلبها بحربه فقتلها: الاستيعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۶۴، البـدايه والنهايه ج ۳ ص ۷۶، كـانت بنو مخزوم يخرجون بعمّـار بن ياسـر وأبيه وأُمّه، وكـانوا أهل بيت إسـلام، إذا حميت الظهيره يعـذّبونهم برمضاء مكّه: البدايه والنهايه ج ۳ ص ۷۶، السـيره النبويه لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۱، السيره النبويه لابن كثير ج ۱ ص ۴۹۴.

ص: ۳۳۵

۱۳۲. لما اقبل رسول الله من غزاه خيبر و انزل الله سوره الفتح، قال: يا على، يا فاطمه، اذا جاء نصر الله والفتح...: البرهان ج ۵ ص ۷۸۹، مناقب آل ابى طالب ج ۱ ص ۲۰۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۱.

۱۳۳. فكان يطعن فى النبى وقال الباطل وقال: انّا لم نزل نعالجه من الجنون فيرجع القوم...: مناقب آل ابى طالب ج ۱ ص ۵۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۲۰۲.

۱۳۴. باليدان على المعنى المعروف و الكلام دعا بهلاكهما و قوله سبحانه: و تب دعا بهلاك كله: روح المعانى ج ۱۵ ص ۵۰۰

۱۳۵. قال ابن جيرير: حماله الخطايا و الذنوب منقولهم: فلان يحطب على ظهره اذا كان يكتسب الاثام و الخطايا. روح المعانى ج ۱۵ ص ۵۰۰

۱۳۶. قال الزجاج فى قوله تعالى: فى جيدها حبل من مسد: جاء فى التفسير انها سلسله طولها سبعون ذراعا يسلك بها فى النار: لسان العرب ج ۳ ص ۴۰۳.

۱۳۷. ان المشركين قالوا لرسول الله: انسب لنا ربك، فانزل الله تعالى: (قل هو الله احد...): اسباب النزول للواحدى ص ۳۰۹، وراجع: التوحيد للصدوق ص ۹۳، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۰، ج ۸۷ ص ۵۳، مسند احمد ج ۵ ص ۱۳۴، سنن الترمذى ج ۵ ص ۱۲۱، المستدرک للحاكم ج ۲ ص ۵۴۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۴۶، فتح البارى ج ۸ ص ۵۷۸.

۱۳۸. رأيتُ الخضر فى المنام قبل بدر بليله، فقلت له: علّمنى شيئاً أُنصر به على الأعداء، فقال: قل: يا هو، يا من لا هو إلّا هو. فلمّا أصبحتُ قصصتها على رسول الله...: التوحيد للصدوق ص ۸۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۲ و ج ۱۹ ص ۳۱۰ و ج ۵۸ ص ۲۴۲، عدّه الداعى ص ۲۶۳، الفصول المهمّه ج ۱ ص ۱۳۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۷۰۰.

۱۳۹. معناه المعبود الذى أله الخلق عن درک ماهيته والإحاطه بكيفيته. ويقول العرب: أله الرجل إذا تحيّر فى الشىء فلم يحط به علماً، ووله إذا فزع إلى شىء ممّا يحذره ويخافه، فالإله هو المستور عن حواسّ الخلق: التوحيد للصدوق ص ۸۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۲، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۸۶، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۳۸۹، التفسير الصافى ج ۵ ص ۳۹۱ و ج ۷ ص ۵۷۸، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۷۰۸، البيان للسيّد الخوئى ص ۴۲۶.

۱۴۰. وقد سُئل الصادق عليه السلام عن قول الله: (وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى)، قال: إذا انتهى الكلام إلى الله فامسكوا: الهدايه للصدوق ص ۱۴، المحاسن ج ۱ ص ۲۳۷، الكافى ج ۱ ص ۹۲، الاعتقادات فى دين الإماميه للصدوق ص ۴۲، التوحيد للصدوق ص ۴۵۶، روضه الواعظين ص ۳۷، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۱۹۴، مشكاه الأنوار ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۴ و ج ۸۸ ص ۶۸، تفسير القمّى ج ۲ ص ۳۳۸، عن أبى جعفر عليه السلام أنّه قال: تكلّموا فى خلق الله ولا تتكلّموا فى الله، فإنّ الكلام فى الله لا يزيد إلاّ تحيّراً. وفى روايه أُخرى عن حريز: تكلّموا فى كلّ شىء ولا تتكلّموا فى ذات الله: الكافى ج ۱ ص ۹۲، التوحيد للصدوق ص ۵۴۵، روضه الواعظين ص ۳۷، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۱۹۶.

۱۴۱. كان محمّد بن الحنفيه رضى الله عنه يقول: الصمد القائم بنفسه الغنى عن غيره: التوحيد للصدوق ص ۹۰، معانى الأخبار

ص ۷، وراجع: المصباح للكفعمی ص ۳۲۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۳، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۸۷، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۹۱، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۷۱۱، والله جلّ ثناوه الصـمد، لأنّه یصمد إلیه عباده بالدعاء والطلب: معجم مقاییس اللغه ج ۳ ص ۳۰۹.

۱۴۲. سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: الحمد لله الذی لم یلد فیورّث، ولم یولد فیُشارک: التوحید للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.

۱۴۳. فامسک عنه القول فقال رسول الله:کذلک ربی کذلک ربی کذلک ربی، فلما قال ذلک، قال ارکع یا محمد...: علل الشرایع ج ۲ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۶۷، جامع احادیث الشیعه ج ۵ ص ۲۱، البرهان ج ۳ ص ۴۸۹.

۱۴۴. ان الله عز وجل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون...: الکافی ج ۱ ص ۹۱، التوحید ص ۲۸۳، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۴، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۳۹۳، البرهان ج ۵ ص ۸۱۰.

ص: ۳۳۶

۱۴۵. أيّكم يصوم الدهر؟ فقال سلمان: أنا يا رسول الله، فقال رسول الله: فأيّكم يحيى الليل؟ فقال سلمان: أنا يا رسول الله.... مه يا فلان، أنّى لك بمثل لقمان الحكيم؟ سله فإنّه يُنبئك: الأمالى للصدوق ص ۸۶، فضائل الأشهر الثلاثه ص ۵۰، معانى الأخبار ص ۲۳۵، روضه الواعظين ص ۲۸۱، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۴، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۵۸، غايه المرام ج ۶ ص ۱۴۳.

۱۴۶. كان ابى يقول: قل هو الله احد، ثلث القرآن و قل يا ايها الكافرون، ربع القرآن: الكافى ج ۲ ص ۶۲۱، وسائل الشيعه ج ۶ ص ۸۰، مستدرك الوسائل ج ۴ ص ۱۹۱، جامع احاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۱۴۰.

۱۴۷. اليس معك (اذا زلزلت)، قال: بلى، قال: ربع القران...: مسند احمد ج ۳ ص ۲۲۱، سنن الترمذى ج ۴ ص ۲۴۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۴۷، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۱۶، نور الثقلين ج ۵ ص ۶۴۷.

۱۴۸. نزل القرآن باياك اعنى واسمعى يا جاره: الكافى ج ۲ ص، ۶۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰، مجمع البيان ج ۷ ص ۴۶۵.

۱۴۹. و قيل التعبير عنه بذلك لأن جرمه مظلم و إنما يستنير من ضوء الشمس و وقوبه على القولين المحاق فى آخر الشهر و المنجمون يعدونه نحسا و لذلك لا تشتغل السحره بالسحر المورث للمرض إلّا فى ذلك الوقت: تفسير ابى السعود ج ۹ ص ۲۱۵، روح المعانى ج ۳۰ ص ۲۸۱.

۱۵۰. من قرأها عند النوم كان فى حرز الله تعالى حتى يصبح وهى عوذه من كل الم ووجع و آفه: البرهان ج ۵ ص ۸۱۷.

۱۵۱. كان حمقى الأعراب فى الجاهليه يعلّقون كعب الأرنب فى الرجل كالمعاذه، ويزعمون أنّ من علّقه لم تضرّه عين ولا سحر ولا آفه، لأنّ الجنّ تمتطى الثعالب والظباء والقنافذ، وتجتنب الأرانب لمكان الحيض، هو من أولئك الحمقى: لسان العرب ج ۸ ص ۱۲۳.

۱۵۲. انّ النبى... كان كثيرا ما يعوذ الحسن و الحسين بهاتين السورتين:بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۱۴، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۹۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۷۱۷.

۱۵۳. وأخرج جويبر عن ابن عباس قال نزلت فى النضر بن الحارث اشترى قنيه وكان لا يسمع بأحد يريد الاسلام إلا انطلق به إلى قينته فيقول أطعميه واسقيه وغنيه هذا خير مما يدعوك إليه محمّد من الصلاه والصيام وأن تقاتل بين يديه فنزلت: تفسير الجلالين ص ۶۲۳.

۱۵۴. انّ النبى... كان كثيرا ما يعوذ الحسن و الحسين بهاتين السورتين:بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۱۴، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۹۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۷۱۷.

۱۵۵. للاطّلاع أكثر فى تفسير آيات هذا الجزء من القرآن، راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۲۴۱، تفسير جوامع الجامع ۳ ص ۷۱۰، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۲۴۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۱۰۸، التفسير الأصفى ج ۲ص ۱۳۹۶، التفسير الصافى ج ۵ ص ۲۷۵، البرهان ج ۵ ص ۵۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۹۳، جامع البيان ج ۳۰ ص ۱۰، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۵۱۵، تفسير ابن زمنين ج ۵ ص ۸۳، تفسير السمعانى ج ۶ ص ۱۳۸، معالم التنزيل ج ۴ ص ۴۳۷، مدارك

التنزيل ج ۴ ص ۳۱۱، زاد المسير ج ۸ ص ۱۶۰، تفسير الرازى ج ۳۲ ص ۷۲، تفسير العز بنعبد السلام ج ۳ ص ۴۱۰، تفسير البيضاوى ج ۵ ص ۴۴۰، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۴۰۱، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۴۹۳، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۰۷، فتح القدير ج ۵ ص ۳۵۶، روح المعانى ج ۳۰ ص ۱۲

منابع تحقیق

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت ۶۲۰ ه_)، تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه_ .

۲ . إحقاق الحقّ وإزهاق الباطل ، القاضی نور الله بن السیّد شریف الشوشتری (ت ۱۰۱۹ ه_) ، مع تعلیقات السیّد شهاب الدین المرعشی ، قمّ : مکتبه آیه الله المرعشی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۱ ه_ .

۳ . أسباب نزول القرآن ، أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی النیسابوری (ت ۴۶۸ ه_) ، تحقیق: کمال بسیونی زغلول ، بیروت : دار الکتب العلمیّه .

۴ . الاستبصار فیما اختلف من الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه_) ، تحقیق : السیّد حسن الموسوی الخرسان ، طهران : دار الکتب الإسلامیّه .

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن، محمّد محسن الفیض الکاشانی (ت ۱۰۹۱ ه_)، تحقیق: مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیه، قمّ: مکتب الإعلام الإسلامی، الطبعه الاُولی، ۱۳۷۶ ه_.

۶ . الاعتقادات وتصحیح الاعتقادات ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه_) ، تحقیق : عاصم عبد السیّد ، قمّ : المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه_ .

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی (ت ۵۴۸ ه_) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، بیروت : دارالمعرفه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۹۹ ه_ .

۸ . أعیان الشیعه ، محسن بن عبد الکریم الأمین الحسینی العاملی الشقرائی (ت ۱۳۷۱ ه_) ، إعداد: السیّد

حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعه الخامسه، ١۴٠٣ هـ .

٩ . أمالى المفيد ، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبرى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴١٣ هـ) ، تحقيق: حسين اُستاد ولى وعلى أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانيه ، ١۴٠۴ هـ .

١٠ . الأمالى، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶٠ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : دار الثقافه ، الطبعه الاُولى ، ١۴١۴ هـ .

١١ . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمّى (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الاُولى ، ١۴١٧ هـ .

١٢ . الإمامه والتبصره من الحيره، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمّى (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق: محمّد رضا الحسينى ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الاُولى، ١۴٠٧ هـ .

١٣ . أحكام القرآن، أبو بكر أحمد بن على الرازى الجصّاص (ت ٣٧٠ هـ) .

١۴ . أضواء البيان، الشنقيطى (ت ١٣٩٣ هـ)، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، بيروت: دار الفكر، ١۴١۵ هـ .

١۵ . تفسير البيضاوى، عبد الله بن عمر بن محمّد الشيرازى البيضاوى (ت ۶٨٢ هـ)،بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعه الاُولى، ١۴١٨ هـ .

١۶ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد بن محمّد تقى المجلسى (ت ١١١٠ هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الاُولى ، ١٣٨۶ هـ .

١٧ . البحر المحيط ، محمّد بن يوسف بن حيان الاُندلسى الغرناطى (ت ٧۴۵ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ١۴١٣ هـ .

١٨ . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (ت ٧٧۴ هـ) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .

١٩ .البرهان فى تفسير القرآن، هاشم بن سليمان البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الاُولى، ١۴١۵ هـ .

٢٠ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القمّى المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ) ، قمّ : مكتبه آيه الله المرعشى ، الطبعه الاُولى ، ١۴٠۴ هـ .

٢١ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضى الحسينى الزبيدى (ت ١٢٠۵ هـ) ، تحقيق : على الشيرى ،

۱۴۱۴ هـ ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع .

۲۲ . تفسیر الصافی (الصافی فی تفسیر القرآن) ، محمّد محسن بن شاه مرتضی (الفیض الکاشانی)

ص:۳۳۹

(ت ۱۰۹۱ هـ) ، طهران : مکتبه الصدر ، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۵ هـ.

۲۳ . تاریخ الطبریّ (تاریخ الأُمم والملوک) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ت ۳۱۰ هـ) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار المعارف .

۲۴ . تاریخ مدینه دمشق ، علی بن الحسن بن عساکر الدمشقی (ت ۵۷۱ هـ) ، تحقیق : علی شیری ، ۱۴۱۵ ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع .

۲۵ . التبیان ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشیخ الطوسی (ت ۴۶۰ هـ) ، تحقیق : أحمد حبیب قصیر العاملی ، النجف الأشرف : مکتبه الأمین .

۲۶ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علی الحرّانی المعروف بابن شُعبه (ت ۳۸۱ هـ)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۴ هـ .

۲۷ . تذکره الفقهاء، الحسن بن یوسف بن مطهّر الحلّی المعروف بالعلاّمه الحلّی (ت ۷۲۶ هـ)، تحقیق: مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث، قمّ: مؤسّسه آل البیت، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۴ هـ .

۲۸ . تفسیر ابن عربی، عبد الله محمّد بن علی بن محمّد بن أحمد بن عبد الله محیی الدین بن عربی الحاتمی (ت ۶۳۸ هـ).

۲۹ . تفسیر ابن کثیر ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر البصروی الدمشقی (ت ۷۷۴ هـ) ، تحقیق : عبد العظیم غیم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهیم البنّا ، القاهره : دار الشعب .

۳۰ . تفسیر الإمامین الجلالین، المحلّی وجلال الدین السیوطی (ت ۸۶۴ هـ)، تحقیق مروان سوار، بیروت: دار المعرفه.

۳۱ . التفسیر الأمثل ، ناصر مَکارم الشیرازی وآخرون ، طهران : دار الکتب الإسلامیه .

۳۲ . تفسیر الثعالبی (الحسان فی تفسیر القرآن)، عبد الرحمان بن محمّد الثعالبی المالکی (ت ۷۸۶ هـ)، تحقیق: علی محمّد معوض، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۸ هـ .

۳۳ . تفسیر الثعلبی (الکشف و البیان عن تفسیر القرآن) ، الثعلبی، (ت ۴۲۷ هـ)، تحقیق: أبو محمّد بن عاشور، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الأُولی، ۱۴۲۲ هـ .

۳۴ . تفسیر الثعالبی (الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن) ، الثعلبی، (ت ۸۷۵ هـ)، تحقیق: عبد الفتاح ابوسنه، الشیخ عادل احمد عبد الموجود، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۸ هـ .

۳۵ . تفسیر السمرقندی، أبو اللیث السمرقندی (ت ۳۸۳ هـ)، تحقیق: محمود مطرجی، بیروت: دار الفکر.

۳۶ . تفسیر السـمعانی، السمعانی (ت ۴۸۹ هـ)، تحقیق: یاسـر بن إبراهیم وغنیم بن عبّاس، الریـاض: دار الوطن، الطبعه الأُولی، ۱۴۱۸ هـ .

ص: ۳۴۰

۳۷ . تفسیر العزّ بن عبد السلام، عزّ الدین بن عبد العزیز بن عبد السلام السلمی الدمشقی الشافعی (ت ۶۶۰ ه_)، تحقیق: عبد الله بن إبراهیم الوهبی، بیروت: دار ابن حزم، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۶ ه_ ..

۳۸ . تفسیر العیّاشی، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعیّاشی (ت ۳۲۰ ه_)، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، طهران : المکتبه العلمیّه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۰ ه_ .

۳۹ . تفسیر القرآن العظیم مسنداً عن الرسول (تفسیر ابن أبی حاتم) ، عبد الرحمن أبی حاتم الرازی (ت ۳۲۷ ه_) ، تحقیق : أحمد عبد الله عمّار زهرانی ، المدینه المنوّره: مکتبه الدار ، الطبعه الاُولی، ۱۴۰۸ ه_ .

۴۰ . تفسیر القرآن الکریم (تفسیر شبّر)، السیّد عبد الله شبّر (ت ۱۴۲۲ ه_)، تحقیق: حامد حفنی داوود، طبع ونشر: السیّد مرتضی الرضوی، الطبعه الثالثه، ۱۹۶۶ م.

۴۱ . تفسیر القرطبی (الجامع لأحکام القرآن) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصاری القرطبی (ت ۶۷۱ ه_) ، تحقیق : محمّد عبد الرحمان المرعشلی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۵ ه_ .

۴۲ . تفسیر القمّی، علی بن إبراهیم القمّی، (ت ۳۲۹ ه_)، تحقیق: السیّد طیّب الموسوی الجزائری، قمّ : منشورات مکتبه الهدی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۴ ه_ .

۴۳ . تفسیر المیزان (المیزان فی تفسیر القرآن) ، محمّد حسین الطباطبائی (ت ۱۴۰۲ ه_) ، قمّ : مؤسّسه إسماعیلیان ، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۴ ه_ .

۴۴ . تفسیر النسفی، أبو البرکات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفی (ت ۵۳۷ ه_).

۴۵ . تفسیر أبی السعود (إرشاد العقل السلیم إلی مزایا القرآن الکریم)، أبو السعود محمّد بن محمّد العمادی (ت ۹۵۱ ه_)، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۴۶ . تفسیر أبی حمزه الثمالی، أبو حمزه ثابت بن دینار الثمالی (ت ۱۴۸ ه_)، تحقیق: عبد الرزّاق محمّد حسین حرز الدین، قمّ: مطبعه الهادی، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۰ ه_ .

۴۷ . تفسیر فرات الکوفی ، أبو القاسم فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفی (ق ۴ ه_) ، تحقیق : محمّد کاظم المحمودی ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۰ ه_ .

۴۸ . تفسیر مجاهد، أبو الحجّاج مجاهد بن جبر التابعی المکّی المخزومی (ت ۱۰۴ ه_)، تحقیق: عبد الرحمان الطاهر السورتی، إسلام آباد: مجمع البحوث الإسلامیه.

۴۹ . تفسیر مقاتل بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان (ت ۱۵۰ ه_)، تحقیق: أحمد فرید، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی،

۱۴۲۴ ه‍ـ.

ص:۳۴۱

۵۰ . تفسير نور الثقلين ، عبد عليّ بن جمعه العروسى الحويزى (ت ۱۱۱۲ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى ، قمّ : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ هـ .

۵۱ . تنزيل الآيات على الشواهد من الأبيات، محبّ الدين الأفندى (ت ۱۰۱۶ هـ)، سوريا: شركه مكتبه مصطفى البابى الحلبى وأولاده.

۵۲ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسينى الطهرانى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۸ هـ .

۵۳ . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسى (ت ۴۶۰ هـ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۶۴ ش .

۵۴ . جامع أحاديث الشيعه ، السيّد البروجردى (ت ۱۳۸۳ هـ) ، قمّ : المطبعه العلميه .

۵۵ . جامع بيان العلم وفضله ، أبو عمر يوسف بن عبد البرّ النمرى القرطبى (ت ۴۶۳ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه .

۵۶ . جمال الاُسبوع بكمال العمل المشروع ، على بن موسى الحلّى (ابن طاووس) (ت ۶۶۴ هـ) ، تحقيق : جواد القيّومى ، قمّ : مؤسّسه الآفاق ، الطبعه الاُولى، ۱۳۷۱ ش .

۵۷ . جوامع الجامع ، الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ۵۴۸ هـ) ، طهران: مؤسّسه الطبع والنشر التابعه لجامعه طهران ، ۱۳۷۱ ش .

۵۸ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه، محمّد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ هـ)، قمّ: مكتبه المفيد.

۵۹ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفى (ت ۱۲۶۶ هـ) ، بيروت : مؤسّسه المرتضى العالميه .

۶۰ . الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت ۱۱۸۶ هـ) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيروانى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

۶۱ . حليه الأبرار فى أحوال محمّد وآله الأطهار ، هاشم البحرانى ، تحقيق : غلام رضا مولانا البروجردى ، قمّ : مؤسّسه المعارف الإسلاميه ، ۱۴۱۳ هـ .

۶۲ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى (عج) ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۹ هـ .

۶۳ . خزانه الأدب، البغدادى (ت ۱۰۹۳ هـ)، تحقيق: محمّد نبيل طريفى، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه

الأُولى، ۱۹۹۸ م .

۶۴ . الخصال ، أبو جعفر محمّـد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ﻫ ـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قمّ : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

۶۵ . الدرّ المنثور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمان بن أبى بكر السيوطى (ت ۹۱۱ ﻫ ـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ﻫ ـ .

۶۶ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفه النعمان بن محمّـد بن منصور بن ـ أحمد بن حيّون التميمى المغربى (ت ۳۶۳ ﻫ ـ) ، تحقيق : آصف بن على أصغر فيضى ، مصر : دارالمعارف ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۸۹ ﻫ ـ .

۶۷ . دلائل الإمامه ، محمّـد بن جرير الطبرى (ت ۳۱۰ ﻫ ـ) ، تحقيق : مؤسّـسه البعثه ، قمّ : مؤسّـسه البعثه ، الطبعه الأُولى، ۱۴۱۳ ﻫ ـ .

۶۸ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الالوسى) ، محمود بن عبد الله الالوسى (ت ۱۲۷۰ ﻫ ـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۶۹ . روض الجنان وروح الجنان (تفسير أبو الفتوح رازى) ، حسين بن على الرازى (ق ۶ ﻫ ـ) ، مشهد : آستان قدس رضوى ، الطبعه الأُولى، ۱۳۷۱ ش .

۷۰ . زاد المسير فى علم التفسير ، عبد الرحمان بن على القرشى البغدادى (ابن الجوزى) (ت ۵۹۷ ﻫ ـ) ، تحقيق : محمّد عبد الله ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأُولى، ۱۴۰۷ ﻫ ـ .

۷۱ . زبده التفاسير، المولى فتح الله بن شكر الله الكاشانى (ت ۹۸۸ ﻫ ـ).

۷۲ . سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد، الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ۹۴۲ ﻫ ـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ﻫ ـ .

۷۳ . سعد السعود ، أبو القاسم علىّ بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ﻫ ـ) ، قم : مكتبه الرضى ، الطبعه الأُولى ، ۱۳۶۳ ﻫ ـ . ش .

۷۴ . سنن ابن ماجه ، أبو عبدالله محمّد بن يزيد بن ماجه القزوينى (ت ۲۷۵ ﻫ ـ) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقى ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۷۵ . السيره الحلبيّه ، على بن برهان الدين الحلبى الشافعى (ت ۱۱ ﻫ ـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۷۶ . السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصروى الدمشقى (ابن كثير) (ت ۷۴۷ ﻫ ـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار

إحياء التراث العربى .

ص:٣۴٣

٧٧ . شرح الأخبار فى فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنيفه القاضى النعمان بن محمّد المصرى (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : السيّد محمّد الحسينى الجلالى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ١٤١٢ هـ .

٧٨ . الصحاح (تاج اللغه وصحاح العربيّه) ، أبو نصر إسماعيل بن حمّاد الجوهرى (ت ٣٩٨ هـ) ، تحقيق : أحمد بن عبد الغفور عطّار ، بيروت : دار العلم للملايين ، الطبعه الرابعه، ١٤١٠ هـ .

٧٩ . صحيح ابن حبّان ، علىّ بن بلبان الفارسى المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

٨٠ . عدّه الداعى ونجاه الساعى ، أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن فهد الحلّى الأسدى (ت ٨٤١ هـ) ، تحقيق : أحمد موحّدى ، طهران : مكتبه وجدانى .

٨١ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

٨٢ . عوائد الأيّام، العلّامه المولى أحمد بن محمّد مهدى النراقى (ت ١٢٤٥ هـ) ، تحقيق: مركز الدراسات والأبحاث الإسلاميه، قمّ: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامى، الطبعه الاُولى، ١٤١٧ هـ .

٨٣ . عيون أخبار الرضا (ع) ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ١٤٠٤ هـ ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى للمطبوعات .

٨٤ . عيون الأثر فى فنون المغازى والشمائل والسير (السيره النبويّه لابن سيّد الناس) ، محمّد عبد الله بن يحيى بن سيّد الناس (ت ٧٣٤ هـ) ، بيروت : مؤسّسه عزّ الدين ، ١٤٠٦ هـ .

٨٥ . غايه المرام وحجّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسّسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢ هـ .

٨٦ . الغدير فى الكتاب والسنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الثالثه ، ١٣٨٧ هـ .

٨٧ . الغيبه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : عباد الله الطهرانى ، وعلى أحمد ناصح ، قمّ : مؤسّسه المعارف الإسلاميه ، الطبعه الاُولى ، ١٤١١ هـ .

٨٨ . فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ١٣٧٩ هـ .

۸۹ . فتح القدير الجامع بين فنّی الروايه والدرايه من علم التفسير، محمّد بن علی بن محمّد الشوكانی

ص:۳۴۴

(ت ۱۲۵۰ ه‍ـ).

۹۰ . الفصول المهمّه فی معرفه أحوال الأئمّه ، علیّ بن محمّد بن أحمد المالکی المکّی المعروف بابن صبّاغ (ت ۸۵۵ ه‍ـ) ، بیروت : مؤسّسه الأعلمی .

۹۱ . فضائل أمیر المؤمنین، أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن عقده الکوفی (ت ۳۳۳ ه‍ـ)، تحقیق عبد الرزّاق محمّد حسین فیض الدین.

۹۲ . فقه القرآن ، سعید بن عبد الله الراوندی (قطب الدین الراوندی) (ت ۵۷۳ ه‍ـ) ، تحقیق : أحمد الحسینی ، قمّ : مکتبه آیه الله المرعشی النجفی ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۹۷ ه‍ـ .

۹۳ . الکافی ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن یعقوب بن إسحاق الکلینی الرازی (ت ۳۲۹ ه‍ـ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : دار الکتب الإسلامیه ، الطبعه الثانیه ، ۱۳۸۹ ه‍ـ .

۹۴ . الکامل فی التاریخ ، أبو الحسن علی بن محمّد الشیبانی الموصلی المعروف بابن الأثیر (ت ۶۳۰ ه‍ـ) ، تحقیق: علی شیری ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعه الاُولی، ۱۴۰۸ ه‍ـ .

۹۵ . کتاب الغیبه ، الشیخ ابن أبی زینب محمّد بن إبراهیم النعمانی (ت ۳۴۲ ه‍ـ) ، تحقیق : علی أکبر الغفاری ، طهران : مکتبه الصدوق ، ۱۳۹۹ ه‍ـ .

۹۶ . کتاب من لا یحضره الفقیه ، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه‍ـ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی .

۹۷ . الکشّاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل ، محمود بن عمر الزمخشری (ت ۵۳۸ ه‍ـ) ، بیروت : دار المعرفه .

۹۸ . کشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحادیث علی ألسنه الناس ، إسماعیل بن محمّد العجلونی الجرّاحی (ت ۱۱۶۲ ه‍ـ) ، بیروت : دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه‍ـ .

۹۹ . کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه ، علی بن عیسی الإربلی (ت ۶۸۷ ه‍ـ) ، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، بیروت : دار الکتاب الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۱ ه‍ـ .

۱۰۰ . کمال الدین وتمام النعمه ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه‍ـ) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۵ ه‍ـ .

۱۰۱ . کنز الدقائق ، محمّد بن محمّد رضا المشهدی ، قمّ : جماعه المدرّسین .

۱۰۲ . کنز العمّال فی سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدین علی المتّقی بن حسام الدین الهندی (ت ۹۷۵ ه‍ـ) ، ضبط وتفسیر :

الشيخ بکری حیّانی ، تصحیح وفهرسه : الشیخ صفوه السقا ، بیروت : مؤسّسه الرساله ،

ص:۳۴۵

الطبعه الأُولى ، ١٣٩٧ هـ .

١٠٣ . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصرى (ت ٧١١ هـ) ، بيروت : دار صادر ، الطبعه الأُولى ، ١٤١٠ هـ .

١٠٤ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ .) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلاّتى والسيد فضل الله اليزدى الطباطبائى ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .

١٠٥ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الأُولى ، ١٤٠٨ هـ .

١٠٦ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقى (ت ٢٨٠ هـ) ، تحقيق : السيّد مهدى الرجائى، قمّ : المجمع العالمى لأهل البيت ، الطبعه الأُولى ، ١٤١٣ هـ .

١٠٧ . المحبَّر ، محمّد بن حبيب الهاشمى البغدادى (ت ٢٤٥ هـ) ، بيروت : دار الافاق الجديده ، ١٣٦١ هـ .

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل، أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفى (ت ٥٣٧ هـ).

١٠٩ . المزار ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى الحارثى المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : محمّد باقر الأبطحى ، قمّ : المؤتمر العالمى لألفيّه الشيخ المفيد ، الطبعه الأُولى ، ١٤١٣ هـ .

١١٠ . مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الأُولى ، ١٤٠٨ هـ .

١١١ . المستدرك على الصحيحين ، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (ت ٤٠٥ هـ)، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأُولى ، ١٤١١ هـ .

١١٢ . المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين على بن أبى طالب ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ق ٥ هـ) ، تحقيق : أحمد المحمودى ، طهران : مؤسّسه الثقافه الإسلاميّه لكوشانبور ، الطبعه الأُولى ، ١٤١٥ هـ .

١١٣ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

١١٤ . مسند الشاميّين ، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب اللخمى الطبرانى (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الأُولى، ١٤٠٩ هـ .

١١٥ . مسند الشهاب ، أبو عبد الله محمّد بن سلامه القضاعى (ت ٤٥٤ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد

السلفى ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الأُولى ، ١٤٠٥ هـ .

١١٦ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، ١٣٧٩ هـ ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الأُولى، ١٣٦١ هـ .

١١٧ . معالم التنزيل ، أبو محمّد الحسين بن مسعود الفرّاء البغوى (ت ٥١٦ هـ) ، بيروت : دار المعرفه .

١١٨ . معجم أحاديث الإمام المهدى (ع) ، تحقيق : الهيئه العلميّه فى مؤسّسه المعارف الإسلاميّه ، قمّ: الهيئه العلميّه فى مؤسّسه المعارف الإسلاميّه ، الطبعه الأُولى، ١٤١١ هـ .

١١٩ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ ، القاهره : دار الحرمين للطباعه والنشر والتوزيع .

١٢٠ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٤ هـ .

١٢١ . معجم مقاييس اللغه ، أحمد بن فارس (ت ٣٩٥ هـ) ، مصر : شركه مكتبه مصطفى البابى وأولاده .

١٢٢ . مكيال المكارم فى فوائد الدعاء للقائم، ميرزا محمّد الموسوى الإصفهانى، تحقيق: السيّد على عاشور، بيروت: مؤسّسه الأعلمى للمطبوعات، الطبعه الأُولى، ١٤٢١ هـ .

١٢٣ . الملاحم والفتن (التشريف بالمنن فى التعريف بالفتن) ، على بن موسى الحلّى (ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق ونشر : مؤسّسه صاحب الأمر ، الطبعه الأُولى، ١٤١٦ هـ .

١٢٤ . مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن على بن شهر آشوب المازندرانى (ت ٥٨٨ هـ) ، قمّ : المطبعه العلميه .

١٢٥ . المنتظم فى تاريخ الأُمم والملوك ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى (ت ٥٩٧ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأُولى، ١٤١٢ هـ .

١٢٦ . منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، الحسن بن يوسف بن المطهّر المعروف بالعلاّمه الحلّى (ت ٧٢٦ هـ)، تحقيق: قسم الفقه فى مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد: مجمع البحوث الإسلاميه، الطبعه الأُولى، ١٤١٢ هـ .

١٢٧ . المهذّب ، عبد العزيز بن البرّاج الطرابلسى (ت ٤٨١ هـ) ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، ١٤٠٦ش .

١٢٨ . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّى (ت ٥٩٨ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام

المهدی عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدی عج ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه_ .

ص:۳۴۷

۱۲۹ . النهايه فى غريب الحديث والأثر ، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزرى المعروف بابن الأثير (ت ۶۰۶ ه_) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوى ، قمّ : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعه الرابعه ، ۱۳۶۷ ش .

۱۳۰ . نهـج الإيمان ، على بن يوسف بن جبر (ق ۷ ه_) ، تحقيق : السيّد أحمد الحسينى ، مشهد : مجتمع الإمام الهادى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۸ ه_ .

۱۳۱ . الوافى ، محمّد محسن بن مرتضى الفيض الكاشانى (ت ۱۰۹۱ ه_) ، تحقيق : ضياء الدين الحسينى الإصفهانى ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين على ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۶ ه_ .

۱۳۲ . وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ ه_) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۱۴ ه_ .

۱۳۳ . ينابيع المودّه لذوى القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزى الحنفى (ت ۱۲۹۴ ه_) ،تحقيق : على جمال أشرف الحسينى ، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۶ ه_ .

شیوه نامه

به شیوه تدوین و ویژگی های مهم این تفسیر، اشاره می شود:

* اوّل: سبکْ دیالوگ: متن کتاب به صورتی است که گویا انسان امروزی با خدا گفتگو می کند. این سبکْ نوشتار را بعد از نظرسنجی فراوان از جوانان، برگزیدیم.

* دوم: بیان ساده و روان: تلاش شده است تا از پیچیده گویی پرهیز شود و عباراتی که درکْ آن برای همگان، مشکل است در این کتاب استفاده نشود.

* سوم: مکتب تفسیر روایی: برای تفسیر قرآن، مکتب ها و شیوه های متعددی وجود دارد، من در این کتاب قرآن را در پرتو احادیث اهل بیت(علیهم السلام) تفسیر نمودم، بر این باور هستم که اهل بیت(علیهم السلام) بهترین مفسّران قرآن می باشند و ما باید تفسیر واقعی قرآن را از آنان بیاموزیم چرا که پیامبر از همه مسلمانان خواست تا از قرآن و اهل بیت(علیهم السلام) پیروی کنند.

* چهارم: پرهیز از ابهام گویی: در تفسیر آیات، نظرات و دیدگاه های مختلف بررسی شده است اما از ذکر نظرات بدون نتیجه گیری نهایی پرهیز شده است. هر جا که نظرات مختلف بیان شده است، با بررسی شواهد، یکْ نظر به عنوان نظر نهایی و صحیح تر، انتخاب شده است، البته بیان دیدگاه های مختلف در پیوست ها ذکر شده است. (برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۱۱-۱۲ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

* پنجم: استقلال در تفسیر سوره ها: بعضی از آموزه ها در سوره های مختلف قرآن تکرار شده است. بعضی از کتاب های تفسیر، یکْ آموزه را در یکْ سوره بیان می کنند و در بقیه موارد به آن سوره، ارجاع می دهند، من این شیوه را انتخاب نکردم زیرا می خواستم تفسیر هر سوره، مستقل از سوره های دیگر باشد و کسی نیاز به ارجاع به سوره دیگر نداشته باشد، برای همین ناچار شدم بعضی از آموزه ها را تکرار کنم.

* ششم: آشنایی گام به گام با قرآن: گروه هدف این تفسیر، نسل جوانی است که با قرآن آشنایی زیادی ندارد، برای همین در جلد اول تفسیر تلاش شد سادگی متن و محتوا بیشتر مراعات شود تا مخاطب کم کم با فضای قرآن انس بگیرد.

هدف این بوده است تا کسی که با قرآن، آشنایی کمتری دارد به صورت گام به گام با آموزه های قرآن، آشنایی پیدا کند.

* هفتم: گروه بندی آیات: سوره های طولانی قرآن را با توجه به فضای آیات آن سوره، به فصل های مختلف تقسیم کرده ام و در هر فصل، مجموعه ای از آیات را که به هم پیوستگی داشته اند، بیان نموده ام.

* هشتم: ذکر مستندات: مخاطبان خاص که نیاز به مستندات کتاب دارند، می توانند متنِ عربی مستندات را که در آخر کتاب آمده است، بیابند، البته متنِ مستندات به صورت خلاصه آمده است.

* نهم: منـابع اصـلی و عربی: بیشتر منـابع معتبر علوم اسـلامی به زبان عربی می باشـد، بنابراین بیش از ۹۵ درصد منابع استفاده شده در این تفسیر، کتب عربی می باشند.

* دهم: مراجعه به تفاسـیر: برای درک بهتر فضای آیات به بیش از چهل کتاب تفسـیری (شـیعه و سـنی) مراجعه شده است، در مواردی که بین شـیعه و اهل سنّت اختلاف وجود دارد، نظر شـیعه بیان شده است. (برای نمونه به پیوست تفسـیر آیات ۳۲-۳۰ سوره «ص» در جلد دهم مراجعه کنید).

* یـازدهم: بررسـی احـادیث: در میـان کتاب های حـدیثی، بعضـی از احادیث ضـعیف به چشم می آینـد، سـعی کردم که این احادیث شـناسایی شود و از اعتماد به آنان، پرهیز شود. (برای نمونه به پیوست تفسـیر آیه ۷۸ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

* دوازدهم: پیـام کـاربردی آیـات: تلاـش کردم پیـام فردی و اجتماعی آیات برای انسان امروزی بیان شود و نگاه کاربردی به آیات وجود داشته باشد، برای مثال در ماجرای «ذوالقَرنَین» نکات کاربردی برای زندگی امروز بیان کردم.(برای نمونه به آیات ۱۰۱-۹۲ سوره «کهف» در جلد ششم مراجعه کنید).

ص:۳۴۹

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۶۴ –۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهـدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ـ اصـفهان ـ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ – ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

ص:۳۵۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹